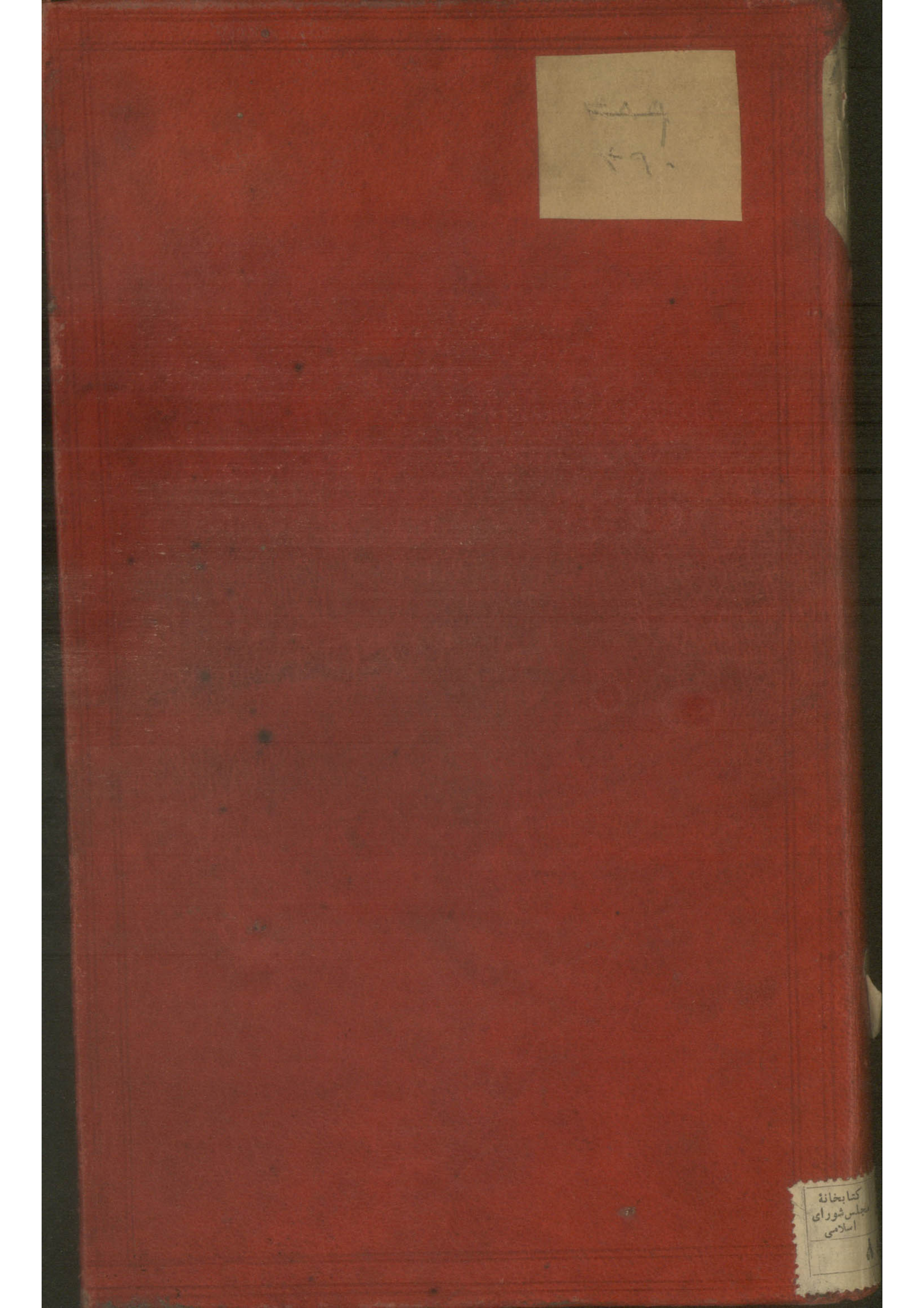

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی









و به نستعین بسم الله الرحمن الرحیم

چون نشر محامد کبریای الهی که بیرون از دایرهٔ عقول و افهام است در خور [illegible]
و مدرک انسان نیست و ثنا و ستایش بدرگاه احدیت که خارج از تصور اوهام است
بنان قلم را قدرت تحریر و یارای گذارش آن نه آنان که بدین آرزوی غفلت
افزا پای جسارت بر شاهراه مقصود نهاده اند سرگردانان بادیهٔ حیرت‌اند که در اولین
گام خواهش و سپاس گذاری در گل مانده اند و آنها که بگمان دریافت نشاهٔ صمدیت
در بزم دانش شمع یقین افروخته بقیل و قال حدوث و قدم درمانده اند صدرنشینان
کوی نادانی اند که از جان هوش و خرد دور افتاده مضمون این مقال که بیت
کنه خرد دم در خور اثبات تو نیست ⁂ دانندهٔ ذات تو بجز ذات تو نیست ⁂
پای بند خیال محال گشته اند سزاوار عقل ناقص و بیدانشی خود آن دانستم که قدم اندیشه
ازین تکاپوی متقاعد ساخته در دامن خموشی کشم و آنچه در تنگنای حوصلهٔ بشر بسته بجا
خاصه تنگ مایگان بازار دانش گنجایی ندارد ساکت بوده مهر ادب بر در دل زنم
و دست عجز و بیچارگی در دامن اعتذار آویخته زبان محمدت بیان بدین مقال گویا کرده‌ام رباعی

آنجا که کمال کبریای تو بود ⁂ عالم نمی از بحر عطای تو بود ⁂ ما را چه حد حمد و ثنای تو بود
هم حمد و ثنای تو سزای تو بود ⁂ و نعوت جلال مقدس حضرت نبوی و مناقب و مفاخر
مرتضوی و ائمهٔ طاهرین نیز که مسندآرایان بارگاه اصطفا و ارتضا و مرشدان راه
هدی اند ثانی صفات ایزدی بود لهذا خود را بدین راحله دانش سرگردان بادیهٔ حیرت
و نادانی ساختن و ازان مرحله باز آمده شروع در مقصود نمودن اولی و انسب و خالی
از سوء ادب دانست غرض از تسوید این مقالات لا یعنی آنست که اقل العباد اسکندر
الشهیر بمنشی که در اوان نشاه جوانی باغواء کوته خردان دنیاپرست خود را از اکتساب
علوم متداوله که طبیعت بآن راغب و آشنا شده بود باز آورده بهوس کسب علم سیاق نمودم
و مدتی بدان شغل ناتمام پی سرانجام پرداختم چون در آن فن باعتقاد ناقص خود فی
الجمله رتبهٔ کمالی یافتم و برخی اوقات شریف را بمهمات ارباب دولت مصروف ساختم
عقل دوراندیش مرا از سکر خواب غفلت بیدار ساخت با خود گفتم که این شغل خسیس که
اختیار کرده ترا از دریافت فضل و کمال بصد مرحله دور انداخت تو که در بحر مواج
معانی شناوری کردی چه بطریق معرکه آرایان صورت پرست عالم فریب باشی
چون نیک تأمل نمودم خلاصهٔ اوقات ببطالت گذشته بود و شخص طبیعت قرین یاس و
ندامت گشته چون گاهی بصحبت فیض بخش بعضی اعزه که جامع فنون قابلیت و استعداد بوده از علم
انشا بهرهٔ تمام داشتند فایز می شدم و در اوقات هم صحبتی سخنان سودمند شیرین و
نکات دلپذیر رنگین را که بنظم و نثر ترصیع داده بقلم زرنگار اندیشه در صفحهٔ بیان می نگاشتند

مشاهده مینمودم طبع دریوزه گر بدان شیوه ستوده رغبت نموده آن هوس در دلم
بدید آمد و دامن از آن مشغله در چیده تخم این هوس در مزرع دل ریختم و بدست شوق
در دامن آن عزیزان آویختم و بدین وسیله شرف غلامی در خدمت درگاه
پادشاه والاجاه صفوت نهاد صفوی اجتهاد خاقان کشورگیر موسوی
حسب حسینی نسب حیدر نژاد که القاب همایونش بالفاظ دُر نثار خاک آستانهٔ
خیر البشر صلی الله علیه و آله الی یوم المحشر مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم صلوات
الله الملک الاکبر غلام باخلاص حضرت امیر المومنین حیدر سلام الله علیه و اولاده
الاطهار ایش دو جهانی یافته و شرف غلامی و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین را سرمایهٔ افتخار
و مباهات دانسته بدین دو نسبت عظمی و موهبت کبری بر سروران عالم و پادشاهان
ماتقدم رتبه تفوق و سروری دارد عالی منزلتی که بی شائبه تکلف و سخن پردازی
انوار ظل الهی از ناصیهٔ همایونش درخشان و آفتاب معدلتش بر مفارق عالمیان تابان
و غرض اصلی از تسوید این اوراق بی پایان صادرات احوال خجسته مآل آن سلطان
سلاطین نشانست بیت شاه با دین و داد و عدل و اساس :. خلف صدق مرتضی عباس
که ازو روزگار خرم باد :. تا ابد پادشاه عالم باد :. دریافته در سلک منشیان
بارگاه خلافت نشان منخرط گردیدم و خدمت شبانه روزی که لازمهٔ این مشغلهٔ عظیم بود
این امر لایق را عایق گشته چنانچه درخوان رحمت و شایستهٔ فهم و فطرت بود متعسر گشت
با کمال خجلت زدگی از علو همت بدان مشغله گرفتار آمدم و در خلال این حال هرگاه فرصتی

میجستم مطالعه کتب سیر و اخبار پرداخته خواستم از آن فن شریف بهره داشته باشم
نظم دارم دلی که دارد هر ذره اش هوایی :. چون سفره گدایان هر پاره زجایی :.
فی الجمله چون از اخبار سلف و سیر ملوک آگاهی یافتم اطوار حمیده و سیر پسندیدهٔ این
پادشاه جمجاه را که در عرض تمادی ایام ملازمت برأی العین مشاهده نموده بودم در کفهٔ
میزان خرد نهاده با آثار سلاطین ماتقدم که فضلای دانشور و مورخان بلاغت
گستر در نشر محامد و بسط وقایع احوال ایشان چندین کتب مبسوط بعبارات غریب و استعارات
عجیب ساخته و پرداخته داد وصافی و سخنوری داده اند سنجیدم سیر هیچکس از کشورگشایان
والاقدر را با این برابر نیافتم بخاطر آوردم که چون بشرف غلامی این پادشاه والاجاه سر
افراز شده میخواهی که بفنون کمالات از ارباب استعداد ممتاز باشی چرا طوطی طبع سخن
سرا را در مقابل این آئینهٔ گیتی نما بگویایی در نیاری و صادرات احوال فرخنده مآل
این شهریار عالی نسب بی همال را که در صفحهٔ خیالت رقم ارقام پذیرفته بقلم گوهر نگار
همت والا بر صفحهٔ بیان نه نگاری و گوش و گردن شاهدان بزم افروز جهان
آرای سخن را که بهین زیور حورنژادان عالم قدس و گزین ارمغان مسافران نزهت
سرای انس است بدین در شاهوار نیارایی که اگر در نمو بالغ فطرتان مستعد نباشی
باری بیمنیت این امر سعادت افزا از همگنان شرف مزیت دریافته گوی تفوق
و رجحان از اقران ربوده باشی نظم بهین تا زآثار پیشینیان :. چه باقی بود
جز سخن در میان :. چرا وصف این نامور شهریار :. نمانی بگیتی ز تو یادگار :. کاهی

مؤدب عقل دوراندیش طپانچه بر رخسار طفل این آرزو میزد که تو هنوز ابجدخوان دبستان
دانشی با دانشوران روزگار چون لاف مشارکت و همسری زنی و بیهوده چرا خود را از اهل
ارباب استعداد سازی چه مراتب علیا سخن بالاتر از انست که دست هر کوتاه همت پی
سرانجام بدامان سرادق عزت او رسد و تکیه گاه سخن سرایان معنی آرا از بیا ترا از
آنست که محل ورود و سرنا دان بی نام و نشان گردد شعر زهی قدر سخن کان جوهر پاک
زعرش آمد بسوی عالم خاک ❊ چو خواهد خلوتی با کاشف راز ❊ نگردد جز باهل قدس دمساز ❊
کی این وحشی غزال دشت علیا ❊ بگیرد انس با هر خاک پیما ❊ سخن مرغیست کاندر پر فشانی ❊
فرو بارد ازو تاج کیانی ❊ کسی را کین هما بر سر نشیند ❊ ببالا دست اسکندر نشیند ❊ هیهات
هیهات ذرهٔ حقیر صورت که ره حروف و نقط را با آفتاب عالم معنی چه رتبه همسری و خزف ریزه
صحرای بیقدری را با لآلی آبدار بحر عمیق نکته سرایی چه لاف برابری مصرع تو کجا و این آرزوی
خام کردن از کجا ❊ چون درین مخالفت محقق بود ازین اندیشه باز می آمدم و گاهی دیگر عندلیب
طبع هوسناک که در گلبن امید آشیان دارد بهزار دستان این نغمه می سراید که در صفحهٔ قابلیت
و مدحت گذاری قلم اندیشات گنداست اما درجولانگاه مفاخرت کمیت جهان پیمای
شایستگی ممدوحت تیزرو و تند است این پست فطرتی و کوتاه همتی است بیت ترا که
چیده بیالای یکدگر در طبع ❊ هزار جنس هنر در دیار دانایی ❊ چرا بدین پست فطرتی و
فروشی رضا میدهی عنان اشهب سبک سیر قلم را براه رانده از تکاپوی شاهراه امید
باز میداری چون اطباع سلیمه را بمطالعهٔ کتب سیر و تاریخ که فواید آن بر همگنان معلوم است

خاصه احوالی که قریب العهد باشد رغبت تمام هست و عرصهٔ سخنوران فراخی دارد و جای تامل نیست
باقتضای همت قدم سعی در بادیهٔ طلب نه و جویای توفیق الهی و آمادهٔ تایید ایزدی باش شعر
ز همت قدم نه برین شاهراه ❊ به نیروی بخت و باقبال شاه ❊ ز گنجور گنجینهٔ روزگار
بدست آر این لؤلؤ شاهوار ❊ که تا زر بانهار و دنام تو ❊ برآید ز لطف خدا کام تو
ایامی درین اندیشه بسر کردم و با فراغ بهانه جو و طبع سرکش در کشاکش بودم عاقبت رای
دور بینم بدین قرار یافت که رموز احوال گرامی آن ارانینده دیهیم خسروانی را بی آنکه
بسلاست عبارات و الفاظ مناسب و آراستگی لفظ و معنی مقید باشم بطریق مسوده
بقید کتابت در آورده در دفتر اندیشه و آمال ثبت نمایم که اگر عمر وفا کند و از مشاغل
روزگار که ارباب تعلق را از آن چاره نیست فی الجمله فراغی حاصل آید و وقتی بدست
افتد و همچنانچه عارف گنجوی درین دو بیت مثنوی کاشف راز گردیده که نظم مرا
با چنین گوهری ارجمند ❊ نمی حاجت آمد بگوهر پسند ❊ متاع گرانمایه داری بسی ❊ چه سود
بود چون نخواهد کسی ❊ هر گاه ولی نعمت عالی منقبت پرتو توجه باتمام این نسخهٔ شریف
افگند بهانه جو بندرای فرمان ده زمان گردد بتوفیق آسمانی و دستیاری همت
آرایش راست بازار نموده و هنگامهٔ سخن پردازی گرم سازد و رموز مذکور را بعبارات
شریف و استعارات لطیف در رشتهٔ تحریر کشیده و باشعار آبدار مناسب ترصیع دهد و بنیروی
فطرت و پای مردی غواص طبیعت المقدار لآلی ثمین و معانی رنگین از بحر دانش بساحل
ظهور آورد که همچنانچه آثار این پادشاه والاجاه دستور العمل سلاطین روزگار است تالیف

این مفلس عورکم بضاعت نیزضرب المثل مستعدان فضیلت شعار گردد **قطعه** اگرچشم کنون یاری نماید
زدرج معرفت قفلم گشاید ؛ باقبال شهنشاه جوان بخت ؛ زنم بر کشور دانشوری تخت
بپارایم دکان نکته دانی ؛ بگونه گونه کلهای معانی ؛ ز بحر دانش آرم آنقدر در
که گردد عالم از در ثمین پر ؛ درین وحشت آباد حیرت بیرخرد مشعل افروز انجمن آگاهی
گشته زبان به بیچاره گشود که مدهوش بادهٔ غفلت و سرگردان بادیهٔ حیرانی عرصهٔ
بارگاه پادشاهی نمونه از ساحت قدس مساحت کبریای الهی است و عتبهٔ علیای سلطانی
نشانه از پایهٔ رفیع سبحانی که نظالبان بساط قربت و منزلت را جز بتوسط مقربان حریم
عزت دران راهست و نه دورماندگان نهانخانهٔ جویایی را بوسیلهٔ پرده گشایان سرادق
سلطنت در خلوت سرای مقصود بار از بدو ایجاد و آغاز صبح ابداع هیچ امری از امور
درین سرای غرور بی توفیق سبب و انگیز باعث صورت وقوع نمی پذیرد و مضمون
اِذَا اَرَادَ اللّٰهُ شَيْئًا هَيَّأَ اَسْبَابَه شاهد این مدعاست لله الحمد که درین دولت
ارجمند و سلطنت سعادت پیوند عالی مرتبت مدار علیه کارخانهٔ خلافت و جهانبانیت
که بوفور فضایل و کمالات از دانشوران پیش پیش است و صاحب سعادتی زینت بخش
مسند وزارت و صاحب دیوانست که بانواع قابلیت و استعداد از کارآگاهان
ثواب اندیش در پیش بحسن ارادت و اخلاص جبلی از باز ماندگان سرادق اقبال
بمزید اختصاص مفتخر و سرافراز و مقدمت خدمت موروثی آبا و اجداد از خاصان حریم
عزت ممتاز بیمامن اشفاق و تربیت شاهی ملاذ و ملجاء عالمیان و بوفور عاطفت و الطاف

شاهنشاهی مرجع و امیدگاه جهانیان اعنی وزیر ارسطو ضمیر بوذرجمهر نشان دستور آصف مرتبت
سلیمان مکان مؤتمن دولت خاقانی معتمد بارگاه سلطانی زینت افزای سریر وزارت
و اقبال مسندآرای محفل عزت و اجلال سرآغاز جریدهٔ خلق و کرم اعتضاد ارباب سیف و
قلم ملک سیرت که بی شایبهٔ تکلف جوهر دانش و آرایش روزگارست و بمجالس اطوار زیبندهٔ
سریر عظمت و اقتدار همت بحر حاصلش کام بخش محتاجان و نتایج ارقام عنبرفامش
انجاح مقاصد جهانیان **شعر** سپهر شاه جهان شهریار کشور جود ؛ امین دین و دول آصف
سپهر مدار ؛ عماد ملک و ملل اعتماد دولت و دین ؛ جهان فضل و هنر مرجع صغار و کبار ؛
نتایج قلمش کام بخش شاه جهان ؛ مآثر رقمش انتظام لیل و نهار ؛ خداوندگار علی الاطلاق
ناظم مهام خلایق بالارث والاستحقاق اعتماد الدولة العلیة العالیة الخاقانیة اعتضاد
السلطنة المهیمنة السلطانیة سمی عم نبی والد شه مردان ؛ یگانه گوهر دریای طالبخان
که بمدارج علیای حسب حمیده و ستوده سیر و به نسبت والای نسب لؤلؤ عمان فضل و هنر
خلف دودمان استاد البشر اعقل حاوی عشر نصیر الملة والدین الطوسی روح الله روحه الی
یوم المحشر اعلی الله مدارج عزه و اجلاله چون بدستیاری پیرخرد در خلوتکهٔ خاطر و عشرت
سرای ضمیر چراغ بینش افروختگی پذیرفته مصباح عقل فروغ افزای انجمن آگاهی گردید
دیدهٔ حقیقت بین باز شد طالع ارجمند چون نهال اقبال بخت بلندان در اهتزاز آمد
و اخلاص درین سعادتمندی که شمهٔ از مناقب و مفاخر جلالش در صحیفهٔ دویم در طی وقایع
احوال گرامی خدیو زمان بدستیاری خامهٔ دو زبان نگارش می یابد یعنی والد ماجد غفران

پناه آن نگار آفاق **نظم** علت غائی ایجاد سخا حاتم بیک ❊ که سخا و کرم از دست و دل او زاده
ای عجب گوهر یتیمی که پدر بر پدرش ❊ تا بآدم صدف گوهر استعداد ویند ❊ سلسله جنبان مطلب و
طالب مدعا گردید لهذا صفحهٔ خاطر و صحیفهٔ ضمیر را از همه وسوسه و تفرقه پرداخته و بدایع عقیدت
گزین این صحایف دولت را که هم گنجینهٔ معانی و هم گنج سعادت است بنام نامی و القاب
سامی آن خدایگان زمان معزز و گرامی ساخته امید چنانست که این دفتر سعادت و مجموعهٔ
اقبال بوساطت آن دستور فلک قدر ملک خصال اولا منظور نظر قبول همایون اعلی خلد الله
ملکه ابدا و ثانیا شایستهٔ مجلس عالی و تحفهٔ کتابخانهٔ متعالی آن آصف جم اعتلا گشته عبارات
ساده و بی تکلفانه اش که خالی از آلایش غوامض و آرایش نقش و نگارات پسندیدهٔ عامهٔ اهل
روزگار بل منظور انظار اولوا الابصار گردد و مطلب اصلی از تسوید این شرف نامهٔ عالم آرا حق
گذاری رتبهٔ غلامی این آستان و شکر نعم بندگی شهریار کامکار کامران و ارتباط صوری و معنوی
آصف سلیمان حشمت والا مکانست که بوسیلهٔ تحریر وقایع دولت ابد دستگاه و مناقب جلوه و فور
مکرم عالیجاه اسم این گمنام ابد الدهر در صحایف ایام زبان زد خاص و عام باشد **شعر** که فردوسی بوصف
شهریاران ❊ بلند آوازه شد چون نامداران ❊ نگشتی گر بنظم خمسه نامی ❊ کجا بردی کسی نام نظامی
چون از مرشد عقل و پیر همت رخصت یافتم بگلچینی این باغ نشتافتم و کمیت قلم عباسی رقم اندیشه را
در میدان سخنوری بجولان درآوردم و شروع در تسوید حالات زمان دولت ابد مقرون شد
از روز ولادت تا امروز که مطابق سنهٔ خمس و عشرین و الف است عمر شریفش بچهل و هفت رسیده
و هنوز در ریعان ایام جوانی و عنفوان بهار دولت و کامرانیست نمودم و آنچه پرتو شعورم بر آن تافته

بود بی زیاده و نقصان بقلم در آوردم و آنچه اطلاعی از آن نداشتم ضرورة باقوال ثقات اعتماد
نموده بی تکلفات منشیانه در رشتهٔ تحریر کشیدم و این شکرنامهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی را
بتاریخ عالم آرای عباسی موسوم گردانیده از مقتبسات و عبارات مغلق غیر مأنوس
که ملال انگیز طبایع است اجتناب لازم دانسته صور خجسته منظر اخبار و شاهدان نیکو
آثار را بساده ترین لباسی آراسته بجلوهٔ ظهور آوردم اما این قاعدهٔ کلیه نیست چه می شاید
که گاه گاه عندلیب سرابستان طبیعت بر شاخسار نغمه پردازی برآمده نوای سخن سرایی
آغاز دو گاه باشد که طوطی شیرین مقال شکرستان عبارت آرایی رسیده ناطقه اش را
لذت گویایی افزاید مجملا هر عبارت رطب و یابس که در حین کتابت بر زبان قلم جاری
گشت بهمان اکتفا نموده از آن نگذشت و مقید باشعار مناسب نشد و اگر بر سبیل ندرت
هر جا دو سه بیتی مرقوم شده اکثر نتایج ابای سلیقه و زادهٔ ابکار طبیعت اند که در اثنای
گذارش اخبار بدیهه بخاطر رسیده و بر زبان خامهٔ سخن گذار جریان یافته هر چند مقصود
اصلی از تسوید این اوراق احوال خجسته مآل آن حضرت و قضایای اثر النسبت ناگزیر است
که برخی از احوال آبا و اجداد عالی نژاد و قضایایی که در طی احوال گرامی آن حضرت از روز
ولادت تا عروج بر معارج دولت روی داده باشد بتخصیص قضیهٔ ارتحال حضرت شاه جمجاه
جنت بارگاه ابو البقا شاه طهماسب علیه الرحمة و الرضوان و جلوس اسمعیل میرزا و نواب سکندر
شان رضوان جایگاه سلطان محمد پادشاه و احوال سایر شاهزادگان و بعضی از قضایای
اوزبکیه و رومیه را که بجهت سیرابی متعطشان بوادی اخبار مرقوم قلم وقایع نگار گرداند که

سررشته سخن بیکدیگر اتصال یابد باقیه حکایاتی که موقوف علیه مقصد اصلی است مبهم و ناشنیده نماند و درین مسوده
نام نامی و اسم سامی گرامی آن حضرت را بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی تعبیر نموده نام نامی والد ماجد شان را
نواب سکندر شان و اسم مبارک جد بزرگوارش را شاه جنت مکان علیین آشیان و اسم شریف
جد اعلاش خاقان سلیمان شان در قلم آورده و هر جا نواب مریم شان مهد علیا مذکور میگردد
غرض والده ماجده آن حضرت است و مراد از حضرت جهانبانی اسم گرامی نواب سلطان محمد میرزا
و همت بران مقصود است که هرگاه طبع اشرف آن حضرت مایل باتمام این نسخه باشد در هنگام مطالعه
داستان بدین داستان معرض عرض در آورده اگر خلاف واقعی بقید کتابت در آمده بگزلک راستی
محو نماید و اگر فرو گذاشتی در بعضی اخبار واقع شده باشد باز یافت آن کرده این نگارشته
کلک اخلاص را برقم تحقیق و جایزه تصدیق رسانم و نخست تیمنا و تبرکا شرح نسب همایون
آن حضرت را که از دودمان نبوت و ولایت منشعب است و خلاصه اطوار پسندیده و اوصاف
حمیده اش که سایر سلاطین جهان و خواقین دوران بدان امتیاز دارد در دیباچه کتاب
بر سبیل اجمال نگاشته شروع در تفصیل احوال نمایم اگرچه طریقه بندگی و اخلاص جبلی و نمک
پروردگی این دودمان کرامت نشان اقتضای آن میکند که بقاعده وصافان سخنور و مورخان
بلاغت گستر اوصاف حمیده و سیر پسندیده ولی نعمت خود یکی را صد و صد را صد هزار نگاشته
کلک بدایع نگار گردانیده در صفحه روزگار بیادگار گذارد اما چون طبع سلیم حقایقت
سرشت آن حضرت باموری که خالی از حقیقت نفس الامر و آلوده بتکلفات سخن سرایان بیهوده
گو باشد اقبال نمی نماید از آن شیوه ناپسندیده احتراز نموده عنان کمیت قلم را از تکاپوی

عرصه تکلف و عبارت آرایی کشیده داشت و آنچه از حلیه صدق عاریست بر صحیفه بیان نگاشت و این
همایون مقال را مشتمل بر مقدمه و دو صحیفه و خاتمه ساخت که بتوفیق الله تعالی در سه مجلد رقم اختتام پذیرد
مقدمه در ذکر نسب همایون آن حضرت و بیان اسامی سامیه اجداد عالیمقدار و مقامات عالیه مشایخ
بزرگوار که بر سریر سلطنت معنوی و ارشاد تمکن داشته اند و اطوار زکیه و اوصاف جلیه و احوال سعادت
منوال همایون بر سبیل اجمال محتوی بر دوازده مقاله مقاله اول در ذکر نسب همایون شاهی ظل اللهی و
مقامات علیه اجداد عالیمقدار و وقایع زمان دولت آن شهریاران عالی نژاد مقاله دوم
در ذکر توجه و استغراق آن حضرت بدرگاه الهی و کیفیتی که از اجداد کرام میراث یافته مقاله
سیوم در اصابت رای و دانش خداداد و حسن تدبیر که مطابق صحیفه تقدیر است مقاله چهارم
در شایستگی رتبه صاحبقرانی و ذکر مخاطرات ایام سعادت فرجام مقاله پنجم در عدل پیرایی
و ترفیه حال عباد و امنیت طرق که موجب آرایش بلاد است مقاله ششم در نفاذ امر و قهاری
و آتش مزاجی که از حکمتهای نامتناهی الهی است مقاله هفتم در قاعده هایی که در امور جهانداری
وضع نموده مقاله هشتم در بی تعینی و درویش نهادی و بی تکلفیها و جمعیت ضدین مقاله
نهم در ذکر احقاق حقوق خدمتکاران و دوری جستن از ممتلکات ذوی الحقوق که شیوه
حقیقت گزینان عالم فتوت و مروت است مقاله دهم در تعارف احوال سلاطین عالم و طبقات
بنی آدم و خصوصیات ممالک و مسالک اقالیم سبعه مقاله یازدهم در ذکر آثار خیر و انشا
و احداث عمارات عالیه ممالک مقاله دوازدهم در بیان معارک و محاربات و فتوحات ایام
دولت همایون اعلی صحیفه اول در ذکر احوال آبا و اجداد و شرح ولادت باسعادت

همایون و قضیهٔ ارتحال شاه جنت مکان و ذکر سلطنت اسمعیل میرزا و نواب سکندرشان تا زمان جلوس همایون
بر تخت فیروزبخت پادشاهی ایران **صحیفهٔ دویم** در ذکر احوال خجسته مآل از زمان جلوس میمنت مانوس
تا حین تحریر که مطابق سنه خمس و عشرین و الف که یکقرن سعادت اقتران است در مجلد دویم باو قایع
باقی احوال دولت روزافزون از مساعدت بخت مأمول است **خاتمه** در بیان حکایات غریبه و
روایات عجیبه و نوادر وقایع روزگار چه آنکه از کتب متقدمین بمطالعه رسیده و چه آنکه در ایام
عمر مشاهده شده ان شاء الله تعالی اگر عمر وفا کند در مجلد ثالث تسوید یابد چون بمقتضای طبع ایراد
یافته ملتمس از ارباب بصیرت آنست که در نیک و بد آن بدیدهٔ بصیرت و انصاف نگرند و نکته گیری
نفرموده اگر بناقصی در اخبار بنظر بالغ نظران روزگار درآید حمل بر تخالف اقوال نموده دیده عیب بین
از آن پوشیده دارند **مقالهٔ اول در ذکر نسب همایون حضرت شاهی ظل الهی و مقامات علیهٔ اجداد**
عالیمقدار که از دودمان ولایت منشعب اند بر ضمایر فطنت مآثر اولوا الابصار پوشیده نیست که
انتساب این سلسلهٔ علیه از اصلاب و ارحام طاهره واحدة خیر من واحدة بحضرت خاتم الانبیا
و علی المرتضی علیهم الصلوات و السلام می پیوندد بدین طریق که مسطور گردیده ∴ ابو المظفر شاه
عباس ∴ سلطان محمد پادشاه ∴ شاه طهماسب ∴ شاه اسمعیل ∴ سلطان حیدر ∴
سلطان جنید ∴ سلطان ابرهیم ∴ سلطان خواجه علی ∴ سلطان صدر الدین ∴
شیخ صفی الدین اسحق ∴ امین الدین جبرئیل ∴ سید صالح ∴ سید قطب الدین ∴ صلاح الدین رشید ∴
محمد الحافظ ∴ عوض الخواص ∴ فروزشاه ∴ محمد ∴ شرفشاه ∴ محمد ∴ حسین ∴ محمد ∴
ابرهیم ∴ جعفر ∴ محمد ∴ اسمعیل ∴ محمد ∴ احمد الاعرابی ∴ ابی محمد القاسم ∴ ابو القاسم حمزه

ابی ابرهیم موسی الکاظم ∴ الامام جعفر الصادق علیه السلام ∴ الامام محمد الباقر علیه السلام ∴
الامام الهمام زین العابدین علیه السلام ∴ الامام ابی عبد الله الحسین علیه السلام ∴ امیر المؤمنین
و امام المتقین و یعسوب الدین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة و السلم و علماء انساب و مورخان
بلاغت انتساب متفق اند که حضرت خاتم انبیا و آن حضرت کل کلرا خلیل الله نوباوه بوستان
اسمعیل اند علیهما و علیهم السلام و آباء عظام و اجداد کرام ایشان تا عدنان متفق علیه و از
عدنان تا حضرت آدم علیه السلام مختلف فیه است و ائمهٔ نسب و ارباب اخبار و حسب در بیان
حالات اسلاف نامدار و اجداد عالیمقدار سید ابرار و امور غریبه و آثار و علامات عجیبه که
از هر یک مشاهده می شده و مشعر بظهور انوار خیر البشر بوده مشجرات ساخته و در فضایل
و مناقبشان رسایل پرداخته اند ذرهٔ احقر بنابر ظهور مدعا و اقتدا بروش استادان این
فن بذکر مجملی از آنها اختصار می نماید از عبد الله عباس رضی الله عنه که حضرت رسالت پناه صلوات
الله علیه در بیان نسب عالی خویش چون بعدنان رسیدی زبان معجز بیان در کام کشیدی و
فرمودی کَذَبَ النسابان الّا ما فوق عَدنان و عدنان را دو پسر بود اما
نور نبی و ولی علیهم السلام که بحکم حدیث صحیح انا و علی من نور واحد از یک مشکوة لامع و درخشان
گردیده به پسر کهتر او معد انتقال نمود و بقول مصنف روضة الاحباب او را هشت پسر بود
از آن جمله حامل نور مظاهر موعوده نزار بود که کنیت او ابو ربیعه و ابو ایاد است و چون نزار
متولد شد پدرش بشکرانهٔ ظهور آن نور که از ناصیه اش می درخشید بمراسم قربانی
پرداخته خلایق را از فواید خوان احسانش بهره ور می ساخت و آن نور فیض پرور از

صلب آن والا گهر بجمال مضر نقل کرد و مضر همواره بملت حنیف حضرت ابرهیم و کیش اسمعیل بطاعت
و عبادت رب جلیل میپرداخت و آن نور عالم آرا از جبهه همایونش در تجلی و دافع ظلام ایام و
لیالی بود و حسن صوتی بکمال داشت در میانه اعراب حدی شتروان با و منسوب است و آن
پرتو آفتاب نشان در ساحت جلال پسرش الیاس نمایان شد و الیاس موحد و دیندار و پرهیز
کار بود و در کبر سن پدرش که از تولد فرزند یاس حاصل کرده بود متولد شد لاجرم بالیاس
موسوم گردید و او بزرگ قوم و عشایر و اشرف اولاد خلیل و سر اخلاف اسمعیل بود نقل است
که هرگاه الیاس طوف خانه کعبه نمودی آواز تلبیه از صلب خود شنیدی و از ظهور این حال
استعجاب نمودی و پرتو آن نور در آینه جمال مدرکه پسرش تافت که موسوم بعامر بود و بعد
از و از جبهه پسرش خزیمه لایح گردیده عالم آرا گشت و از خزیمه آن نور خورشید نشان
از عارض کنانه جهان افروز گردیده و او مکنی بابو نضر بود نضر پسر او بقریش اشتهار داشت بتمامت
قبایل قریش از نسل اویند و پسر او مالک حامل آن انوار گشت و بعد از و فهر بدین سعادت
امتیاز یافت و از و پسرش غالب رسید و از و بلوی انتقال یافت و از و بکعب و از
پسران متعدده کعب مره بدین شرف از اخوان معزز بود و از و به پسرش کلاب که بزرگ
و مطاع بنی قریش بود و از و بصلب قصی انتقال نمود و از اولاد او عبد مناف بدین شرف
بین الاقران سعادت امتیاز داشت و خلف صدق او هاشم است که عمرو العلی نام داشت
و بهاشم ملقب گردید و او سرور قریش بود و انوار سعادت از جبین مبینش درخشان و
آثار جلالت و بزرگی از سیمای خورشید مثالش نمایان بنی هاشم را در میانه قریش شرف

و منزلتی عظیمست و از پسران او عبد المطلب حامل نور مظاهر موعود بود که بعظم شان و رفعت مکان
از قبایل قریش ممتاز و سروران قبیله ریاست و بزرگی او پذیرفته قدم در دایره متابعتش
نهاده بودند و او شیبه نام داشت و بسببی که در تواریخ مبسوط مسطور است بعبد المطلب
اشتهار یافت کلید خانه کعبه بدست او در آمده منصب حجابت بروی قرار گرفت حفر
چاه زمزم در زمان او وقوع یافت و از میمنت نور احمدی هر دعایی که از درگاه رب العزة
مسئلت مینمود بشرف اجابت اقتران می یافت و او را ده پسر بود و بقول مولف روضة
الصفا و خلاصة الاخبار پسر ششم او عبد مناف پدر حضرت خاتم الانبیاست و عبد المطلب
نذر کرده بود که چون دهنده بی منت ده پسر بدو کرامت فرماید اعز اولاد خود را در راه
خدا قربان نماید و چون از درگاه خداوندی بدین عطیه فایز گردید خواست بنذر خود وفا نماید
و در میانه فرزندان قرعه زد قرعه اختیار بنام عبد الله افتاد و عبد الله ازین اشارت بابشارت
مستبشر شده بتقدیر الهی و رضای والد عالی نژاد در اگردن انقیاد نهاد و عبد المطلب از انقیاد
او مسرور گشته باتفاق پسر روی بقربانگاه مکه آورد و قریش خبردار شده از عقب رفتند و او را
ازین امر مانع آمدند و درین باب برای کاهنه که در آن عصر از اقران ممتاز بود استطلاع نمودند
کاهنه ایشان را بسوی فدیه راهنمایی کرده قرار داد که بعدد اولاد ده شتر فدیه عبد الله
داده میان شتر و او قرعه زنند اگر بنام عبد الله بر آید ده شتر افزایند و قرعه زنند تا وقتی
که قرعه بر شتر افتد عبد المطلب برین منوال عمل می نمود و قرعه بنام عبد الله می آمد چون عدد
شتران بصد رسید باری سبحانه و تعالی فدیه پذیرفته قرعه بر شتر افتاد چند مرتبه تکرار

یافت تا عبدالمطلب را تشفی حاصل شد صد شتر قربان نمود و از نجاست که دیه کامله امت خیر البشر
بصد شتر قرار یافته و کلام دُرر نظام حضرت خیر الانام که مفخر موده اند انا ابن الذبیحین اشاره
بعبدالله و اسمعیل است چنانچه در کتب تواریخ مسطور است شعشعه نور احمدی و انوار خورشید
آثار محمدی از جبین مبین عبدالله در لمعان بود و احبار یهود چندم رتبه از غایت حقد و حسد
قصد او نمودند و او هر مرتبه از جنود غیبی معاونت یافته ضرر اعدا از و کفایت میشد و از
شعشعه ظهور آن نور جمیع خاتونان قریش شیفته جمال خورشید مثالش گشته تزویج او
رغبت می نمودند و آن عطیه بصلب آمنه بنت وهب کرده شجره آمالش به ثمره مراد
بارور گشت و در عام الفیل حضرت خاتم الانبیا از آن مخدره کبری بوجود آمده عالم ظلمانی
از شعشعه جمال جهان آرایش روشنی پذیرفت بسی از امور عجیبه و آثارات خفیه و خوارق
عادات در مدت حمل و حین ولادت و رضاع و ایام نشو و نما تا هنگام بعثت از آن
سرور انبیا و والده محترمه اش سمت ظهور یافت که کتب قصص و اخبار بدان ناطق است
بالجمله عبدالله قبل از طلوع آفتاب جمال جهان آرای سید ولد آدم در سن بیست و پنج سالگی
در مدینه طیبه بجوار رحمت رب العالمین پیوسته و در ارض مقدس یثرب مدفون گردید
و در سال ششم آن میلاد با سعادت آمنه فوت شده عبدالمطلب متکفل پروردن آن سرور
بطحا و یثرب شد و در سال هشتم عبدالمطلب بجوار رحمت ملک غفور پیوسته کفالت آن
دُرّ یتیم در میانه اعمام بر ابوطالب قرار یافت و ابوطالب پسر مهتر عبدالمطلب و بعمران
موسوم بوده در میانه قبایل قریش شرف و منزلتی عظیم داشت حضرت خاتم الانبیا در حجله

عطوفت و اشفاق آن عم عالیمقدار پرورش می یافت و تا سال دهم بعثت آن سرور در حیات
بود و در معاونت آن حضرت مساعی جمیله مبذول میداشت تا در سال دهم دعوت حق را لبیک
اجابت گفته و حضرت رسالت آن سال را بجهة فوت ابوطالب و خدیجه کبری که بعد از آن
روی داده عام الحزن می نامید و او پدر بزرگوار حیدر کرار قاتل الکفره و المشرکین و وصی
حبیب رب العالمین اسدالله الغالب امیرالمومنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه است
که کتب موافقین و مخالفین بفضایل مناقبش مشحون و از حیز احصی بیرون و بعد از حضرت
رسالت اشرف اولاد آدم بحکم حدیث صحیح لحمک لحمی و دمک دمی با رسول قریشی توام و
آن حضرت را با ستاره آسمانی با زهره زهرا و بتول عذرا عقد ازدواج روی داده از آن
دو مخزن اسرار الهی و دو معدن فیوضات نامتناهی و دو اختر تابان نبوت و ولایت
بر مثال نیرین از دو آسمان طالع گردید و کلام درر انتظام سیدی شباب اهل الجنة در علو شان
ایشان منزل است و چون از ذکر اسامی سامیه ایشان و ابنای کرام عالیمقام [illegible]
اثنی عشره عینا از آن سرچشمه نیرا منشعب و بر مثال بروج مشیده آسمانی اولهم علی
و آخرهم مهدی دوازده اند مقصد شجره همایون ثمره حضرت اعلی شاهی ظل الهی است لهذا
صحیفه بیان از ذکر آبا عظام کرام آن حضرت می آراید بالجمله از آن دو گلدسته گلزار امامت
و نبوت و دو سرو بوستان جلالت و کرامت سلسله انتساب علیه شاه موسوی حسب
حسینی نسب کرام بعد کرام و همام بعد همام چنانچه در فوق ایمایی بدان شده با امام الهمام سابع
ائمه اثنا عشر امام موسی الکاظم علیه السلام پیوسته از آن امام عالیمقام جدا می شود

لهذا زبان بیان از تعداد ائمه کرام که بمنطوق والشمس والضحی اوضح از آفتاب عالمتاب اند کشیده
بذکر اجداد آن حضرت رطب اللسان میگردد و باتفاق جمهور علماء انساب از اولاد نامدار حضرت
کاظم علیه السلام نسب همایون بامام زاده عالیمقام ابوالقاسم حمزه که بقول اصح در سعید شیراز
مدفون و مرقد منورش مطاف مردم آن ولایت منتهی میگردد و چون درویش توکل ابن اسمعیل
مشهور به ابن بزاز در زمان حیات حضرت شیخ صدر الدین موسی کتابی در اوصاف اجداد
عالی نژاد آن حضرت مبین حالات و کرامات مشایخ و مقامات علیه اولیات تالیف نموده
بصفوة الصفا موسوم ساخته از ذکر فیروزشاه زرین کلاه افتتاح نموده راقم حروف نیز
سالک آن طریق گشته باستیاری قلم زرین رقم صحیفه عالم آرایی بذکر آن حضرت آرایش
میدهد **فیروزشاه زرین کلاه** صاحب صفوة الصفا گوید که از فرزندان سلطان الطریقه العالم
ابراهیم الادهم که اعلام ملک ستانی افراخته همواره بغزوه جهاد کفار اشتغال داشته و در آن
زمان مردم مغان و اران والحد و از حلیه ایمان عاری و از شرف اسلام بی بهره بودند
سلطان غزا اپیشه بشعله تیغ آبدار ساحت آن ولایت را از نور اسلام روشن ساخته
رسوم کفر و ظلام را برانداخت امیر فیروزشاه را که بحسب جمعیت صوری و جامعیت معنوی قابلیت
حکومت دینی و ریاست دنیوی داشت بر ولایت اردبیل و توابع سر و امیر ساخت و او
بوفور مکنت و ثروت و خیول و دواب و اغنام بمرتبه بود که در ساحت اردبیل گنجایش نداشت
از انجا به بیشه کنار گیلان رفته در موضع رنگین رحل اقامت انداخت و در آن ولایت متین
مسایل دینی و تبیین معارف یقینی پرداخته سفره انعام و افضالش بر اقاصی و ادانی گشاده

بود و چون امیر فیروزشاه عنان اشهب عزیمت بدست قاید اجل سپرد فرزند رشیدش **عوض الخواص**
بریاست و سروری ارباب اخلاص شرف اختصاص یافت و از آن موضع بقریه اسفرنجان توابع
اردبیل نهضت فرموده با خیل و حشم و تباع در انجا توطن اختیار نمود و او نیز بدستور والد
ماجد بآیین کرم و مهمان نوازی بین الجمهور معروف و مشهور گردید و بعد از مدتی که سفره انعام را
از دار الضیافه افضال و اکرام در نوردید در مهمان سرای عقبی منزل گزید و ولد بی عدیلش
محمد الحافظ قایم مقام پدر مرحمت گستر گردید از غرایب حالات آنکه او در سن هفت سالگی
از خانه پدر غایب و مفقود الخبر گشته منتسبان آن خاندان هرچند بیشتر جستند کمتر یافتند
بتعزیه اش پرداختند بعد از انقضای هفت سال چون ماه شب چهارده در برج جوزا مصحفی حمایل
کرده بر در خانه پدر ظاهر شد خدمه و مریدان آن سلسله علیه که در مفارقتش گریان و نالان
بودند دیده بدیدار آن بدر آسمان کرامت روشن ساخته تعزیه و سوگواری ایشان بسرور و سور
مبدل گردیده و استفسار وقایع احوالش نمودند تقریر نمود که جمعی از اجنه مسلمان که سالک
طریق صلاح و سداد بودند مرا بمیانه خود بردند و ابواب رافت و اشفاق بر روی من گشاده
تعلیم شرایع و حفظ قرآن کردند و درین هفت سال در میان آن طبقه باکتساب فضایل مشغول بودم
تا اکنون که عزیمت وطن نمودم فرقه از اصحاب ارادت قدوم میمنت لزومش را مشمر سعادات
دینی و دنیوی دانسته بمسند هدایت آبا و عظام نشاندند و او نیز اقتدا بسنن سنیه اجداد
عالی نژاد نموده بکمال ورع و دین داری پیش نهاد همت ساخته بمراسم هدایت و ارشاد قوم
پرداخت و چون ایام حیاتش سپری گشت سجاده نشین اجداد و اطعام فقرا و مساکین عن سبیل

الارشاد بفرزند ارجمندش صلاح الدین رشید رسید و او نیز بر سریر هدایت و کرامت را بدستور
آبای کرام زیور صلاح افزوده در موضع کلخوران از اردبیل توطن گزیده دیده از زندارو هدایای
ارباب اخلاص بسته بزراعت راغب بوده و اصحاب و اتباع خود را بزراعت ترغیب
می نموده و باکمال ورع و پرهیزکاری از جمال ظاهر نیز حظ وافر داشت و تخم محبت و اشفاق
در مزرع خاطر طوایف ایشان میکاشت چون هشتاد مرحله از مراحل زندگانی طی کرد بار هستی بمنزل
آخرت کشید فرزند ارجمندش امیر قطب الدین قایم مقام پدر عالی مقام گردیده سرور و پیشوایی
آن فرقه قدسی انتظام شد منتسبان این سلسله علیه را در کنف عطوفت و اشفاق خود در آورده
بدستور اجداد کرام بارشاد مرشدان سبیل رشاد پرداخت زمره اصحاب ارادت خدمت
آن قطب دایره سعادت و محور گردون کرامت را بر رقبه خود لازم دانسته در ایام حیات
آن امیر حمیده صفات یکی از حکام کرجی با فوجی از جنود کفره کوج علی الغفله بولایت اردبیل تاخت
آورده اهل اسلام را از ورود آن فرقه ضلال آسیب بسیار رسید از خوف آن خطر امیر
قطب الدین مخدرات سرادق عزت را بدار الارشاد نقل نموده در محل مضبوط مخفی ساخت
آخر روز بجهت تحقیق حال اهل ضلال از محل اختفا بیرون آمده بود یکی از کفره فجره وارد شده
زخمی منکر بران سرور زده آن حضرت مجروح و نالان بمیان قتیلان افتاده بعد از وقوع آن واقعه
حاذقه جراحان بمعالجه پرداخته زخم التیام پذیرفت و ذات مبارک او از آن الم سالم ماند
مدتی بعد از آن واقعه مسند هدایت و ارشاد از وجود فایض الجودش مزین و غوامض مشکلات
انام از تقریر لسان درفشانش مبین بود و ادراک زمان ولادت با سعادت نبیره صفوت نهاد و

خجسته نژادش صفی الحق والحقیقة والدین اسحق نموده چند سال دیده بدیدار گرامیش روشن داشت
بالجمله چون وقت ارتحال آن ستوده خصال رسید جواهر زواهر عرفان و ارشاد را که بحسب
وراثت از اجداد کرام باو رسیده در درج سینه صفا آیتش مخزون بود بفرزند دلبند خود
صالح سپرده عالم سفلی را وداع کرده طایر روحش باوج عالم علوی پرواز نمود و سید صالح
دری بود از اصداف بحر ولایت و ارشاد و دری از برج هدایت و صلاح و سداد و مسمی باسم شریف
از صورت حالش ظاهر و انوار سعادت از جبین مبینش لایح و باهر زیاده از پدران باحوال محتاجان
پرداخته حسن اعتقاد خلایق درشان او یوما فیوما متزاید میگردید و هیچ وقت باب سعادت
مآبش از آمد شد محتاجان خالی نبوده اصلا از کثرت ارباب سوال ملال نیافتی و چون بندای
صدق انتمای کل نفس ذایقة الموت از قضیه ارتحالش خبر داد و تهیه سفر آخرت پرداخته روح پرفتوحش
بارواح صالحان و صدیقان پیوست و نونهال باغ حیاتش سید جبرئیل آن حضرت را
در کلخوران مدفون ساخت سلطان سید جبرئیل قدوه ارباب تیقظ و انتباه و زبده سجاده
نشینان خدا آگاه بود در تقوی و ورع و پرهیزکاری و طاعت و عبادت درجه عالی
داشته بدستور والد ماجد در کلخوران اردبیل که مولد و منشا او بود رحل اقامت
انداخته خلایق آن دیار را از انفاس قدسیه آن بزرگوار اقتباس انوار سعادت مستفیض مینمودند
بالآخره ذوق معرفت الله او را از صحبت اغیار و مخالطت با اهل روزگار مانع آمده برسوم
مجاهده و ریاضت تقدیم نموده ظاهر و باطن را بنور عرفان آراسته زبان در کام خاموشی
کشیده داشت و با خلق الله کمتر تکلم می نمود و چون صیت مقاماتش بلند آوازه گشت

از بنات مکرمهٔ اشراف قوم عفیفه صائمة الدهر قائمة اللیل دولتی نام که رابعهٔ آن زمان بود شرف تزویج
آن عالی نژاد رغبت نمود و از صلب آن قدوهٔ خداشناسان آگاه دل نطفهٔ پاکیزهٔ سلطان الاولیا
و برهان الاتقیا صفی الحق والحقیقة والدین اسحق قدس سره در مشیمهٔ آن عفیفه قرار گرفت و جمال با
حال آن مستوره از پرتو نور آن پیکر خجسته منظر جهان عالم افروز شد که گویا همواره صبح دولت
و انوار سعادت از جبین خورشید قرینش طالع و لامع بود ابن بزاز در کتاب صفوة الصفا
از مولانا محی الدین که از فضلای زمان سلطان صدر الدین بود آن مقدار آثار و علامات
عجیبه و امور غریبه در مدت حمل و تولد و رضاع از علو حال و درجات کمال بالقوهٔ شیخ صفی الدین
از آن مخدره نقل نموده که این مختصر گنجایش تحریر آنها ندارد و بالجمله چون آن نیر عالم افروز از
افق سعادت و مطلع دولت طالع گردید شش درجه از درجات زندگانی طی کرد والد ماجدش
ندای والله یدعوا الی دار السلم را لبیک اجابت گفته در روضات جنان منزل گزید و در همان
موضع در جنب قبر والد بزرگوارش مدفون گشت والحق مدفن مبارک آن حضرت محل فیض و رحمت
و حریم روضه اش قطعه از جنت است معمار همت حضرت اعلی شاهی ظل الهی عمارت سابقه را
که در نظر همتش محقر می نمود بر داشته گنبدی عالی در کمال تکلف و زیبایی احداث فرموده اند و فرزند
خلف آن حضرت سلطان سریر هدایت صفی الاصفیا و برهان الاولیا شیخ صفی الملة والدین است
قدس سره که مقامات عالیه و اوصاف متعالیه اش از حیز تعداد بیرون و مرقد منورش مهبط انوار
فیض و رحمت قادر بیچون است بعد از ارتحال والد بزرگوار والدهٔ محترمه اش متکفل پروردن آن
فیض پرور الهی شد و از اول طفولیت انوار کرامت یزدانی و بارقهٔ فیوضات آسمانی

از ناصیهٔ همایونش لامع و درخشان بود و همیشه امور غریبه مثل کشف قبور و احوال موتی و مثل آن مشاهده نمود
و بوالده اش عرض نموده او را بمراتب بلند و درجات ارجمند مژده میداد و مدتی باکتساب فضایل و کمالات
صوری پرداخت و ذوق سیر و سلوک و ادراک مشکلات عالم معنی برو غلبه کرده قدم در وادی مجاهده
و ریاضت نهاد و چون میدانست که عروج بر معارج کمال بی ارشاد مرشدی صاحب حال میسر نیست
گاه در مزار شیخ فرخ زاده سیلی و گاه در مرقد شیخ ابو سعید که این هر دو بزرگوار از فرزندان
شیخ الطایفه شیخ جنید بغدادی اند بعبادت میگذرانید و گاهی بر سر قبر عارف ربانی
شیخ شهاب الدین اهری بسر می برد و طالب مرشد کاملی می بود آوازهٔ علو حال و سمو درجات
افضال شیخ نجیب الدین برغش شیرازی شنیده محرک داعیهٔ توجه او را بجانب شیراز در حرکت
آورد و صلاح الدین نام برادری از خود بزرگتر در کمال ثروت و مکنت و اعتبار ظاهر در
شیراز داشت که در آنجا عفیفه از بنات اشراف بحبالهٔ خود در آورده بآن تقریب در شیراز
مانده بود شیخ بهانهٔ ملاقات برادر از مادر مهربان اجازهٔ سفر حاصل کرده روانه
روانهٔ مقصد شده و در راه هر جا بمردان خدا آگاه و درویشان و اهل الله میرسید
بصحبتشان شتافته از هر گوشه توشه بر میداشت چون بشیراز رسید شیخ نجیب الدین
برغش از دنیا رحلت کرده بود و بمشایخ آن دیار ملاقات کرده در فیضی بر رویش نگشود و در
آن اثنا بصحبت مولانا رضی الدین که از علمای صاحب حال بود رسیده مذاکرهٔ تفسیر تا سورهٔ
او از لزله در خدمت او نموده اجازهٔ درس تفسیر یافت با شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی
صحبت داشته معاشرت او پسند خاطر شریفش نیفتاد چون درویشان آن ولایت

ساداتی که ایشان صاحب هدایت مرتبه آن حضرت را در طریق وادی سلوک از خود ارفع دیدند او را بجناب
امیر عبدالله که از زمرهٔ سادات و قدوهٔ ارباب حال بود رهنما گشته و چون بخدمت او رسید
الحق ذاتی دید جامع صفات کمال ذاتیه و مشاهده گرد منظر انوار جمال جلال عالیه و حضرت شیخ صفی
الدین واقعات خود را بر وی عرض کرد لحظه بخود فرو شده سر بر آورد و گفت ای جوان ترک
آنچه ترا از مجاهده و ریاضت و علو حال حاصل آمده تا غایت دیدهٔ بصیرت ما بران ناقد معامله
بزرگ تر از درشش است درین بازار سر انجام نمی یابد و امروز کسی که رفع حجاب از نظر تو نموده بمقصد
رهنما گردد بجز عارف معارف ربانی شیخ ابراهیم زاهد گیلانی نیست که در گیلان در ولایت
شماور لب دریا خلوتی دارد و حلیهٔ جمال حضرت شیخ زاهد را باو وصف کرد آن حضرت مشایخ
فارس را وداع کرده از بواطن صافی ایشان استمداد همت نموده عزیمت وطن کرد و هر چند بار درش
اسباب تجمل و تمول بر وی عرض کرد آن حضرت را نظر قبول بر آنها نیفتاده و پای طلب بر شاهراه
مقصود نهاده در ضمان ملک منان بدار الارشاد اردبیل رسید و شیخ زاهد در حین مکاشفه
بنور زهد و علم باطن دریافته روی بمریدان آورده گفت که ای پسران ما دیه حق جوی جوانی در
اردبیل عزم ملاقات ما دارد که از و تا حضرت رب العزة یک حجاب بیش نمانده القصه شیخ
صفی الدین از جا و مقام شیخ زاهد پرسیده متوجه آن صوب شد و بجولانگاه کرامت نشان رسیده
در صومعه بنماز مشغول گردید ماه مبارک رمضان بود و عادت شیخ زاهد آن بود که چون ماه صیام نو
شدی بحرم سرای خود تشریف برده لیلا و نهارا بطاعت و عبادت مشغول بودی و افطار با
عیالان کرده تا عید فطر با زمرهٔ مریدان ملاقات نفرمودی و دران روز که شیخ صفی الدین بان

مقام علیا رسید شیخ زاهد از خلوتگه خاص بیرون آمده خادمی را فرمود که امروز از حق طلبان روزگار
مهمانی رسیده و در صومعه نماز میگذارد بعد از فراغ او را نزد من آر خادم آن سالک راه حق را
آورده بملاقات شیخ فایز گردید شیخ او را صفی الدین خطاب داده بمراتب علیه و مقامات
سنیه مژده داد شیخ صفی الدین جمیع صفات شیخ زاهد را بنوعی که نشان داده بودند
موافق یافته دست انابت در دامنش آویخت و بحسن خدمات لایقه از محرمان خاص گردید حضرت
شیخ صفی الدین را تزکیه نفس و ریاضت بجایی رسیده بود که در سه هفته یکنوبت افطار کردی و بنصایح
شیخ زاهد به روز قرار یافته بالاخره شیخ آن عادت را نیز از مزاج شریفش زایل کرده هر روز افطار
یومی دستوری داد اما بیک لقمه برنج خشک قناعت نموده از لحوم و دسوم احتناب کردی و حیوانی
مطلق نخوردی خوارق عادات از شیخ صفی الدین بسیار منقول است و در کتاب صفوة الصفا
و فتوحات امینی هروی تفصیل مذکور بالجمله آن ذات کامل الصفات بمشاهدات عالم ارواح و اشباح
دیدهٔ بصیرت میگشود و رویاء صادقه میدید از جمله شبی در خواب دید که شمشیری در میان و کلاه
سموری در سر دارد و چون کلاه از سر بر میدارد آفتابی از فرق همایونش طالع میگردد که
عالم را روشنی می بخشد این خواب را بالشیخ زاهد نقل نموده از تعبیر آن سوال کرد شیخ روشن
ضمیر بحسن تقریر تعبیر فرمود که آن شمشیر و آفتاب علامت ظهور و خروج پادشاه قاهری است
که از صلب تو عنقریب شعشعهٔ آفتابش بر عالمیان تافته از شعلهٔ تیغ آبدارش ظلال ارباب
بدع و ضلال محو و معدوم میگردد القصه آن حضرت را در مجاهده و ریاضت ترقی تمام روی
داده انوار اسرار الهی از باطن فیض مواطنش درخشیدن آغاز نهاد و شیخ زاهد آن حضرت را

بمصاهرت خویش پیوند داده صبیه قدسیه خود فاطمه نام که از زهره زهرا فیض مآب بود باو در عقد
ازدواج کشیده هرچند شیخ زاهد او را در حین حیات باجازه ارشاد و سجاده نشینی امارت منسوب نمود
قبول نمیکرد تا وقت ارتحال [illegible] ولایت و هدایت عهد را بآنحضرت تفویض نموده قامت قابلیت
او را بدین کسوت گرامی آراست ارباب غرض بحضرت شیخ زاهد اعتراض نمودند که باوجود کمالات
شیخ زاده جمال الدین علی ولد صلبی و خلف صدق آن حضرت صاحب حالت چرا او را بدولت اجازت
ارشاد سرافراز نمیگردانند و شیخ صفی الدین را بدین مسند عالی می نشاند شیخ جهت رفع شبهه و تشفی و
تسلی مریدان در مقام آزمایش هر دو در آمده گفت خلوت پسرم کجاست گفتند در حریم خانقاه
فرمود خلوت صفی کجاست گفتند از خلوت شیخ تا آنجا نیم فرسنخ مسافت است گفت هر دو را
آواز دهیم تا شما رتبه و مقام هر یک را بدانید مرتبه پسر خود را باواز بلند خواند جواب نداد چون صفی را
آواز کرد جواب داد که لبیک و سعدیک یا شیخی و مرشدی و قدم بوثاق نهاد شیخ فرمود صفی کجا
بودی گفت در خلوت خود بودم که ندای شوق افزای شیخ شنیده بخدمت آمدم شیخ روی بقوم
آورده گفت که آنچه نظر من بر آنست الله سبحانه و تعالی بصفی داده نه بجمال الدین و من امانت
خدا خیانت ننموده بصاحبش سپردم القصه شیخ زاهد در سیاور دکیلان در شهور سنه
سبعمایه بعالم عقبی شتافته در همانجا مدفون گشت و حضرت سلطان الاولیا شیخ صفی
الدین نسبت ارادت و خرقه و ارشاد ازو یافته و او از سید جمال الدین و او از شیخ
شهاب الدین محمود آهری و او بهفت واسطه از سید الطایفه شیخ جنید بغدادی و او
از سری سقطی و او از معروف کرخی خادم حضرت امام مفترض الطاعه ابوالحسن علی ابن موسی

علیه الف التحیة و الثنا الحاصل بموجب وصیت شیخ زاهد آنحضرت بر مسند هدایت و ارشاد
تمکن یافته خلایق را بطریق مستقیم شریعت و منهاج قویم طریقت و حقیقت دلالت نمودن گرفت و آن
حضرت را از صبیه شیخ زاهد فرزندی بوجود آمده بصدر الدین موسی موسوم گردیده و در
اخر ایام حیات آن حضرت را در غایت ریاضت و ضعف بدن علت مثانه طاری گشته
مدتی در عالم تصوف آن درد را درمان اسقام مختلفه دینی دانسته بآن خرسند داشت تا آنکه
ضعف قوت گرفته پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و در حین مرض هر گاه از کثرت وجع و آلام بی
آرام گشتی بموضعی که الحال مرقد منور معطر آن حضرت است شتافته لحظه در آنجا بیاسودی و جلیله ایشان
بمنزل آوردی و باز در شدت الم گفتی مرا آنجا نه من برید خدمه آن حضرت میگفتند که شما در
خانه خود دیده مستقر مو و خانه اصلی من آنست و شیخ را بدانجا می بردند تا چند نوبت این واقعه تکرار
یافت و در حین ارتحال مریدان قدس نشان صفویه را جمع آورده اصحاب و اولاد را
باستقامت منهاج شریعت مطهره و طریقت مشایخ و بذل سفره و انعام و اکرام فقرا و مساکین
وصیت فرموده و در شان حضرت شیخ صدر الدین موسی فرمود که سجاده نشینی و ارشاد عباد
بفرزندم صدر الدین است و بموعظه و نصایح می پرداخت تا آنکه زبان معجز بیانش که ترجمان
ملهم غیبی بود از تکلم باز مانده آخر کلامش همین ختم شد که صلوا علیه و سلموا تسلیما و بعد از نماز
صبح روز دوشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلثین و سبعمایه از دست ساقی اجل شربت
بقا نوشیده و چشم از مشاهده آشوبخانه عالم کون در پوشید و حلیله جلیله اش بدعا و خواهشی که از
درگاه حی قدیم نمود بعد از هجده روز بآن حضرت پیوسته بریاض جنان خرامید انا لله و انا الیه

راجعون الا ان اولیاء الله لا یموتون ولکن ینتقلون مت هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل ز اثبات
حرف مرگ بر این قوم ترجمان ۞ در فتوحات غیبی مسطور است که سید جمال الدین اصفهانی بموجب وصیت آن
حضرت بغسل و تجهیز پرداخت و سلطان صدر الدین در آنوقت در سفر سلطانیه بود و منتسبان سلسله
علیه صفویه جسد مطهر او را در همان مکان شریف که مختار حضرت شیخ بود و اکنون مطاف طوایف
انام است دفن کردند سلطان علاء الدین علی مهری بود از آسمان سروری طالع و خورشیدی از سپهر
نیک اختری لامع از اوان صبی آثار نشو و نما انوار زهد و تقوی از ناصیه همایونش پیدا و علامت
صلاح و رشاد از صورت حالش هویدا ارباب ولایت و ارشاد را سروری بود سرافراز و بعلو نسب
و سمو حسب بین الافاخم و الاعالی منفرد و ممتاز چه از جانب پدر والا گهر بطناً بعد بطن اختر برج
سیادت و کرامت و از جانب مادر نیک اختر در صدف ارشاد تا جد همین سجاده نشین مسند هدایت
و زهادت و سداد و در فتوحات غیبی مسطور است که روزی میان صبیه محترمه شیخ زاهد و حضرت سلطان
الاولیا عقد مناکحت وقوع می یافت شیخ زاهد در مجلس عقد برخاسته نسبت بشخصی غایب رسم تعظیم و نیاز
مندی بجای آورد حاضران آن مجلس از سر این معنی سوال کردند شیخ فرمود که اولاد صفی الدین که
نبایر من باشند بمن نمودند و ازان میان صاحب سعادتی بنظرم درآمد که قایم مقام من و صفی خواهد بود
علو مقامات و مدارج او را دریافته تعظیم او کردم و چون ماه طلعت آن عالی منزلت از افق ولادت
طالع و عالم افروز گردید حضرت سلطان الاولیا در باب ارادت و اصحاب ارشاد را خبر داد
که این جوهر گرامی آن حضرت سعادت پیوند است که شیخ زاهد در مجلس عقد بتعظیم او قیام نموده و آن حضرت
چند سال در خدمت والد بزرگوار اکتساب فضایل و اقتباس انوار خصایل کرده در علوم ظاهر و باطن

مراتب کمال یافته صیت هدایت و ارشادش در عرصه آفاق منتشر گردید مولف کتاب نفحات الانس
در مناقب کشف الاسرار از خلاصة الانوار سید قاسم انوار میگوید که معلوم نیست که در عرصه
جهان بعد از حضرات ائمه طاهرین بمرتبه و مقدار سید قاسم انوار کسی یافت شود و ذکر کرده
که آن عارف ربانی نسبت ارادت و مریدی بحضرت شیخ صدر الدین اردبیلی ثابت دارد و بالجمله
آن حضرت در حین ارتحال والد خجسته نژاد خازن نقود ارشاد گشته بعد از واقعه پدر سعادت
ثمر از سفر سلطانیه عود نموده منتسبان آن سلسله علیه از مشاهده جمال عالم آرایش از لباس سوگواری
بیرون آمده بساط تعزیه در نوردیدند و مسترشدان طریق مبین و طوایف اهل یقین از صفای طویت
و صدق نیت آنحضرت را بر مسند ارشاد بموجب وصیت حضرت شیخ نشانده حلقه ارادتش
در گوش و غاشیه اطاعتش بر دوش گرفتند باب سعادت مآبش مرجع صنادید اشراف و ملوک گردید و
امرا و اعیان مغول را اعتقاد عظیم بآن گنجور خزاین ارشاد بود و روز بروز در معارج عزت و سروری
برتری یافته معمار همت والا نهمتش عمارت حظیره مقدسه متبرکه را که اکنون مطاف طوایف انام است
طرح انداخته گنبد مرقد سلطان الاولیا و دار الحفاظ و متعلقات آنرا از خالص مال حلال خود در غایت
تکلف و نزهت ترتیب داده حافظان خوش الحان تعیین فرمود از آن تاریخ الی یومنا هذا آن مهبط
فیض و رحمت لیلا و نهارا از تلاوت کلام حضرت رب العزة خالی نیست مت دران مرقد پاک
مینوسرشت ۞ فکنده بنای چو قصر بهشت ۞ همایون مقامی ز فیض اله ۞ مه و مهر خشتی از آن بارگاه
سر قبه بر چرخ افراشته ۞ حریمش ز کعبه نشان داشته ۞ شب و روز حفاظ آن آستان ۞ به تسبیح و تهلیل
چون قدسیان ۞ و چون اوقات حیات آن قدسی سمات در راه خداجویی و شرع پروری سپری

گشت فرزند ارجمندش سلطان خواجه علی که در خدمت پدر بزرگوار اکتساب فضایل و کمالات کرده
بحلیهٔ عرفان آراسته بود قایم مقام آن ستوده صفات گشت و جد مطهر والد را بمنطوق اولیائی
تحت قبائی در زیر قبه [illegible] اسای حضرت سلطان الاولیا مدفون ساخته آن مکان شریف را
شرافت افزود سلطان خواجه علی در مجاهده و ریاضت و تزکیه نفس و تصفیه باطن بر حسب الولد
الحر یقتدی بآبائه الغر اقتدا بروش آبا عظام و طریق وثیق مشایخ کرام نموده واقف رموز
ربانی و کاشف دقایق آسمانی بود و بعد از واقعه پدر حمیده سیر مسند هدایت و ارشاد را بطلعت
همایونی آراسته صوفیه صافیهٔ خاندان قدس نشان صفویه از خدمت آن صافی سریرت
استفادهٔ انوار فیض و موهبت مینمودند و خوارق عادات از آن حضرت بسیار مشاهده میکردند
گویند سلطان خواجه علی را سه مرتبه بصورت نوعی و مثالی با امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان
اتفاق ملاقات افتاد یکمرتبه در وقتی که از جیحون بعزم یورش خراسان عبور مینمود تازیانه اش در
آب افتاد درویش ژنده پوشی بنظرش درآمد که تازیانه از آب برآورده بدستش داد امیر تیمور بدین
معنی تفال نموده از احوال شریفش پرسید آن درویش گفت موطنم اردبیل و محل ظهورم دزفول
و مدفنم قدس خلیل خواهد بود و همان نوع که صورت مثالی بود که از عالم باطن جلوه ظهور نموده و در سالی
که امیر تیمور از بغداد بخراسان لشکر کشید در سر پل رودخانه دزفول درویشی خرقه سیاه بر دوش
بود ظاهر شد گفت من آن درویشم که در کنار جیحون تازیانه بدستت دادم و وعده ملاقات
یکبار دیگر در اردبیل خواهد بود و بعد از چند سال که امیر تیمور از سفر روم مراجعت نموده جمعی کثیر
از اسرای روم همراه داشت بدار الارشاد اردبیل رسید اوصاف بزرگواری شیخ صفی الدین و ارتفاع درجات

و ارتقاء مراتب و مقامات او را استماع نموده بود بزیارت مرقد مبارکش رفته بعد از تقدیم مراسم طواف
تفحص احوال سجاده نشینان آن مقام شریف نمود او را از حال حضرت سلطان خواجه علی خبر دادند بعزم
ملاقات روی بخلوت سرای شیخ آورد شیخ بر سجاده عبادت نشسته بذکر محامد الهی مشغول بود [illegible]
خادمان از آمدن پادشاه خبر دادند التفات بدان ننموده از اوراد و تذکاری که داشت وا نماند
تا آنکه امیر تیمور بوثاق شیخ درآمده سلام کرد و بعد از سلام شیخ بجواب التفات نموده تکلیف جلوس کرد
و ابواب خزاین موعظه و نصایح گشوده گوش هوش او را بدرر آبدار حسن خلق و معاش با خلق الله
گرانبار گردانیده امیر تیمور سه چیز با خود مضمر ساخته بود که بر وجهی که مکنون خاطر اوست جلوه ظهور
کند دست ارادت بذیل هدایت آن حضرت استوار سازد و هر سه موافق قرار داد خاطرش بظهور
آمد لهذا دست ارادت بحضرت شیخ داده استدعا خواهشی نمود که از و نماید پادشاهان عالم فقر
و معنی را از پادشاهان عالم صورت چه خواهش و چه احتیاج و خزف ریزهای دنیای دون نزد در را
بازار جواهر گرانبهای معرفت الهی چه رواج چون ضمیر منیرش از امور دنیویه خالی و طبع شریفش از تعلقات
سلسله ظاهر مستغنی بود لب مبارک بهیچ حاجتی نگشود و بعد از مبالغه و الحاح پادشاه طالب مرضات الله
اطلاق اسیران روم را خواهش نمود امیر تیمور انگشت بر دیده نهاده باطلاق جمیع سبایای اسیران
حکم کرد و در کوره اردبیل و آن حدود قری و مزارع مرغوب از مال حلال خریده وقف حظیره متبرکه
نموده آن مکان شریف را بست و ملتجا گردانید و خراج آن ولایت را بدان سلسله علیه مسلم داشت و از آن
تاریخ اعقاب و اخلاف آن سبایا که فی الحقیقه آزاد کردهای این دودمان مقدس اند در سلک مریدان
و صوفیان صافی نهاد این سلسله کرامت نشان منسلک اند بین الجمهور چنین مشهور است که امیر تیمور را

با حضرت سلطان صدرالدین موسی اتفاق ملاقات افتاده و مقدمات مذکور از وظهور یافت اما
اصح اینست که سلطان خواجه علی بود واگرچه این روایت در کتب تواریخ وحالات منظوم ومنثور این
سلسله بنظر ذره احقر رسیده اما از غایت شهرت وتواتر افواه والسنه بتحریر آن پرداخت
وطومار وقفیه نیز بخط قدیم موشح بال تمغاء مغولی وعلامت مهر امیر تیمور در سفر بلخ در حین تسخیر
قلعه اندخود بدست غازیان درآمده بود به نظر اشرف حضرت اعلی شاهی ظل الهی درآمد مقامات
علیه وظهور کرامات حضرت سلطان خواجه علی وبعضی از المقدمات در صحیفه مذکور مسطور بود بالجمله
آن سالک مسالک خداجویی که در هیچ وقت از طواف کعبه مقدس معنوی وزبان حالش از تلبیه وذکر
حق خالی نبود بنابر ثبات قواعد شریعت آن حضرت را شوق دریافت کعبه مقصود در حرکت آورده
مسند ارشاد وخدمت روضه مقدسه جنت نهاد را بثمرة الفواد دوحه سیادت وولایت سلطان
شیخ ابراهیم سپرده با جمعی از اهل حق وارباب یقین برحسب ومن یعظم شعائر الله متوجه حج بیت الله
گردیده لبیک اللهم لبیک گویان وراه صدق پویان قدم بآن وادی ایمن نهاد فرزند سعادتمندش
تاب مفارقت پدر ستوده سیر نیاورده ذوق طواف رکن ومقام بران افزوده او نیز متعاقب
عزیمت سفر خیر اثر حجاز نموده قدم سعی در وادی طلب نهاده منازل ومراحل طی کرده در حریم
حرم زیارت کعبه آمال یعنی شرف پای بوس والد ملک خصال مشرف گردید پدر وپسر باتفاق
یکدیگر بمناسک حج قیام نموده از انجا بقدس شریف شتافتند ودران مقام ملک احترام
بزیارات ارواح انبیا وطواف مسجد اقصی فایز گردیدند دران مکان متبرک مزاج شریف سلطان
خواجه علی از منهج اعتدال طبیعی منحرف گشته تهیه اسباب سفر آخرت پرداخت وزمام ناقه

ارشاد را بکف کفایت فرزند بجان پیوند نهاد رفیقان آن سفر خیر اثر را وداع نموده نقد حیات را
بخازنان عالم قدس سپرد دو پسر نیک اختر بلوازم تجهیز وتکفین پرداخته آن جسد مطهر را در آن
ارض مقدس مدفون ساخت وبا زمره مریدان ورفیقان از این سفر غنیمت اثر عود نموده
دار الارشاد اردبیل از یمن مقدم همایونش سر سبزی آغاز نهاد ومتنسبان خاندان
صفوت دیده بدیدار فرخنده آثارش روشن ساخته زبان حالشان بدین مقال
گویا گشت نظم اگر رفت آن سرو از جویبار ∴ تو باشی بگیتی ز وی یادگار ∴ دل دوستان
از رخت شاد باد ∴ بنای خرد از تو آباد باد سلطان شیخ ابراهیم در میانه اجداد
حضرت اعلی شاهی ظل الهی بشیخشاه اشتهار دارد بمضمون صدق مشحون واتبعت ملة
آبائی ابراهیم بدستور آبا واجداد بر مسند ارشاد تکیه زده طالبان طریق قویم را بمنهاج مستقیم
شریعت ودین پروری دلالت مینمود وخلفا واعیان باطراف واکناف فرستاده در مدت
اندک زمانی درگاه سدره اشتباهش مرجع اقاصی وادانی گشت خلایق تراب عتبه علیه اش را
کحل الجواهر دیده اعتبار دانسته از ازدحام ارباب ارادت طایفان حریم عزتش در حضور
ابد پس مجال بار نبود وشان معالی نشانش روز بروز در ارتفاع یافته احدی از مردم آن دیار را
از فرمان واجب الاذعانش مجال تخلف محال مینمود واز فواضل اکرام وانعامش فقرا
محتاجان بل عموم ساکنان آن دیار بهره ور میگشتند مطبخ معموره اش مملو از ظروف واوانی
سیم وزر ودر بخشش واحسان از آبا واجداد برتر اطوار حمیده اش شاهانه وشمایل پسندیده اش
پادشاهانه بود از انجا که شیوه گردون دون دولت ذات همایونش را بامراض مختلفه مقرون

گشت و مایه نشاط و شادمانی از آن سلسله در چیده و عرض مرض متمادی گشته آفتاب عمرش بپایه زوال
التماد بارتقدا این معنی بر ضمیر منیرش پرتو انداخته دیده از سود و زیان حیوة و ممات در پوشیده
متاع الی ربک راضیة مرضیه بجان خریدار گشت وارثان اخلاص و منسوبان آن سلسله علیه
گردون مناص را جمع کرده ایشانرا از واقعه ناگزیر که گریبان گیر غنی و فقیر و برنا و پیر است آگاه
گردانیده بعد از موعظه و پند و قضایا ارجمند ایشانرا باطاعت و انقیاد فرزند جمیل و مانندش سلطان
جنید رغبت فرموده ولی عهد و جانشین خود گردانید و سفارشات بلیغ درباره او کرد و بعد از
تقدیم وصیت روح شریفش بجوار مغفرت رب العزه پیوست و حضرت سلطان جنید بمراسم تکفین
و تجهیز قیام فرموده در جوار آبا عظام مدفون گشت سلطان جنید شهبازی بود بلند پرواز و خسروی
گردون فر از برج آسمان فتوت و ارشاد درخشنده آفتابی از سپهر خلافت ظاهر و باطن طالع
گردیده چون بر مسند سروری و سریر دین پروری متمکن گردیده خلایق را بعلم ارشاد و دین پناهی
که مجز از داعیه سلطنت و پادشاهی بود آگاهی داد ارباب ارادت از اطراف و جوانب روی اخلاص
بعتبه علیه اش آورده رکن اعظم ارشادش تحریص ارباب ارادت بغزو و جهاد کفار نابکار
بود روز بروز اسباب حشمتش می افزود و جمعیت ارباب ارادت و اخلاص زیاده تر میگشت
میرزا جهانشاه ترکمان که پادشاه زمان و فرمان فرمای عراقین و آذربایجان بود شمه از سلک
جمعیت و انتظام اسباب حشمت و مکنت سلطان جنید شنوده بآن حضرت بدمظنه گردید
و از زوال ملک و دولت خود ترسیده از بیم بدنامی محاربه با آن حضرت لایق ندانست مکررا
کسان بخدمت آن حضرت فرستاده بکنایه و صریح خاطرنشان کرد که از مرکز دولت بطرف

که رای شریفش اقتضا نماید سفر گزیند آن حضرت توجه جانب دیار بکر را مصلحت وقت دانسته عزیمت
آنطرف نموده از هواخواهان دودمان صفویه و صوفیان صافیه فوج فوج عازم خدمت گشته در سایه
لوای سعادت اشتمالش مجتمع گشتند تا در کمال شکوه و جلال در حصن کیفا نزول اجلال نمود
در آنوقت والی الصف ولایت دیار بکر امیر کبیر ابوالنصر حسن بیک آق قوینلو بود که اطاعت میرزا
جهانشاه نمینمود و میانه ایشان ابواب مخاصمت و عناد مفتوح بود و طریق آمد و شد مسدود
از مژده ورود موکب مسعود سلطان جنید اظهار مسرت و شادمانی نموده آن حضرت را بقدوم
اعزاز و احترام استقبال کرده فیمابین موانست و اتحاد عام روی نمود و بالاخره خصوصیت
و دوستی بمصاهرت و یکانگی انجامید و همشیره اعیانیه خود خدیجه بیگم را با آن حضرت در عقد
ازدواج در آورده بدین وصلت کوس دولت خود را بلند آوازه ساخت و سلطان جنید مدتی
در آن دیار توقف نموده هوای حب الوطن من الایمان از خاطر خطیرش سر زد و از امیر حسن بیک
دستوری خواسته در اندک روزی دار الارشاد از قدوم همایونش غیرت افزای ارم ذات
العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد گردید دیده نظارگیان از مطالعه جمال جهان آرایش روشنی
پذیرفت و دیگر باره نائره حقد و حسد که در کانون درون میرزا جهانشاه بود اشتعال پذیرفته
توهمی که داشت در وصلت و ارتباط امیر حسن بیک تیزتر گشت و در کار سلطان جنید فکرهای
بیحاصل مینمود تا آنکه آن حضرت از کید و غدر او آگاه گشته قاصدان صبا سیر بطلب ارباب
ارادت فرستاده و بخیال سلطنت لوای دولت افراخته ثواب غزا و جهاد مطمح نظر ساخته با موازی
ده هزار کس از غزاة صوفیه بداعیه غزای چرکس و سمت شیروان در حرکت آمده در فتوحات [illegible]

مذکور است که بداعیه محاربه شیروانشاه و تسخیر ملک شیروان روانهٔ آن صوب گردید علی ای
التقدیرین والی ولایت شیروان سلطان خلیل باغوای طاغیان طبرسران کوس مخالفت سلطان
جنید کوفته مانع رفتن او بجانب چرکس گردیدند و لشکر رزم آزمای جمع آورده بمقابله و
مقاتله او شتافت و در برابر سپاه ظفر پناه صف آرای گشته متشمر جنگ و پیکار گردید و از طرف
غزاة صوفیه که جان باختن در راه مرشد کامل ادنی مراتب اخلاص میدانستند در موکب همایونش
صف قتال آراسته از جانبین آتش حرب مشتعل گردید تیغ یمانی سرافشانی آغاز نهاده عقابان تیز
پر بقصد جان یکدیگر در پرواز آمدند غازیان جان نثار دفع شر آن اشرار را که فی الحقیقه رفع صایل
بود واجب شمرده بقدر طاقت و توان کوشش می نمودند سلطان جنید دران معرکه
ترکید نفس شریف مباشر حرب گردیده بیت بر آیین سلطان دلدل سوار ٭ بهر حمله از جمع آن
خاکسار ٭ ز الماس گون شعله تابناک ٭ فکندی گروهی برین تیره خاک ٭ چون شهادت آنحضرت
بر لوح قضا ثبت شده بود لشکریان شروانشاه آن حضرت را کالاحاطة فی البدر در میان
گرفته مرکب جهان نوردش را از پای در آوردند و آن حضرت درعین کارزار از دست ساقی
حادثه شربت شهادت نوشید از اتباع آن حضرت جمعی پای ثبات در معرکه استوار داشته
از خون شهادت سرخ روی گشته و برخی حدیث الفرار مما لایطاق برخوانده راه هزیمت
پیمودند و در فتوحات امینی آورده که صوفیان خاندان صفویه نعش شریف آن سلطان سریر
هدایت را بدار الارشاد آورده در روضهٔ مقدسه مدفون ساختند و آنچه باین حقیر معلوم گشته
و از خدمهٔ آستانهٔ مقدسه استماع نموده اینست که جمعی از مردم طبرسران که همیشه هواخواه این سلسله

علیه بودند جسد مطهر آن سرور را از جنگگاه بیرون برده در قریهٔ قوربان از اعمال قبه قلهان
در محل مناسب مدفون ساختند و اکنون آن مقام شریف مهبط انوار فیض و رحمت و مطاف مردم
آن ولایت است و مؤلف حبیب السیر مدفن شریف آنحضرت را تصریح نکرده چه می شاید که بنابر
مصلحت وقت و بیم اضداد در کتمان آن کوشیده مدفن آن حضرت را دران وقت مخفی
داشته باشند و انکشاف آن بر جمهور در پردهٔ خفا مستور مانده باشد القصه بعد از وقعهٔ
سلطان جنید فرزند جان پیوندش سلطان سریر ولایت و مسندنشین بارگاه هدایت
سلطان حیدر روح الله روحه اسلافه و طول الله عمر اخلافه که همشیره زادهٔ امیر کبیر ابو النصر
حسن بیک بود قایم مقام پدر عالیجاه گردید سلطان حیدر آفتابی بود از برج ولایت طلوع
نموده و دری از صدف بحر سلطنت بکنار آمده شیوهٔ رضیه اش احیاء سنن آبا و اجداد
مکنون خاطر شریفش فرمان روای بلاد و عباد و پادشاه مرحوم حسن پادشاه که به نیروی
اقبال میرزا جهانشاه را از پای در آورده بر مسند فرمان روایی تمکن داشت با آن مهر سپهر
ولایت و سروری در مقام اخلاص و مردمی در آمده خواست که سلسلهٔ پیوند خود را با این دودمان
تازه استحکام دهد صبیهٔ صلبیهٔ خود حلیمه بیگم را بحبالهٔ نکاح او در آورده آن زهرهٔ برج عفت را
با مشتری اوج سعادت قرین گردانید و آن حضرت چتر اقتدار بر معارج دولت و سروری
صعود نموده علی الدوام عتبهٔ علیه اش محل اجتماع خواص و عوام بود از رؤیای صالحه شبی در
خواب دید که او را منهیان عالم غیب مامور گردانیدند که تاج دوازده ترک که علامت اثنی
عشریست از سقرلاط قرمز ترتیب داده تارک اتباع خود را بآن افسر اقبال بیارایند

سلطان حیدر از مشاهده این خواب کلاه شادمانی بر تارک سر افکنده طاقیه ترکمانی را که
متعارف آن زمان بود بتاج دوازده ترک حیدری تبدیل نمود و اتباع کرامش اقتدا بآن حضرت
کرده تمامی منسوبان این خاندان باین افسر گرامی از سایر الناس امتیاز یافتند و بدین جهة آن
طبقه عالیشان باشتهار قزلباش یافتند بالجمله آن حضرت را روز بروز اسباب حشمت و مکنت
زیاده تر میگشت و هجوم ارباب اخلاص بر درگاه سپهر آثارش بیشتر از بیشتر و عموم خلایق
از موائد انعام و افضالش بهره ور تا آنکه جامع سلطنت صوری و معنوی گشته باطنا
بدستور مشایخ و اهل الله سالک طریق ارشاد و دین پروری ظاهرا بآیین سلاطین پسندیده
ادای صوری بود و امیر حسن پادشاه در کل مواد با ملازمان عتبه اقبال حیدری در کمال
وفاق و وداد سلوک نموده اصلا بامری که مکروه خاطر شریف خواهرزاده و داماد باشد
رضا نمیداد و چون ایامی بدولت و کامرانی گذرانید نهال اقبالش طوبی مثال سر باوج کمال
افراخت و امیر حسن بیک بنوعی که مولانا ابوبکر طهرانی مؤلف تاریخ سلاطین ترکمان بتفصیل
نوشته تخت سلطنت را وداع نمود و سلطان خلیل پسرش و بعد از و سلطان یعقوب مسند
فرمان روایی برآمدند سلطان حیدر را که اجرای مثوبات غزا بر طبیعت غالب بود و سلوک
سلطان یعقوب را که پسر خال آن حضرت بود بر وفق دلخواه مشاهده مینمود با امرای صوفیه
و هواخواهان سلسله صفویه مشوره نموده رای جهان آرایش بیورش جانب داغستان که ساکنانش
از حلیه ایمان عاری و سالک طریق جهل و ضلال بودند و غزای کفره چرکس قرار یافته قاصدان قسم
مسیر باستماع صوفیان صافی نهاد و ملازمان نیکو سیرت پاک اعتقاد فرستاد مجاهدان اخلاص گزین

فوج فوج بر اطراف سرادقات عزت و جلالش جمع گشته خلقی انبوه با اسلحه و یراق حاضر آمدند و آن حضرت
لوای توجه بجانب مقصد برافراخته از ازدحام خیول و آوازه عبور آن لشکر صفدر تزلزل در بنیان ثبات
و قرار شیروانشاه بن سلطان خلیل انداخته بتصور آنکه سلطان حیدر طالب خون پدر و قاصد ولایت
شیروان خواهد بود بمقتضای الحب یتوارث والبغض یتوارث با آن حضرت در مقام کید و نفاق
درآمده و چون مقاومت با آن لشکر خونخوار از حیز قوت و قدرتش بیرون بود قاصدان صبا
رفتار متعاقب یکدیگر بخدمت سلطان یعقوب که داماد شیروانشاه بود فرستاده اعلام داد که اگرچه
سلطان حیدر ظاهرا عزیمت غزای چرکس نموده اما ممکن که چون بحدود دربند و طبرسران رسید عطف
عنان بجانب شیروان نموده لوای ملک ستانی افرازد و الیوم که مملکتی در تحت تصرف ندارد لشکری
قوی جمع آورده ساحت این ولایت تاب شکوه اقبالش نمی آورد و هرگاه مالک مملکتی چنین گردد
بدین محقر ولایت قناعت ننموده ابواب ملک ستانی بر روی آرزویش گشاده تر خواهد گشت سلطان
یعقوب که با آن مهر سپهر سروری در مقام غدر و نفاق بود و قطع صله رحم جایز داشته تخم بدنامی دنیا
و خذلان آخرت در ضمیر خصومت تاثیرش کاشته سلیمان بیجن اغلی را با چهار هزار سوار از جنود [illegible]
و رود ترکمان بامداد و امداد شیروانشاه فرستاد شیروانشاه بورود کومک سلطان یعقوب مستظهر گشته
در حدود شماخی اجتماع عظیم از عساکر شیروان و ترکمان دست داد اما سلطان حیدر با غازیان
غزا اندیشه جلادت اثر از راه شکی که شمال رویه شیروانست بآن بلاد درآمده عبور لشکر ظفر
اثر بپای قلعه دربند افتاد و آن شهریست از بلاد معموره جهان بباب الابواب مشهور قلعه اش
حصینی است سپهر اساس مانند سد سکندر بمتانت و استحکام معروف و بر السنه و افواه مذکور

مربرجی با بروج فلک برابر و پاسبانانش با ساکنان ملاء اعلی همزبان و اهالی آنجا شیوه عناد پیش
گرفته دست تعرض باحاد و جنباد دراز کردند گوشمال آن فرقه ضلال بر ذمت همت آن صاحب اقبال
لازم گشته غازیانرا بتسخیر آن شهر و قلعه مامور ساخت ارباب جلادت روی همت بتسخیر حصار
آورده در اندک فرصتی تزلزل در ارکان آن حصن حصین انداختند فتح و تسخیرش عنقریب تیسیر پذیر بود
که از هواخواهان دودمان حیدری قراپیری قاجار که بر ساقه لشکر بود از عقب رسیده خبر آورد که فوجی
از لشکر ترکمان از آب گذشته و شیروانشاه با عساکر شیروان بایشان ملحق شده داعیه محاربه
لشکر منصور دارند متعاقب یکدیگر خبر ورود آن گروه شقاوت اثر رسیده سلطان دین پرور بالضروره
از پای قلعه برخاسته آماده پیکار آن فرقه نابکار گردید القصه در حدود طبرستان آن دو لشکر خونخوار
بیکدیگر رسیده از جانبین تعبیه سپاه پرداخته صف قتال آراستند آتش حرب مشتعل گشت
که خرمن عمر بسیاری از دوست و دشمن سوخته گردید بیت دران دشت پر محنت هولناک
برآمیخت خون دو لشکر بخاک ** دم تیغ چون شعله آتش فشان ** سنانها ز زخم یلان خونچکان
ازینطرف طبقه صوفیه دست از جان شیرین شسته روی از سیف و سنان نمی تافتند و از آنطرف
لشکر شیروان و ترکمان در رفع آن حادثه بجان کوشیده فدایی وار بقلع و قمع می شتافتند مجملا
حربی در پیوست که در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته در اثنای گیرودار سلیمان بیچن اغلی با فوجی از دلیران
معرکه کارزار بمقابله آن سلطان سرافراز در آمده قصد آن سرور کرد و سلطان حیدر بنفس نفیس
مباشر حرب آن بداختر گشته بنوک سنان نیزه آن بداختر را از پشت تکاور بر زمین انداخته
باخاک تیره برابر کرد و او را شناخته کرم جبلی اقتضای آن کرد که از خون او در گذرد لاجرم بهمان قدر اکتفا

فرموده از قتل او درگذشت و او بار دیگر سوار گردیده ملازمان رکاب اقدس از سبب آن عطوفت
و جان بخشی سوال فرمودند آن حضرت فرمود که اجل او نرسیده و آفتاب عمر من بسرحد زوال
نزدیک شده درین معرکه شربت شهادت خواهم نوشید و قسمت روز ازل و تقدیر لم یزل را
چاره و تدبیر نیست القصه چون هنوز آفتاب دولت این خاندان از امتدادی مقرر بود در اثنای جنگ
تیری از دست قضا جسته بر مقتل آن شهسوار عرصه غزا رسیده کارگر آمد و از وقوع این حادثه
غازیانرا کار از دست و دست از کار رفته لوای دولت آن طبقه بدروه اعلا افراخته شده بود
بحضیض مذلت افتاد بسیاری از صوفیان جان نثار این دودمان کرامت نشان در رکاب اقدس
آن بدر آسمان دین پروری از دست ساقی اجل باده ناخوشگوار ممات نوشیده [illegible] مضجع خاک
خفتند در فتوحات امینی آورده که حقیقت این اخبار را بفرموده خاقان سلیمان شان از بعضی
غازیان مثل حسین بیک لله و قنبر آقا و جمعی که دران جنگگاه حاضر بودند استماع نموده از قول
ایشان نوشته الحاصل صوفیان خاندان صفویه جسد مبارک آن خلاصه اولاد خیر البریه را
در طبرسران دفن کردند و در نوبت ثانی که خاقان سلیمان شان بجهت تادیب شیخشاه بجانب شروان
نهضت فرمودند بیست و دو سال از واقعه شهادت سلطان حیدر گذشته بود آن نعش مطهر را از
آن مکان بیرون آورده بدار الارشاد اردبیل نقل نموده در جنب مرقد منوره متبرکه اجداد
بزرگوار دفن نمودند این واقعه در شهور ثلث و تسعین و ثمانمائه روی داد رحمة الله علیه و علی
جمیع المحسنین والمجاهدین فی سبیل الرشاد و ازان سرو بوستان فتوت بقول مؤلف حبیب السیر و تاریخ
جهان آرا سه شاهزاده نیک اختر از بطن مهد علیا صبیه حسن پادشاه در وجود آمده اند یک

نهالی بوده از گلزار ولایت دمیده و کوکبی از آسمان خلافت درخشنده سلطانعلی میرزا که بین الجمهور
سلطانعلی پادشاه اشتهار دارد و اسمعیل میرزا السید ابراهیم میرزا و بقول حسن بیک مورخ
مؤلف کتاب احسن التواریخ سید محمود میرزا السید سلیمان میرزا السید حسن میرزا السید داود
میرزا نیز برادران حضرت خاقان سلیمان شان‌اند و او سید ابراهیم را نام نبرده و قید نموده که
در سفر گیلان این برادران گرامی با خاقان سلیمان شان همراه بوده‌اند و مآل حال هر یک را ننوشته
و آنچه بر ذره احقر معلوم گشته آنست که سید محمود میرزا در سالی که اولاد عظام سلطان
حیدر را بقلعه اصطخر شیراز برده بودند فوت شده در اوجان شیراز مدفون گردید
و سید سلیمان میرزا در سالی که خاقان سلیمان شان بخراسان نهضت نموده بودند به تبریز
رفته آغاز فتنه کرد و جمعی سپاه و ترکمانان بمجرد اخبار اراجیف که از خراسان می‌آمد بر او
جمعیت نمودند و اهل تبریز با صوفیان جان نثار اتفاق نموده در میدان شهر با او محاربه
کرده آن هجوم رجوم را از یکدیگر پاشیده او را بقتل آوردند و مآل حال برادران دیگر سوی
سلطانعلی پادشاه معلوم مسوّد اوراق نشده القصه سلیمان بیگ اغلی بعد از مشاهده بیکر
فتح و ظفر به تبریز معاودت نمود و سلطان یعقوب توهمی از خروج و ظهور سلطان حیدر داشت
زایل گردید **ذکر احوال سعادت منوال سلطانعلی پادشاه بن سلطان حیدر و شهادت آن
حضرت بتقدیر خالق اکبر** چون صوفیان سعادت نشان این خاندان که کشورگشایان ممالک
اخلاص‌اند حیات و بقای اولاد عالی نژاد آن سلطان با دین و داد استماع نمودند طریق ارادت را
بقدوم اخلاص پیموده روز بروز بمساعدت بخت فیروز در خطار دبیل جمع شده با حضرت

سلطانعلی پادشاه که بحسب سن سال شایسته سریر سلطنت و ارشاد شده بود اظهار عقیدت و تجدید
بیعت مینمودند و اسباب حرب و لشکرکشی آماده میساختند ارباب غمز و سعایت سلطان یعقوب را
خبر دادند که فرزند ارجمند سلطان حیدر بر مسند قایم مقامی پدر سعادت گستر تمکن دارد
و آمد شد طبقه صوفیه انقطاع نمی‌یابد و عنقریب لوای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت سلطان یعقوب
از دیرین مسلک حق قرابت و خویشی و آزرم همشیره معظمه اش حلیمه بیگم که والده محترمه شاه
زادگان عالی منزلت و موسوم بعلمشاه بیگم بود محجوب گشته یکی از امراء صاحب شکوه را با گروه انبوه
ترکمان باردبیل فرستاد که آن دریای کامکاری را بدست آورده بقلعه اصطخر فارس برده
بمقصود نیک پاک حاکم اندیار سپارند که در آن قلعه روزگار بگذرانند و من بعد دست
ارباب ارادت و طبقه علیه صوفیه بفتراک دولت ایشان نرسد و ازین معنی غافل افتادند
که اراده تقدیر خالق مافوق تدبیر خلایق است و مخزونات عالم غیب عنقریب بحیز ظهور می
آید و بمضمون قل اللهم مالک الملک باری سبحانه و تعالی مملکت بهر کس خواهد میدهد و الحق
این عمل از سلطان یعقوب بسیار ناپسند افتاده خالی بر رخسار دولت او گردید القصه
چون آن طایفه باردبیل رسیدند سلطانعلی پادشاه صلاح وقت در آن دید که چندگاهی پای
در دامن سلامت کشیده با زمانه ناسازگار کرد لاجرم توکل بر خالق عزّ و جلّ کرده بهمراهی
آن گروه انبوه با والده محترمه و برادران گرامی روی توجه بجانب اصطخر آوردند و صدیق آسا
در زندان پروحشت آرام گرفته بجفا و محنت روزگار ساز کار آمدند **بیت** مرد بزندان شرف
آرد بدست ❊ یوسف از آن روی بزندان نشست ❊ و این واقعه در شهور سنه ۸۹۶ روی داد

مجملاً خاک آن قلعه مدتی از وجود شریفشان کحل الجواهر دیدهٔ اعتبار و عرصهٔ آن سرزمین از نهال
افضالشان خلد برین گشته از نوادر اتفاقات لفظ خلد برین تاریخ این واقعه عبرت گرفت
آری تا قطرهٔ ابر نیسانی از پایهٔ رفعت آسمانی تنزل ننموده محبوس ظلمتکدهٔ صدف نگردد درة التاج
تارک شهریاران عرصهٔ آفاق نشود و هیچ گلی بی سرزنش خار گوشهٔ دستار پادشاهان دوی الاقتدار را
نسزد و نظیر این حکایات آزموده و شبیه این روایات براستی چهره نموده صورت حال همایون فال حضرت
خاقان سلیمان شان ابوالبقا شاه اسمعیل بهادر خان است که در صغر سن و اوان طفولیت یوسف مثال
دران زندان پرملال قرین اندوه و کلال گردید عاقبت بر تختگاه و انتباه افلاک بر آمده در اندک مدتی
ابواب حشمت و کامرانی بر روی اولیای دولتش گشاده گشت القصه معصوم بیک پرناک زمان بذر
کشته آن نتایج دودمان خلافت را در قلعه جای داد اما از روی عقیدت و اخلاص پیش آمده خدمت
آن مخدوم زادگان عالیمنزلت را بر ربقهٔ اطاعت خود واجب شمرده در کل مراد بر ضاجویی خاطر شریفشان
بود و چون چندگاه شاهزادگان عالی گهر چون دُرّ غرر در جوف صدف قلعه متواری گشته بتجربهٔ روزگار
مهذب و از زمانه پرورش می یافتند سلطان یعقوب را از شامت این بی حرمتی نخل حیاتش بصرصر
اجل از پای درآمده در سلطان بود قراباغ رخت هستی بمنزل آخرت کشید و چنانچه در کتب
تواریخ مسطور است امراء ترکمان دو گروه شده بعضی بسلطنت مسیح میرزا برادرش و بعضی
بپادشاهی بایسنقر ولدش اتفاق نموده بین الفریقین مهم بمحاربه انجامید و بایسنقر بر این غالب آمده مسیح
میرزا در معرکه کشته شد و میرزا بایسنقر بر تخت سلطنت جلوس نموده رستم میرزا ابن مقصود
میرزا ابن پادشاه مرحوم حسن بیک را بجهة آنکه موافقت اصحاب عصیان اختیار نموده در سلک مسجونان میرزایان

منسلک شده بود بعد از قتل او گرفتار شده بقلعهٔ النجق فرستاده بر قرق سیدی علی کوتوال قلعه سپردند
و چون چندگاه از سلطنت بایسنقر بگذشت ایبه سلطان بحدود قلعهٔ النجق رفته قرق سیدی علی را
بلطایف الحیل فریفته با خود متفق ساخت و رستم میرزا را با خود بیرون آورده بپادشاهی اختیار نمودند
و جمعی کثیر از معلومان معرکهٔ قراباغ و احاد الناس بر سر ایشان جمعیت نموده رفتن تبریز و محاربهٔ
بایسنقر را وجهه همت ساختند و بکنار ارس آمده لشکر اقامت انداختند و میرزا بایسنقر بجهة
دفع فتنهٔ رستم میرزا از تبریز بیرون آمده چون بمرند رسید مرکس را بقراولی فرستاده راه پیمایی
نموده برستم میرزا پیوست رفته رفته تفرقگی بسپاه او راه یافته اردوی میرزا بایسنقر بنوعی بهم برآمد
که از عهدهٔ ضبط آن بیرون نتوانست آمد بالضروره احمال و اثقال و اساس پادشاهی بر جا گذاشته
با معدودی از خدمتکاران روی بوادی فرار آورده از راه قراجه داغ بشیروانشاه که خال
او بود پیوست و میرزا رستم کامیاب دولت گشته مظفر و منصور به تبریز آمده بر تخت سلطنت
نشست و امراء ترکمان عموماً غاشیهٔ اطاعت بر دوش افکندند و او کما ینبغی بدارایی سپاه و رعیت
پرداخت اما شیروانشاه بامداد و اسعاد خواهرزاده و داماد کمر همت بسته اسباب سلطنت میرزا
بایسنقر سرانجام میداد و میرزا رستم بفکر کار میرزا بایسنقر افتاده در دفع و رفع او با امراء و
ارکان دولت پایندری مشوره نموده آخر الامر مصلحت نیک اندیشان قرار داد که آن کوکب
درخشان آسمان خلافت را از قلعهٔ اصطخر بیرون آورده لوای شوکت سلطانعلی میرزا را که سزاوار
سروری و سپهداریست بتربیت پادشاهانه بلند گردانند و بجهت دفع شر بایسنقر و طلب خون
جد و پدر بصوب شیروان فرستند که اگر غالب گردد و اگر مغلوب در هر دو صورت مطلوب

ظاهری و باطنی او بحصول پیوندد و بدین عزیمت ظاهرا عرق قرابت و خویشی و رضاجویی عمه محترمه
خود را وسیله ساخته باحضار شاهزادگان حکم کرد و سلطانعلی پادشاه که مدت اقامتش در قلعه
اصطخر بچهار سال و نیم رسیده بود روی براه آورده در غایت سرور و در کمال عز و جاه به تبریز
رسید و رستم پادشاه آن حضرت را در آغوش مهربانی کشیده در رفعت شان او اهتمام نموده و
منتسبان این دودمان قدس نشان که در زوایای خمول و ناکامی خزیده بودند روی بآستان سعادت
نشانش آورده روز بروز در سلک جمعیت آن گروه عقیدت گزین ازدیاد انتظام می پذیرفت
درین اثنا ورود بایسنقر با لشکر شروان بسمت آذربایجان مسموع امیرزاده رستم گشته سلطانعلی
پادشاه را با ابه سلطان و فوجی از لشکر ترکمان بمدافعه فتنه بایسنقر و شیروانیان فرستاد و ایشان
بکنار آب ارس رسیده خیمه اقامت نصب نمودند و از هر دو طرف کنار آب را جسر بسته راه آمد
شد طرفین جز بر سر تیر مفتوح نبود و صورت فتح از هیچ طرف چهره نمیگشود و جانبین از مدت
طول اقامت بستوه آمده بایسنقر بشروان معاودت نموده سلطانعلی پادشاه و ابه سلطان
به تبریز در خلال این حال کوسه حاجی بایندر حاکم صفهان با میرزا رستم در مقام خلاف و عصیان
درآمده خطبه دولت بنام بایسنقر میرزا خواند و این معنی باعث آن شد که دیگربار بایسنقر میرزا
عزیمت جانب آذربایجان نموده با لشکر بیشمار بآندیار آمد و امیرزاده رستم بار دیگر مهر سپهر
سروری سلطان علی پادشاه را با ابه سلطان و فوجی از عساکر صوفیه و ترکمان بمقابله او
فرستاد و در حدود آهر و مشکین آن دو لشکر پر خشم و کین بیکدیگر رسیده چون التقای فریقین معرکه
رزم و پیکار گرم گردیده بیمن مقدم سلطان سریر هدایت بایسنقر میرزا خان مغلوب گشته

درین معرکه بایسنقر میرزا بقتل رسید و سلطانعلی میرزا مظفر و منصور در کمال عظمت و اقتدار به تبریز
آمده امیرزاده رستم لوازم محمدت و تواضعات دوستانه بظهور آورده آن حضرت را در غایت
اعزاز و احترام بجانب اردبیل گسیل فرمود و آن بدر آسمان دین پروری دران خطه فردوس
نهاد بدستور آبا و اجداد بر مسند هدایت و ارشاد متمکن گشته ارباب عقیدت و اخلاص
بعتبه علیه که دون مناص آمد شد آغاز نهادند و استماع فرقه صوفیه و ازدحام ارباب ارادت
آتش حقد و حسد در کانون سینه رستم میرزا افروخته آن حضرت را با برادران به تبریز آورد
اگرچه رعایت جانب ظاهر مینمود اما جارسان گماشته بود که از ایشان خبردار بوده نگذارند
که طبقه صوفیه در خدمت ایشان راه تردد داشته باشند و صوفیه و ارباب اعتقاد همچنان روی
ارادت بآستان سدره مکان آورده در خفیه نذور گذرانیده نقد اخلاص خود را در آن آستان
بر محک امتحان میزدند امیرزاده رستم ازین معنی آگاه گشته در کار اولاد سلطان حیدر متردد
گردید عاقبت رای خطا اندیش او بدفع آن حضرت جازم گردید شخصی از اصحاب مجلس امیرزاده رستم
آن حضرت را از کید و غدر پادشاه آگاه کرد و چون پرتو این داعیه واهیه بر مشکاه ضمیر انور
تافت بمضمون الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین شبی بیخبر از تبریز سوار شده راه اردبیل پیش
گرفت امیرزاده رستم ابه سلطان را با چهار هزار سوار متعاقب آن سلطان عالیقدر فرستاده
در حوالی شماسبی که موضعیست از مواضع اردبیل بآن حضرت رسید گویند در آن وقت عدد
ملازمان موکب اقبال سلطانعلی میرزا زیاده از هفتصد کس نبوده بآن فوج قلیل مقابله آن فرقه
کثیر با خود تجویز نموده جمعی از دولتخواهان آن حضرت را از قتال مانع آمده چاره جوی گشته آن

حضرت چون نور ولایت صورت شهادت خود را در صفحهٔ تقدیر مشاهده نموده بود صوفیان و
هواخواهان دودمان صفوی را جمع نموده از شهادت خود دران معرکه خبر داد و برادر نیک اختر
فرخنده سیر اعنی خاقان سلیمان شان را که انوار جهانداری از ناصیهٔ همایونش می درخشید
ولی عهد و قایم مقام گردانید و رموز اسراری که در وقت ارشاد شیوه و شعار مرشدان
این خاندان است بنوعی که از پدر عالیمقدار و اجداد نامدار میراث یافته بود در خاطر خطیرش
ودیعت نهاد و تاج مبارک خود را بر سر آن حضرت گذاشته او را بمعتمدان سپرده
سفارشات بلیغ نمود و بر زبان الهام بیان گذرانید که چراغ دولت دودمان مرتضوی
از و روشن گشته عنقریب باهچه لوای آسمان سای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت و پرتو
معدلتش بر مفارق عالمیان خواهد تافت بعد از اتمام وصیت قدم در معرکه کارزار نهاده
همچنانچه بر زبان صدق بیانش گذشته بود مخالفان غالب آمده آن حضرت شربت شهادت
نوشید بعد از وقوع این واقعهٔ جانسوز تفرقهٔ کلی بمیانه ارباب توحید عقیدت راه یافت و هر
کس بجایی پراکنده شدند و حسین بیک لله شاملو و خلیفة الخلفا که دران وقت بخادم بیک شاملو
و خلیفة الخلفا که دران وقت بخادم بیک اشتهار داشت و ده ده بیک نعش مطهر آن حضرت را
بدار الارشاد اردبیل آورده در خطیرهٔ منورهٔ متبرکهٔ صفیهٔ صفویه مدفون ساختند رحمة الله علیه
و این واقعهٔ عظیمه در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه که پنج سال از شهادت سلطان حیدر گذشته
بود روی داد اما حسن بیک مورخ شهادت سلطانعلی میرزا در طی قضایا التسعمائه نوشته که هفت سال
بعد از شهادت سلطان حیدر بوده باشد والعلم عند الله تعالی **ذکر احوال خاقان سلیمان شان شاه**

اسمعیل بهادر خان اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان و بیان جهانگشایی و شرح ظهور و خروج
آن خسرو بلند مکان نغمه پردازان بزم دلگشای معرکه آرایان مضمار سخن سرایی صوت نادرهٔ کار اقبال
و زمزمهٔ ظهور و خروج پادشاه ستوده سیر حمیده فعال صف آرای معرکه کشورگشایی مرحله پیمای بادیهٔ
جویایی انجمن افروز بزم اقبال آفتاب جهان آرای آسمان جاه و جلال جام جهان نمای دولت حیدری
آیینهٔ رونمای مذهب حق اثنا عشری سلطان سلاطین نشان تخت گیر کیان یعنی خاقان سلیمان شان را
بدین ترانه ستوده اند و آثار شجاعت و رزم آزمایی و اخبار جهانگیری و کشورگشایی آن شهریار والا تبار
گهر مرتضوی خصال در انجمن حدیث بدین نمط گذارش داده که بعد از واقعهٔ شهادت برادر صفوت نهاد
و تسلط ارباب بغی و عناد صوفیان پاک اعتقاد آن دری برج ولایت را که ولی عهد برادر نامدار بود
پوشیده و پنهان بشهر آورده هر چند روز در محلی برسم اختفا نگاه میداشتند بعد از چهل روز آن سر طبقه
عقیدت گزین از بیم کینهٔ خصمان و اضداد در اردبیل توقف صلاح ندیده با والدهٔ محترمه اش مشورة
نموده توجه جانب گیلان را بصلاح وقت انسب و اقرب یافتند و آن عفیفه راضی بمفارقت فرزند گرامی
گشته در همان ایام اعیان صوفیه خصوصا حسین بیک لله و خادم بیک که آخر بخلیفة الخلفا ملقب شد و ابدال
بیک ده ده و نجیر هم بر دو برادر نامدار را برداشته بغرابه از ان جا با دویست نفر ملازم همگی‌اش روانهٔ
گیلان شدند و بنوعی که در کتب مبسوطهٔ تواریخ خصوصا حبیب السیر مسطور است بولایت گیلان در آمده چند روز
در رشت توقف نموده امیر اسحق والی انجا خدمات بتقدیم رسانیده بعد از ان خطهٔ لاهیجان از یمن قدوم
بهجت لزوم آن نورسیدهٔ باغ جنان غیرت افزای روضهٔ رضوان گردید کارکیا میرزا علی والی آن
ولایت که از دودمان سیادت و بعظم شان و رفعت مکان از سایر ولات گیلان منفرد بود

وحسب و نسب ستوده و حمیده و بحسن خلق و اطوار زکیه موصوف و پسندیده بود مقدم شریف آن نوباوهٔ
بوستان جلالت برادر گرامیش سید ابراهیم را بقدوم اعزاز و احترام تلقی نموده توجهات
مخلصانه و مردمیهای مهربانانه بظهور آورده سید ابراهیم برادر آن حضرت را شوق ملاقات
والده غالب آمده چون بدرویشی و درویش نهادی متصف بود طاقیه ترکمانی بر سر نهاده بجانب
اردبیل بازگشت و آن حضرت با قلیلی از خدمتکاران جان سپار دران ولایت رحل اقامت
انداخته منتظر لطیفهٔ غیبی نشست و دران وقت سن شریف آن حضرت زیاده از هفت
سال نبود و ولادت آن حضرت در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر رجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه
که ده سال از فوت حسن پادشاه گذشته بود بطالع عقرب روی نمود و طلوع نیر شاه اسمعیل تاریخ است
اگرچه در صغر سن بود اما در فهم و فراست آیتی و در عقل و جوهر دانش علامتی بود و در مبادی حال
آیین جهانداری در ناصیهٔ همایونش ظاهر و فرّ ایزدی از جبین مبینش باهر درین مقام دو نکتهٔ سنجیده
بخاطر رسیده یکی آنکه چون در مشیت الهی قرار گرفته بود که طبقهٔ قزلباش مریدان خاندان قدس
نشان صفویه صاحب دولت گردند حروف قزلباش و دولت در عدد یکسان است دیگر آنکه
۴۴۰ ۴۴۰
چون ابتدای دولت قزلباش آغاز نشو و نمای این طایفه از وجود شریف حضرت خاقان سلیمان
شان است حروف بدو دولت قزلباش در عدد موافق تاریخ ولادت آن حضرت است و لهذا
۸۹۲
طبقهٔ صوفیه سیما ملازمان موکب عالی که آن نهال چمن آرای خلافت را بزلال حسن اعتقاد پرورش
میدادند بالهام غیبی بسمت والای شاهی ساخته با وجود صغر سن بعقیدت درست و ارادت
شامل مرشد کامل پادشاه میخواندند و بقول اشهر تا مدت شش سال و نیم در گیلان توقف نموده

بعضی اوقات در رشت نشو و ایامی در خطهٔ لاهیجان روزگار گذرانیده نزد مولانا شمس الدین لاهیجی
قراءت قرآن مجید فرمود و کارکیا میرزا علی سلطان حسین برادرش متکفل خدمت بودند بنابر اشهر جمهور است
که در تاریخ جهان آرا مسطور که در اوایل حال بکررا از جانب امیرزاده رستم پادشاه ترکمان کسان
بطلب آن در گرانمایهٔ دریای بختیاری بگیلان آمدند و کارکیا میرزا علی بمعاذیر دلپذیر
عاقلانه تمسک جسته فرستادگان را باز گردانید اما حسن بیک مورخ این نیکوخدمت را بامیر
مظفر والی تول و نا و اسناد نموده که در اوایل حال بمنزل او تشریف بردند و هرچند ایبه سلطان
از اردبیل کس فرستاده وعده و وعید نمود او انکار بودن آن حضرت کرده لوازم اخلاص
مرعی و مسلوک میداشت و از انجا روانهٔ گیلان نموده و آن حضرت چنانچه گذشت در لاهیجان
اقامت داشتند تا آنکه فتور بامور سلاطین زادهای ترکمان اولاد و احفاد پادشاه مرحوم
حسن بیک راه یافت و بیکدیگر مشغول شدند و چندان شورش و دو هوایی در میان آن دو
طبقه وقوع یافت که بمخاصمت دیگری نپرداختند و در مدت اقامت آن حضرت
آمد شد صوفیان و ارباب ارادت از درگاه کرامت پناهی خالی نبود و در اوان نشو و نما
گاهی بنشاط شکار مشغول نموده در تمام و متنزهات آن ولایت سیر میفرمودند و همیشه نقش
جهانداری بر لوح ضمیرش نگاشته شاهین بلند پرواز همت بقصد صید عقاب مملکت در پرواز
می آورد نظم بعزم قوی همتش یار بود ⁂ دران کار بختش مددکار بود ⁂ بخاطر حدیث جهاندار نیش
زداو و زدارنده بد یارش ⁂ دل بود بخشش آرایش داد و دین ⁂ ز روز ازل بود فکرش همین
چون اخبار شورش و برهم زدگی دولت آق قوینلو ترکمان مسامع خدیو جهانیان خاقان سلیمان

شان گردید رای جهان آرا اقتضای بیرون آمدن از گیلان کرد کارکیا میرزا علی بتواضعات میزبانی
و ملاحظه حزم و احتیاط دولتخواهانه از آن اراده مانع آمده اظهار نمود که هنوز غنچه گل سرای
دولت را استحکام شگفتن نیست یعنی نواب علا را بجهة حداثت سن و کثرت اعدا و قلت اعوان
و انصار وقت خروج و ظهور نرسیده چند گاه دیگر با زمانه ساز کار کرد و دید که اسباب این مطلب
علیا و بدستیاری کارکنان عالم تایید نیکوتر ازین سرانجام یابد آن حضرت چندگاه دیگر مراعات
خاطر کارکیا میرزا علی توقف نمود تا آنکه در شهور سنه ست و تسعمایه که میانه سلطان مراد ابن سلطان
یعقوب و میرزا الوند بن یوسف میرزا نبیره های حسن پادشاه مصالحه اتفاق افتاده ممالک ایران
میانه هر دو عم زاده انقسام یافت خاقان سلیمان شان که مدت اقامتش بشش سال رسیده تمام
بوده و زیاده از آن مصابرت در حوصله اش گنجایشی نداشت بالهام ملهم غیبی بخروج از آن مملکت
عازم جازم گشته کارکیا میرزا علی را وداع نموده با معدودی از خدمتکاران و هواخواهان عقیدت
گزین جان سپار مصرع بطالعی که تفاخر کند بدان انجم روی توجه بمقصد آورد کارکیا میرزا علی آنچه
دست مکنتش بآن میرسید پیشکش کرده خدمات لایقه بتقدیم رسانیده چند فرسخ مشایعت نموده
ریش سفیدان دولت قاهره را که در ملازمت آن سریر آرای انجمن اقبال بودند نصایح مشفقانه
نموده در ضمان ملک منان روانه مطلب ساخت و چون بطارم رسیدند موازی یکهزار و پانصد کس
از صوفیان روم و شام و ارباب اخلاص در عتبه علیه گرد آن مناص جمع آمده بودند و از آنجا به
خلخال تشریف بردند و از خلخال باردبیل سلطان علی بیک چاکرلو حاکم اردبیل در مقام ممانعت
و مخالفت در آمده بنابر آن خاقان سلیمان نشان درین وقت بنابر قلت سپاه صلاح در نزاع ندیده

از آنجا بجانب طالش رفت اما در آن سال در قریه ارجوان ولایت آستارا از هجوم جنود برد و سرما
طرح قشلاق انداخته جماعت طوالش متکفل خدمت گشتند و در اول بهار که زمانه چون باغ فیض
امید هواخواهان دودمان صفوی از رشحات سحاب الطاف الهی طراوت و خرمی یافت
از یورت قشلاق در حرکت آمده دیگر باره بدار الارشاد اردبیل تشریف آورده بجهت
بزیارت روضه مقدس حضرت سلطان الاولیا و مراقد متبرکه آبا و اعظام فردوس مقام
مشرف گشته دران مکان شریف که محل استجابت دعا و مهبط فیوضات عالم بالاست حصول
مطالب علیا که در باطن حق گزینش رسوخ داشت از حضرت عز اسمه مسألت نمود و بعد از اداء آداب
زیارت و مشاهده انوار استجابت دعا بدیدار گرامی والده محترمه و برادر مسرور گردید بیان
تفصیل وقایع و شرح صادرات احوال همایون فال و محاربات قوی که آن تایید یافته درگاه
ایزدی را در آغاز دولت و کشورگشایی و ایام سلطنت و فرمان روایی روی داده و
ابواب فتوحات که بمفاتیح نصرت و یاری حضرت باری بر روی اولیای دولتش گشوده گشته
زیاده از معقد و رقم مکسور البیان و ما فوق قدرت تحریر مورخان بلاغت نشان است
و آنچه در کتاب حبیب السیر مرقوم گردیده و حسن بیک روملو در احسن التواریخ درج نموده و میر
یحیی سیفی قزوینی در لب التواریخ آورده عشری از معشار بلکه یکی از هزار است چون این مختصر
گنجایش تفصیل حالات آن شهریار گیتی مدار ندارد و رفعاً للاطالة و تیمناً و تبرکاً بذکر مجملی
از آنها اختصار میرود که از مطلب اصلی که بیان وقایع ایام جلوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی است
باز نماند القصه از ارواح مقدسه آبا و اعظام و مشایخ کرام استمداد همت نموده از دار الارشاد

اردوپس متوجه قراباغ شدند و روز بروز ارباب ارادت باردوی کیهان شکوه جمع میشدند در قراباغ
با سلطان حسین بارانی که از تبار میرزا جانشاه بود و نیت خروج و خیال عروج داشت ملاقات نموده
چون آثار کید و غدر از اطوار او مشاهده نموده از وجدا شده بگوکچه تنگز تشریف برده بآذربایجان رفتند
و در انجا با سه چهار هزار نفر از صوفیان و معتقدان از شام و دیار بکر و سیواس و بار دآن حدود بپایه
سریر اعلی آمدند خان محمد استاجلو با جمعی کثیر احرام ملازمت درگاه عالم پناه بسته و بسعادت خدمت
فایز گشته منظور نظر عاطفت گردیدند و در آذربایجان بعد از مشوره و کنکاش عزیمت جانب شیروان
و انتقام کشیدن از شیروانیان در دل انور رسوخ یافته با هفت هزار نفر از صوفیان صادق
العقیده بجانب شیروان در حرکت آمده و با فوج بسیار والی شیروان که بیست هزار سوار و چندین
هزار پیاده همراه داشت در ییلاق جتای در حدود قلعه گلستان مصاف داده بظفر و نصرت
اختصاص یافته فوج بسیار بر تیغ غازیان شیر شکار از عظمای شیروان و سپاهیان آن دیار بدار
البوار شتافته کوس سلطنت و شهریاری آن حضرت در آن دیار بلند آوازه گشته در آن زمستان
در محمود آباد شیروان طرح قشلاق انداختند شیخ ابراهیم ملقب بشیخ شاه ولد رشید شیروانشاه
بکشتی در آمده از راه دریا بگیلان رفت و مردم آن ملک اکثر اطاعت نموده تمامی خزاین
و دفاین پادشاهان شیروان که در آن بلاد و قلاع بود بسرکار خاقان سلیمان شان تعلق
گرفت مردم بعضی قلاع خصوص قلعه بادکوبه که قلعه ایست سه طرف از آب دریا احاطه نموده و دست
هیچ صاحب شوکتی بدامن خاک ریز آن نمیرسید و یکطرف که جنگل است خندق عمیقی مانند اکر
عقلا پیکران و پهنا و حفر شده با آنکه اندک سرکشی و قلعه داری نمودند اما عاقبت بنیروی دولت

ابد پیوند مفتوح گردید و چون بعضی از اهل شیروان در قلعه گلستان بودند از انجا بپای قلعه آمده
آن قلعه سپهر اساس را که از قلاع مشهوره آن ولایتست محاصره فرمودند در اثنای محاصره
سروش عالم غیب آن حضرت را بتخت سلطنت و پادشاهی آذربایجان مژده داده اشاره
نموده بودند که صعوه حقیر قابل صید شاهباز بلند پرواز اوج اقبال نیست آن حضرت امرای عظام را
طلب فرموده اظهار نمود که شمارا قلعه گلستان می باید یا تخت آذربایجان چون معتقدان خاندان
قدس نشان صفوی در عالم اخلاص و پیر مریدی آنچه بر زبان الهام بیانش میگذشت محض صدق
انگاشته شائبه تخلف دران راه نمیدادند بمژده تخت آذربایجان غلغله نشاط بایوان کیوان
رسانیده درین اثنا خبر رسید که امیرزاده الوند با عساکر ترکمان در نخجوان اقامت نموده جمعی
از جنود ترکمان را مقرر نموده که از دو طرف بشیروان در آمده بمحاربه خاقان سلیمان شان کمر بندند
شعله غیرت در کانون ضمیر منیر آن حضرت زبانه کشیده یکبارگی از تسخیر قلعه گلستان گذشته
باشاره منهیان عالم غیب از پای قلعه برخاسته متوجه آذربایجان شدند میرزا الوند در نخجوان
توجه خاقان سلیمان شان را بجانب آذربایجان استماع نموده امیر عثمان موصلو را با فوجی از سپاه
آق قوینلو بمقابله آن حضرت فرستاد خاقان سلیمان شان نیز پیری بیک قاجار و علواجی اغلی شیر
شکار را با گروهی از غازیان جانسپار بدفع ایشان فرستاد بین الفریقین محاربه در غایت
صعوبت اتفاق افتاد ظفر و نصرت قرین حال جنود اقبال گردیده امیر عثمان با جمعی از ترکمان گرفتار
شده بحکم خاقان سلیمان شان بیاسا رسیدند و امیرزاده الوند بعد از استماع انهزام لشکر و
گرفتاری امیر عثمان کمر محاربه خاقان سلیمان شان چست بسته بعزم انتقام و دفع صولت آن حضرت

باسی هزار کس از جنود ترکمان که در موکب او حاضر بودند بمقاتله آن حضرت شتافت اما از وفور شجاعت
و دلاوری خاقان سلیمان شان و فدویت جنود قزلباش که مردانه وار خود را بر شعله آتش زده
از آب حیوة ابد میدانستند کمال رعب و هراس بر ضمایر ایشان مستولی گردیده القصه در شرور نخجوان
در شهور سنه سبع و تسعمایه بین الفریقین مقاتله اتفاق افتاد دلاوران لشکر قزلباش که هفت
هزار بودند فدایی وار قدم در معرکه کارزار نهاده داد مردی و مردانگی دادند و از آنطرف نیز جنود
ترکمان بقدر طاقت و توان کوشش مینمودند اما تایید کردگار ظفر و نصرت اقبال شامل حال
عساکر ظفرمآل گشته امیرزاده الوند مغلوب گردید و بسیاری از اعاظم و امرای و اعیان ترکمان
و جنود بیشمار در آن معرکه مقتول گشته غنایم موفور بدست سپاه منصور افتاد و در تاریخ جهان آرا مرقوم است
که از لشکر ترکمان درین محاربه بیست هزار کس بقتل رسیدند والعلم عندالله تعالی میرزا الوند در آذربایجان
مجال توقف نیافته بارزنجان گریخت و خاقان سلیمان شان مظفر و منصور و کامران بدار السلطنه
تبریز رسیده بر تخت سلطنت و پادشاهی تمکن یافت و شعار مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم السلام را
ظهور یافته فراز منابر بخطبه امامت و القاب شاهی زینت پذیر گشت و وجوه دنانیر بکلمه طیبه لا اله
الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله و اسم سامی آن برگزیده اله سکه آرایش یافت رسوم مبتدع
ارباب ضلال مندفع گشته شیعیان اهل بیت طیبین طاهرین که تا غایت به تقیه زندگانی میکردند
علانیه شعار مذهب حق امامیه پیش گرفته مخالفان در زوایای اختفا خزیدند صلابت و قهاری
آن حضرت باطراف و اکناف رسیده شعله تیغ آتش بارش زبانه بفلک اثیر کشید مرتبه دیگر میرزا
الوند جمعی را فراهم آورده حرکت المذبوحی کرده از ارزنجان عزیمت آذربایجان نمود در شهور سنه

ثمان و تسعمایه در هنگامی که رایات نصرت آیات شاهی از راه ترجان متوجه ارزنجان شده بود بدار السلطنه
تبریز رسیده دست تعدی برعایا و متمولین دراز کرده از آنجا باوجان شتافت از آوازه قرب
وصول موکب جهانگشا مجال توقف نیافته از اوجان بهمدان رفته و از آنجا روی توجه ببغداد
آورده چون اقبال روی بادبار آورده بود از آنجا نیز بجهت مخالفت قاسم بیک پرناک که اقامت
نتوانست نمود عزیمت دیار بکر کرده در ماردین میانه او و قاسم بیک ابن جهانگیر میرزا برادر حسن بادشاه
محاربه واقع شد اگرچه غالب آمد اما چون دولت از آن سلسله روی برتافته بود در همان شهور که
موافق سنه عشر و تسعمایه بود در آن ولایت رخت هستی بسرای آخرت کشید اما سلطان مراد
نامراد ولد یعقوب پادشاه که مالک ممالک فارس و عراق و کرمان و خوزستان بود لشکر ممالک خود را
جمع کرده بخیال استقلال در حرکت آمد و چون نهضت سلطان مراد بمسامع پادشاه حیدر نژاد رسید
نخست ایلچی سخندان قنبر آقا نام که از غلامان معتمد سلطان حیدر بود و مردی با رای و هوش بود
نزد او فرستاده بدوستی و داد و اطاعت و انقیاد دلالت نمود در جواب او سخنان پریشان
بر زبان آورده از قصبه لنجان بعزم رزم آن حضرت بهمدان آمد تا هشتاد هزار کس از جنود ترکمان
بمعرض در آورده سیصد عراده با توپ و ضربزن و یراق همراه داشت از این جانب خاقان سلیمان شان
با عساکر اقبال آثار دل بر عنایت الهی و امداد ارواح مقدسه طیبین و طاهرین بسته با موازی دوازده
هزار کس از طوایف جلیله قزلباش که در رکاب مقدس بودند بمقاتله اعدا توجه نمودند و در روز شنبه
بیست و چهارم ذی حجه الحرام سنه ثمان و تسعمایه در المه بلاغی همدان بین الفریقین محاربه عظیم بوقوع
پیوست خاقان سلیمان شان بزور بازوی حیدری و طلیعه آفتاب دولت اثنی عشری بر آن لشکر

پی تیاس ظفر یافته دران معرکه هولناک دمار از جنود ترکمان برآورده سلطان مراد که خاقان سلیمان شان
او را نامراد میخواندند همچنانچه بر زبان الهام بیان میگذشت سرگشته و نامراد و راه فرار پیموده بشیراز
رفت و درین مصاف غنایم بیشمار و اسبان تازی رفتار و دیگر امتعه و اجناس بی حد و بیشمار بالا یعد و لا
یحصی بدست عساکر ظفر شعار در آمد خاقان سلیمان شان فتحنامها باطراف و اکناف فرستادند
ملوک و اعیان ممالک باد بار و بخت برگشتگی سلاطین ترکمان متیقن و بدولت ارجمند شاهی
امیدوار شده بدرگاه عالم پناه توسل میجستند و از اطراف و جوانب ایلچیان بپایه سریر خلافت
مصیر فرستاده تهنیت و مبارکباد آن فتح مبین که طراز فتوحات سلاطین عالم بود زبان گشاده
پیشکش و نثارها ایثار کردند رایات ظفر آیات دران بهار بدامن کوه الوند تشریف برده ایام
خجسته بهار را دران مرغزار بهشت آثار بعیش و خرمی و سیر و صحبت و خوشدلی گذرانیدند دران
اثنا منهیان خبر رسانیدند که سلطان مراد در دار الملک شیراز رحل اقامت انداخته و بضبط و ربط
ممالک فارس پرداخته بجبر شکستگی مشغول است خاقان سلیمان شان عزیمت جانب تخت سلیمان
فرموده بابخت بلند و عساکر فیروزمند بدار الملک صفهان تشریف برده از انجا بایلغار روانه
شیراز شد سلطان مراد از آوازه وصول موکب همایون شاهی تزلزل تمام یافته تاب توقف در برابر
صولت دولت همایون نیاورده بطرف شوشتر گریخت و رایات منصوره در کمال شوکت و کامرانی
قدم بر فراز تخت سلیمانی نهاده دار الملک شیراز محل نزول آن خسرو سرافراز گردید اهالی و اعیان
فارس بپایه سریر اعلی آمده پیشکش لایق کشیدند و عموم فارسیان بظلال الویه معدلت پادشاه
مرتضوی خصال استظلال جسته از حوادث روزگار آسوده گی یافتند اما سلطان مراد از خوف

تیغ و سنان غازیان ظفرنشان در شوشتر نیز اقامت نتوانست نمود از انجا ببغداد شتافت و اوضاع
انجا را نیز بجهت استیلای باریک پرناک بر وفق دلخواه مشاهده ننمود و در وقتی که کوکب اقبال رایات
نصرت آیات همایون خاقان سلیمان شان دران دیار بلند آوازه گشت مجال توقف نیافته
باتفاق باریک پرناک مذکور بحلب رفته چند گاه در سایه دولت سلطان قانصو پادشاه مصر و شام
بسر برده و از انجا عزیمت رفتن دیار بکر و استمداد نمودن از علاء الدوله حاکم طایفه ذو القدر والی
بلاد مرعش و البستان نموده بدان صوب در حرکت آمد مآل حال او عنقریب در طی احوال علاء الدوله
رقمزده کلک بیان میگردد القصه رایات نصرت آیات خسرو آفاق بعد از نظام و نسق فارس
بصوب عراق نهضت نموده چون امیر حسین کیا چلاوی که تمامت ولایت رستمدار و جبال فیروز
کوه و دماوند و هبله رود و آن حدود در ابضبط خود در آورده دوازده هزار سوار جرار و پیاده بیشمار
داشت بحصانت قلاع و جبال رفیعه استظهار نموده نقش مخالفت و سرکشی در لوح ضمیر می نگاشت
و سر از جیب عصیان برآورده دست درازی بحواشی مملکت عراق مینمودند جمعی از خواص ترکمان
بایندری که در محال عراق پای اقامتشان سست شده بود و سرکرده ایشان مراد بیک جهانشاهلو
بود بجبال رستمدار رو درگاه امیر حسین کیا را ملجا و ملتجای خود دانسته نزد او مجتمع شده بودند و او بیشتر از
پیشتر باد نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده با ملازمان آستان سدره نشان پادشاهی بی ادبانه
سلوک مینمود و در وقتی که رایات گردون مماس متوجه ممالک فارس میشد الیاس بیک ایقوت
اغلی را با جمعی بدفع شر او نامزد فرموده بودند امیر حسین کیا این خبر شنیده قبل از اجتماع سپاه قزلباش
بر سر الیاس بیک ایلغار کرده مشار الیه خود را بقلعه و راهن کشیده چلاویان بپای قلعه آمده او را

مدتی محاصره نمودند بالاخره بعهد و پیمان با او ملاقات کرده بمکر و حیله و عذر آن ترک ساده دل را با جمعی
از ملازمانش در کبود گنبدی بدرجه شهادت رسانیدند حقیقت گردن کشی و خودسری
و جسارت وی او چهای او بمسامع جاه و جلال رسیده دفع فتنه آن بدکردار و گوشمال
دیوساران جبال رستمدار را پیش نهاد همت ساخته در اول بهار سنه تسع و تسعمایه از قشلاق
قم با عساکر ظفر شعار بدان صوب در حرکت آمده تخت قلعه گلخندان را که از غایت متانت و استحکام
با قلعه رفیع چرخ مینا فام برابری مینمود محاصره فرموده بقوت قاهره یزدانی و زور سرپنجه
حیدری آن قلعه را خیبرآسا بچنگ در آورده قتل عام در میان محصوران شیوع یافت و از آنجا
بقلعه فیروزکوه رفته آن قلعه را نیز به نیروی دولت فیروز بحکم گلخندان گرفت و امیر کیا ضمانذار
که کوتوال قلعه بود بعد از محاربه بسیار از قلعه داری عاجز گشته بعتبه اقبال شاهی و عفو
پادشاهی پناه جسته با جمعی از در عجز و بیچارگی در آمده دست از محاربه باز داشته بودند سالم مانده
دیگران بیاسا رسیدند امیر حسین کیا با دوازده هزار سوار جرار و پیاده بسیار سر راه عساکر
ظفر شعار گرفته در کمین غدر نشسته که بطریق مکر و خدعه دستبردی نماید از فتح این دو قلعه بلند اساس
و قتل عام محصوران هراس بیقیاس بخود راه داده اند کی از خواب غفلت بیدار شده از اعمال ناصواب
پشیمان گشته با جمعی که همراه داشت پناه بقلعه استا که موضعیست میان هبله رود و فیروزکوه
قلعه دارد که محکمترین قلاع آن ولایت و شهر بند و حصار استوار دارد برده در آن قلعه متحصن گردید
موکب همایون فال شهریاری بی همال بپای قلعه رسیده شروع در لوازم قلعه گیری کردند چند گاه
صفیر تیر و تفنگ آمد شد نموده محاربات فیما بین روی میداد رودخانه عظیمی از پای آن قلعه میگذرد

که مردم قلعه سنگ را تراشیده بطریق اختفا از آن آب بقلعه میبردند ~~این معنی برای جهان آرای خاقانی پرتو~~
این معنی برای جهان آرای خاقانی پرتو ظهور انداخته همت بحر خاصیت بر آن گماشته که آب رودخانه را
از آن ممر گردانیده بطرف دیگر اندازند هر چند این معنی از بسیاری آب و طغیان رودخانه در نظر
عقلا بعید مینمود آن لجه عمان روی متوجه آن امر گشته فرمان بران در اندک روزی نهری عظیم
در طرف دیگر حفر نموده و آب رودخانه را از آن جا انداختند قلعگیان چون ماهی که از آب دور
افتد بطپیدن در آمده دو سه روزی حرکت ماهی وار کرده عاقبت العطش گویان فریاد الامان
بر آوردند و قلعه بدان محکمی و استواری با وجود مردان کاری در عرض سی و سه روز بتصرف
اولیای دولت قاهره در آمده محصوران قلعه تر و خشک باتش قهر پادشاهی سوختند و بتیغ
تیز بران طایفه خونریز پر ستیز حکم قتل گردید و سوی جمعی از اهل قلم از آن طایفه نجات نیافت
مراد بیک جهان شالو را باتش قهر سوخته سپاه کینه خواه گوشت او را خوردند امیر حسین کیا
جغدآسا در ویرانه قفس آهنین محبوس گشت و موکلان را غافل ساخته زخمی بر خود زد و بعد از چند
روز در یورت کبود گنبدی مرغ روحش از قفس بدن پرواز نمود از غرایب اتفاقات آنکه
امیر حسین کیا در همان مکان که الیاس بیک ایقوت اغلی را با قزلباشیه دم او بقتل آورده
بود بمکافات آن عمل گرفتار آمده او نیز در همان مکان رخت بصحرای آخرت کشید
اما همچنان کالبد بیجان در قفس بود جثه خبیثه اش باتش قهر قهرمان زمان سوخته گردید در آن
اثنا خبر عصیان و طغیان محمد کره که در ایام دولت سلاطین زادهای ترکمان داروغه ابرقوه
بود و خاقان سلیمان شان ایالت ابرقوه را باو عنایت فرموده بود و در حینی که آن حضرت

بتسخیر ستمدار مشغول بودند بمسامع عز و جلال رسید که او ایلغار بیزد آورده علی الغفله خود را
بشهر انداخته حاکم آنجا را بقتل آورده رایت نخوت و گردن کشی برافراخته است نهضت همایون
بجهت تادیب آن متمرد بی باک بصوب دار العباده یزد واقع شد و تا مدت دو ماه بمحاصره شهر و قلعه
پرداخته عاقبت آن مخذول بی عاقبت از محافظت شهر و ستیز و آویز عاجز گشته بارک متحصن شد
بالاخره عساکر فیروزمند بران حصار مستولی شده محمد کره را بر برج بلندی که نقاره خانه آنجا بود
گرفته در قفس آهنین محبوس گردانیده دیگران بسزا و جزا رسیدند و عاقبت در میان نقش جهان
صفهان شعله غضب قیامت مهب خاقان سلیمان شان التهاب یافته جسد او را بدستور جسد امیر حسین
کیا چلاوی در همان قفس بآتش قهر سوختند و درین یورش بقوت قاهره یزدانی تقبه سرکشان تق
ملک عراق را به تیغ شحنه سیاست از پای درآورد و ساحت آن ولایت را از خس خار و خاشاک
ارباب خلاف و طغیان پاک گردند چون از لشکر جغتای باغوای جمعی از ترکمانان که بخراسان
رفته بودند دست درازی بکواشی مملکت کرمان واقع شده بود پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا
امیر کمال الدین حسین صدر را بجهة تهنیت فتوحات و عذر بی اندامی لشکر جغتای بخدمت شاه
گیتی ستان فرستاده همانا که مکتوبی آورده بود پسندیده طبع اشرف نیامد بلکه موجب التهاب نایره
غضب گشته از یزد بطرف طبس ایلغار فرموده بشهر ریختند و جمعی کثیر از مردم جغتای و متوطنه
شهر عرضه تیغ فنا گشته و از کثرت خون ریزی فی الجمله شعله غضب قیامت نهیب تسکین یافته
بعد از یکهفته عود فرمودند و در احسن التواریخ مسطور است که درین واقعه هفت هزار کس بقتل
آمدند و در بهار سال دیگر بجانب ییلاقات همدان توجه نمودند و زمستان در خوی قشلاق کردند

و دفع شر صارم کرد که غارت کرده بولایت او می آمد و دست درازی بکواشی مملکت میکرد و بیرام
خان قرامانلو و خادم بیک مشهور بخلیفة الخلفا وقوع یافت و برادر و پسر و اکثر سرداران ش بدست
درآمده بعقوبت هرچه تمامتر بسیاست رسیدند و تمامی ایل و الوس او بتاراج حادثات رفت
عبدی بیک شاملو پدر دورمش خان و ساروعلی مهردار هم در آن معرکه کشته شدند و چون از سلوک
ناپسندیده امیر حسام الدین والی رشت خاطر اشرف غبارآلوده بود در سنه احدی عشر و تسعمائه متوجه
تادیب او شده لشکر بر سر او فرستاده موکب همایون نیز از راه طارم برشت درآمد و امیر حسام
الدین اظهار عجز و بیچارگی کرده تحف و هدایای لایقه برسم ترجمان ارسال داشته بشفاعت امیر نجم
الدین مسعود رشتی از تقصیرات او گذشته عود فرمودند و در همین سال حکم شد که هر کس با مخالفان بجنگ
سلطان حیدر رفته باشد بقتل آورند ابدال بیک دده که در آن وقت قورچی باشی بود بدین خدمت مامور
شد و خلق بسیار از طوایف مختلفه ترکمان و غیره بدین جهت بیاسا رسیدند سال دیگر فرع سمع همایون
گردید که سلطان مراد که نزد علاء الدوله ذوالقدر حاکم بلاد مرعش و البستان رفته بود و علاء الدوله
او را بدامادی خود اختصاص داده باستظهار لشکر ذوالقدر و ترکمان موصلی و آن حدود که نزد او فراهم
آمده اند بضبط قلاع و ولایت دیار بکر و آن حدود مشغول نموده دران ولایت دم از استبداد و استقلال
میزنند همت بلند نهمت خاقان سلیمان شان اقتضای آن کرد که رایات جهان گشایی بدان صوب
افراخته بالکلیه خاطر همایون را از فتنه کرملک فارغ گرداند قورچیان قمرسیر باحضار لشکر ممالک
مامور گشته در سنه ثلث و تسعمائه رایت فتح آیت بصوب آذربایجان افراختند و چون همای موکب
جهان پیما سایه وصول بران دیار انداخت و علاء الدوله از قرب لشکر قزلباش خبر یافت

بالشکر پرخاش جوی بطرف التسبان رفته پشت بقلعه و کوه رفیع مشهور بکوه درنا داده مشغول جنگ و پیکار
نشست و بقول مؤلف حبیب السیر و فتوحات امینی بروی موکب همایون خاقان سلیمان شان بجانب
التسبان بحرکت آمده چون تقارب فئتین دست داد از جانبین بتسویه صفوف پرداخته آتش محاربه
بنوعی اشتعال یافت که از برق تیغ و سنان خوشه پروین در فلک میسوخت زمین التسبان از بسیاری
خون کشتگان رشک بدخشان گردید طایفه ذوالقدر دران معرکه پرخوف و خطر پای ثبات و قرار استوار
داشته دو روز از اول ایام تا شام بحرب و قتال اشتغال مینمودند و چون زمانه پردهٔ ظلمانی درمیانه
هردو گروه حایل میساخت از طرفین بارامگاه خود شتافته تا صبح لمراسم طلایه و پاس می پرداختند
روز سیوم خاقان سلیمان شان بدن بی بدیل را بدرع و خفتان آراسته و دلاوران لشکر قزلباش را
بدافعهٔ اعدا دلیر گردانیده همت بلند نهمت بقلع و استیصال اعدا مصروف داشته قدم بمعرکه کارزار
نهادند و ازان طرف مخالفان خیره سر ذوالقدر در برابر موکب اقبال شاهی درآمده محاربه در غایت
صعوبت اتفاق افتاد و آثار ذوالقدر علامت عجز و انکسار در ناصیه حال خود مشاهده نموده
قرار بر فرار اختیار نمودند و نسایم فتح و فیروزی بر شقهٔ لوای فلک فرسا وزیده دلاوران
لشکر قزلباش دمار از نهاد آن طایفه برآوردند و بعضی از قلاع دیار بکر را که بتصرف ذوالقدر
درآمده بود بقهر و غلبه گرفته ایالت آن ولایت درهمین سال بخان محمد استاجلو تفویض یافت
و درهمین ایام امیرخان ولد گلابی بیگ موصلو ترکمان از حدود دیار بکر و موصل بدرگاه عالم پناه
آمده مورد التفات گردیده و خاقان سلیمان شان مهمات آن ولایت را انتظام داده عنان بصوب
مراجعت انعطاف دادند اما حسن بیگ مورخ در احسن التواریخ نوشته که میانهٔ خاقان سلیمان شان

و علاء الدوله مقابل نشد و چنین مرقوم گردانیده که چون التسبان محل نزول موکب خاقان سلیمان شان گردید
علاء الدوله تاب مقاومت نیاورده بکوه درنا که محل حصین رفعت گریخت و خاقان بلند مکان حسین بیگ
لله را با فوجی از جنود ظفر ورود فرستاده بود که از رودخانهٔ عظیمی که در انجا واقعست معبر پیدا کند
و از آب گذشته فرود آمده بود بر سر او آمده بود و فیمابین او و حسین بیگ لله محاربهٔ عظیم واقع
شد و اکثر غازیان بطلب جو و کاه رفته بودند سارو قپلان ولد علاء الدوله با جنود موفور بر سر او آمده
فیمابین او و حسین بیگ لله محاربهٔ عظیم واقع شد لله را از اسب انداخته بودند خلیل آقا نامی از
ملازمان اسب خود را پیش کشیده سوار کرده خود .. در راه ولی نعمت کشته شد و حسین بیگ لله بسلامت
بیرون آمده و چون فرار علاء الدوله بآن جبال رفیع حصین مسموع خسرو ظفر قرین گشت الکا و ولایت
او را نهب و غارت نموده بازگشت و حسن بیگ مورخ بر مؤلف حبیب السیر اعتراض کرده که با وجود
آنکه خود دران زمان بوده خلاف واقع نوشته ذرهٔ حقیر هردو قول را بیان نموده و العلم عند الله تعالی
القصه چون خان محمد بدیار بکر آمد قاسم بیگ ولد گلابی بیگ که در شهر حمید بود مخالفت کرده قلعه را
بسته مانع دخول شد خان محمد بالضروره در بیرون فرود آمده اکراد آن حدود دست درازی
بسیار بلشکر قزلباش مینمودند خان محمد بر سر اکراد رفته حربی عظیم میانهٔ ایشان وقوع یافته هفت
هزار کس از اکراد بقتل آمدند و خان محمد از حرب اکراد مظفر و منصور بازگردیده قاسم بیگ تاب
مقاومت او نداشت کس نزد علاء الدوله ذوالقدر فرستاده از او استمداد نمود و متعهد شد که شهر را
بدو سپارد با اینکه شکستی فاحش بحال علاء الدوله راه یافته بود بهوس شهر حمید باستدعای قاسم بیگ
دران زمستان دیگر باره لشکر جنگجوی فراهم آورده ده هزار کس بسرداری پسران خود قاسم بیگ و شهور

بسیار و قپلان وار دوانه بیک بر سر خان محمد بار دیگر فرستاده خان محمد استاجلو با وجود قلت
سپاه تکیه بر اقبال بی زوال شاهی نموده با طایفه استاجلو در برابر آن جنود بد اختر صف قتال
آراست و فیمابین محاربه عظیم وقوع یافت و خان محمد به نیروی دولت قاهره مظفر و منصور گشته
سارو قپلان که بشجاعت و دلاوری از سایر اولاد علاء الدوله ممتاز بود و اردوانه برادرش
با جمعی کثیر بدست در آمده بقتل رسیدند و خان محمد ظفر و نصرت یافته در کمال شکوه و اجلال
بر سر قاسم بیک ترکمان آمد و او در روی شهر را مضبوط ساخته در مقام قلعه داری شد اما
کاری نساخته اهالی شهر حمید از و روگردان شده غازیان را بشهر راه دادند و قاسم بیک
گرفتار شده بقتل رسید و خان محمد در حکومت دیار بکر استقلال یافته آوازه شوکت و حشمتش
دران حدود منتشر گردید علاء الدوله از واقعه پسران بی آرام گشته بار دیگر لشکرهای
پراکنده را جمع ساخته با موازی پانزده سوار جرار بسرداری کور شاهرخ و احمد بیک پسران
خود بطلب خون برادران بر سر خان محمد فرستاد و خان محمد مردانه وار بمدافعه شتافته
در ظاهر شهر آمده با لشکر ذوالقدر در آویخت خان محمد سه هزار کس داشت مشهور است که
بعد از تسویه صفوف سگهای تازی و توله از جیش ذوالقدر پیش آمده با سگهای جنود استاجلو
در آویختند خان محمد از زد و خورد آن سگان فال گرفت اتفاقا سگان استاجلو فایق
آمده سگهای ذوالقدر را گریزانیدند خان محمد از مشاهده این حال دل قوی داشته غازیان را
بظفر و نصرت نوید داده فیمابین محاربه عظیم وقوع یافت و درین مرتبه نیز خان محمد بیمن اقبال
بی زوال همایون بران فرقه کثیر ظفر یافته کور شاهرخ و احمد بیک اولاد علاء الدوله گرفتار

شده با بسیاری از اقربا و اتباع و امراء او دران معرکه کشته گردیدند از غرایب حالات و عجایب
اتفاقات آنکه در میانه استاجلو کوری بود بجنگ آمده رفیقان با او تشنیع میکردند او میگفت از خدا
خواسته‌ام که اقبال شاه عالم پناه آن کور را بدست این کور اندازد از قضای الهی کور شاهرخ
بدست او گرفتار آمده بقیة السیف اشرار بصوب دیار فرار ادبار شتافتند علاء الدوله بعد ازین
شکست در ماتم فرزندان و اقربا نمد سیاه پوشید امرای او نیز پلاسهای سیاه در گردن انداخته
تعزیتی داشتند که در هیچ زمان وقوع نیافته بود و دندان طمع از دیار بکر کنده ترک سعی بیهوده نمودند
و دولت او را آب رنگی نماند چون پادشاه روم از شکستهای پی در پی علاء الدوله و قتل
اولاد و قلع و قمع امرا و لشکر پایش اطلاع یافت و کینه دیرینه از و در دل داشت فرصت
غنیمت شمرده و لشکر بر سر او کشیده فیمابین محاربه اتفاق افتاد و علاء الدوله در معرکه رومیان
بقتل آمد دولت آن سلسله سپری گشته ذوالقدر بعضی بملازمت خواندکار رفته اختیار نموده بعضی
بخدمت خاقان سلیمان شان آمدند ابن علاء الدوله مالک ممالک مرعش و البستان و توابع و مضاف
هشتاد هزار خانه ذوالقدر بود و چهار نفر ازین طبقه دران ولایت سلطنت کردند ملک اصلان
و سلیمان و ناصر الدین و علاء الدوله اما علاء الدوله زیاده از پدران استقلال و اقتدار
یافته با پادشاه روم و مصر بحیله و تزویر سلوک مینمود هرگاه ایلچیان روم می آمدند جمعی
از ملازمان خود را لباس مصریان می پوشانید و بدیشان میگفت پادشاه مصر فرستاده از
من بجهة دفع لشکر روم استمداد مینماید و من بدوستی خواندکار امداد نمی نمایم و با پادشاه مصر نیز
بهمین دستور رواز هر دو منتفع میشد مشهور است که همیشه علاء الدوله میگفت که دو مرغ زرین دارم یکی

چنانچه نقره و یکی بیضه طلا میکشید القصه در معرکه جنگ ذوالقدر سلطانمراد که نزد علاءالدوله رفته بدامادی
او اختصاص یافته بود بدست رومیان در آمد سلطان سلیم پادشاه روم رعایت او نموده
چند گاه همراه او بود در سالی که بر سر خاقان سلیمان شان می آمد صلاح در مرافقت او ندید
از میان رومیان جدا شده و جمعی از اشرار بر سر او جمع شده بر سر اوجه سلطان قاجار
حاکم اورمز رفت او با هشتصد نفر محارب به او شتافته بر هشت هزار کس او غالب آمد سلطانمراد
در معرکه کشته گشته اوجه سلطان سر او و انگشتری او را جهت نشانه بدرگاه عالم پناه فرستاده
قودرمیش سلطان لقب یافت و دولت سلاطین آق قوینلو نیز بقتل او منقرض شد و هر چند این قضایا
بعد از فتح و تسخیر عراق عرب وقوع یافت اما بنابر ارتباط سخن تحریر آن پرداخت و حقیقت فتح آن ولایت
آنکه چون اعیان ممالک عراق عرب از نزول احوال سلطانمراد خبر یافتند باریک نامی را از امرای ترکمان
آن مملکت را بحیطه ضبط در آورده همت بمحافظت آن گماشت و سلطانمراد را که نزد او آمده بود نام
سلطنت یافت اما زیاده وقعی نمی نهاد و چون هوای تسخیر آن ولایت در ضمیر همایون وقوع و رسوخ
یافت تخت تاج زردوزی و کمر و خلعت خاص جهت باریک ارسال داشته باطاعت و انقیاد دلالت
فرمود باریک در اول حال باستقبال خلعت شاهی شتافته طاقیه ترکمانی از سر گذاشته بپوشیدن تاج
و خلعت مفتخر و مباهی گردیده و پیشکشهای لایق جهت خدام بارگاه سدره اشتباه فرستاده استدعا نمود
که ایالت آن ولایت را بدو مسلم دارند اما نظر قبول همایون بر آنها نیفتاده به باریک پیغام داد که او را اگر
زیارت عتبات عالیات در دل رسوخ یافته و فتح آن میشود اگر بوی صدق و اخلاص از سخنان او می آید
بلا توقف بدرگاه عالم پناه شتافته در سلک سایر امرا منتظم باشد و الا مکر و حیله را درین درگاه راه نیست

باریک شعار دولتخواهی ظاهر ساخته چون نهضت همایون بان طرف مشخص شد بجمع نمودن ذخیره و یراق
قلعه داری مشغول گردیده و علانیه کوس مخالفت کوفته تاج از سر انداخت لهذا نهضت همایون بدان
طرف جزم گردیده حسین بیک لله را منقلای لشکر گردانیده پیشتر فرستادند چون حسین بیک
بدو منزلی بغداد رسید باریک دل از دست داده اکثر اعیان آن ولایت را باطاعت خدام
بارگاه شاهی راغب یافت و قوت مقابله و قلعه داری برخود ندیده شبی بی خبر از دجله گذشته
سراسیمه وار باتفاق سلطانمراد در کمال تعب بجانب حلب گریخت و از آنجا چنانچه تحریر پیوست
بمیانه ذوالقدر رفتند روز دیگر اهالی و اعیان شهر سید محمد کمونه را که از اعاظم سادات نجف
و صاحب اختیار آن ولایت بود و باریک او را بمظنه هواخواهی دولت ارجمند شاهی گرفته در
سیاه چاه محبوس داشت از چاه در آورده شاهیسونی ظاهر ساختند و سید محمد کمونه روز
جمعه بمسجد جامع رفته خطبه اثنی عشر بالقاب همایونی خواند حسین بیک را استقبال نموده در باغ میرزا
پربوداق فرود آوردند و حسین بیک حقیقت فتح قلعه بغداد را بپایه سریر خلافت مصیر عرض
نموده موکب جهان گشا شکارکنان با آهستگی طی مسافت نموده مظفر و منصور و کامران بدارالسلطنه
بغداد رسید خلایق آثار بشاشت و شادمانی بظهور آورده باستقبال شتافته لوازم دعا و نیاز
بجای آوردند و خاقان سلیمان شان بفتح دارالسلام محامد شکر ملک علام بجای آورده در سیوم
شهر جمادی الآخر سنه اربع عشر و تسعمائه بدارالسلام در آمده سید محمد باعزاز و احترام شاهی
مفتخر و مباهی گردید ایالت آن ولایت بخادم بیک تفویض یافته بابوالمنصور خلیفه الخلفا ملقب یافت
و از آنجا روی اخلاص و نیاز بخاک پاک کربلا آورده بشرف زیارت مرقد منور ابی عبدالله الحسین

علیه السلام و شهدای کربلا مشرف شده در زیب و زینت آن روضه بهشت احترام و انعام مجاوران
توجه تمام مرعی داشته و از انجا احرام طواف روضه جنت منزلت شاه ولایت پناه مظهر انوار انما ولیکم الله
بسته از حله نجف اشرف رفتند و بآن سعادت عظمی فایز شده دست دریا نوال ببذل و احسان خدمه
آن آستان سدره نشان گشادند و تولیت نجف اشرف با بعضی محال عراق عرب بسید محمد کمونه شفقت شده
بان خدمت مشغول گردید و بدار السلام عود نموده بشرف زیارت مرقد ائمه والا نژاد ابی ابراهیم موسی الکاظم
و محمد تقی الجواد علیهم السلام مشرف گشتند و از انجا عزم سامره نموده در ان اماکن شریفه مراسم دعا
و زیارت و انعام و احسان بتقدیم رسانیدند و بعد از انتظام مهام عراق عرب و تعیین ولات و رواج و رونق
آستانهای متبرکه رایت فتح آیت بتسخیر خوزستان افراخته روانه آن صوب شدند در حدود لرستان
حسین بیک لله و پیرام بیک قرامانلو را با ده هزار کس از عساکر نصرت نشان بر سر ملک رستم حاکم لرستان
فرستادند و موکب همایون بجانب حویزه در حرکت آمد اعراب مشعشع که در ان ولایت می باشند در ان
وقت بباد یه ضلالت افتاده بالوهیت شاه ولایت پناه قایل بودند و از عجایب حالات آنکه چنین بجمهور
چنین مشهور است که آن قوم را در هنگام عبادتی که معهود ایشان است کیفیتی طاری میشود که کارد و شمشیر
در ایشان کارگر نیست و نوک شمشیر را در شکم خود نهاده بعبارت علی الله و غیره باطل متذکر میگردیدند
چون بگمان خصم میگردید و آسیبی ببدن ایشان نمیرسید حاکم آن طایفه همیشه یکی از سادات بوده در وقت
سلطان فیاض پسر سلطان محسن حاکم و قایم مقام پدر گشته بود و احکام شریعه از میان آن طایفه مفقود
گشته از بادیه ضلالت و گمراهی قوم فراتر نهاده در ان حین بالوهیت فیاض معترف بودند چون
رایات جاه و جلال بحدود حویزه رسید بقول مؤلف حبیب السیر سلطان فیاض با طبقه مشعشع در برابر

موکب اقبال صف سپاه آراسته آماده رزم و پیکار گشتند و در ظاهر حویزه فیما بین حربی عظیم وقوع یافت
زمین حویزه از خون کشتگان مشعشع حکم لعل رمان گرفت فیاض بد سگال با بسیاری از اهل ضلال
بر تیغ غازیان ظفر مآل را باعدم استعجال نمودند بیت ز خون مشعشع در ان ساده دشت تو گویی زمین
در زمان لاله گشت ز بس خون در ان سرزمین گله بست فلک تا کمرگاه در خون نشست ز بس
کشته بر روی هم اوفتاد در ان بادیه بسته شد راه باد و در احسن التواریخ حسن بیک مورخ مرقوم گشته
که فیاض از بیم تیغ غازیان راه فرار پیش گرفت امرا عظام که بلرستان رفته بودند ملک رستم را بعد از
آنکه از مقاتله ایشان فرار نموده بود و بجبال صعب المسالک رفته پناه برده عساکر بهرام انتقام پیرامن
آن کوه را فرو گرفته کار بر او تنگ کرده بودند با مان و عهد و پیمان نزد امرا آمده در مرافقت ایشان
بپایه سریر اعلی رسید و زبان لری شیرین زبانیها در خدمت اشرف کرده منظور نظر عاطفت
گشت چون محاسن دراز داشت خاقان سلیمان شان محاسن او را بدرر و لآلی آراسته تدلی یافته
هیئت وراز دوی همایون بود و بحکومت لرستان منصوب گشته مقضی المرام روانه دیار خود گردید
القصه بعد از فتح مشعشع حکومت حویزه بیکی از امرای عظام تفویض فرموده متوجه شوشتر و دزفول گشتند
حاکم انجا طریق اطاعت مسلوک داشته بپایه سریر اعلی آمده مکالید شهر و قلعه تسلیم نمودند و آن ممالک با قلعه
سلاسل بحوزه تصرف شهریار دریادل در آمد خاقان سلیمان شان آن قلعه کردون مثال را بیکی از
اهل اعتماد سپرده لوای ظفر انتما سایه وصول بر ولایت فارس انداخته شکار کنان بدار الملک شیراز
خرامیده دیگر باره در دار الملک مظفری قدم بر مسند کامرانی و رعیت پروری نهادند و ایلچیان والی
لار و هرمز بپایه سریر خلافت مصیر آمده پیشکشهای لایق گذرانیده در همان ممالک خطبه و سکه بنام و لقب

همایون مزین ساختند و زمستان و خطه شیراز بعز و نار که زاینده بهار را در ییلاقات قصر زرد و
همدان بسر بردند و چندگاه در دامن کوه الوند نزول فرمودند و از آنجا دار السلطنه تبریز از مقدم
مقدم شریف فرمان فرمای ایران عطرآمیز گردید و از جانب شیروان خبر رسید که شیخ شاه
بار دیگر در آن ولایت رایت سروری افراخته و در ادای باج و خراج تعلل می‌نماید آتش غضب
قیامت لهب زبانه کشیده در شدت زمستان و سورت سرما عنان عزیمت بصوب شیروان
معطوف داشتند و در جواد به ترتیب جسر پرداخته بسلامت عبور نمودند شیخ شاه تاب توقف
نیاورده بجانب قلعه بیغره گریخت رایات جاه و جلال بفیروزی و اقبال بشیروان در آمده
ایالت آن ولایت به لله بیک تفویض یافته او در بلاد شماخی رحل اقامت انداخته مستحفظان
قلاع بادکوبه و شابران بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده مفاتیح در روب تسلیم نموده مردم دربند بمتانت
قلعه و رفعت خاکریز اعتماد نموده روزی چند دست و پای زدند و عاقبت دست در دامن استمال
زده مراسم متابعت بتقدیم رسانیدند و خاقان سلیمان شان در همان زمستان از شیروان بیرون
آمده بقراباغ تشریف آورده بهار بجانب سلطانیه در حرکت آمده بتهیه اسباب یورش خراسان پرداختند

آغاز داستان فتح ولایت خراسان

بلبل نوایان گلشن روایات و قصه پردازان انجمن حکایات
اخبار بدایع آثار فتح خراسان را که بشعشعه تیغ آتشبار خاقان سلیمان شان سمت وقوع پذیرفت بدین عنوان
ایراد نموده‌اند که چون طنطنه کوس رعدآسای خسرو کشورگشا در عرصه جهان بلند آوازه گشت سلاطین
آفاق از رعب و هراس جهانگیری آن شهریار باستحقاق بآن حضرت در مقام خلت و وفاق آمده
طریق موافقت و مصادقت بارسال تحف و هدایا و رسل و رسایل می‌پیمودند خاقان منصور ابوالغازی

سلطان حسین میرزا بایقرا که در ممالک خراسان و مرو و شاهجان و خوارزم و طخارستان و زابلستان و قندهار
تا حدود کابل و بدخشان فرمان روا بود و چندین سال زمان دولتش امتداد یافته فرزندان رشید کامکارش
از پسر و پسرزاده بسیار بودند بدلالت عقل دوراندیش با آن حضرت بمقام صداقت و خصوصیت در آمده
همواره اظهار محبت و دوستی می‌نمود خاقان سلیمان شان نیز با آن پادشاه عالیجاه طریقه پدری و فرزندی
مسلوک داشته احترام سلسله علیه تیموری و ارتباط سابق و لاحق بواجبی بجای می‌آوردند و در آغاز کشورگشایی
متعرض ممالکی که در حوزه تصرف آن پادشاه مؤید منصور بود و سوی ایلغار طبس که در آغاز خروج آن حضرت
واقع شد نشده و همواره بین الجانبین ابواب مراسله و آمد شد مفتوح بود بعد از فوت آن پادشاه
عالیجاه از بی‌اتفاقی فرزندان و دعوی استقلال دو سه نفر ایشان خصوص بدیع الزمان میرزا و مظفر
حسین میرزا و کپک میرزا چنانچه در حبیب السیر مسطور است اختلال باحوال آن سلسله راه یافت و محمد خان
شیبانی اوزبک پسر بوداق سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ اغلن از نژاد شیبانی بن جوجی
بن چنگیز خان که از مرتبه نوکری سلطان احمد میرزا ابن ابوسعید گورکان والی خطه ماوراء النهر بود به رتبه
والا سلطنت ترقی کرده در زمان ممالک پادشاه نافذ فرمان شده بود و چشم از اختلال احوال
و عدم اتفاق شاهزادگان سلسله تیموری شنیده طمع در ملک خراسان کرد و کمر همت باستیصال
اولاد خاقان منصور بست و در شهور سنه ثلث عشر و تسعمائه لشکر بخراسان کشیده با شاهزادگان
بی تدبیر محاربات نموده بر ایشان ظفر یافته بقطع رشته حیات شان پرداخت مجملاً دود از
دودمان بایقرا چنانچه در تواریخ مبسوط مسطور است بر آورده مملکت ایشان بحیطه ضبط و تصرف
اوزبکیه در آمد و محمد خان شیبانی که بین الجمهور بشاهی بیک خان مشهور است از اقصی ترکستان تا حدود

عراق در حوزهٔ تسخیر کشیده و رایت نصرت و عظمت و اقتدارش بر عیوق افراخته بخار نخوت و غرور
بمثابه در کاخ دماغش متصاعد گردیده که هیچ پادشاه ذی شوکت صاحب اقتدار را بنظر در نمی
آورد و با خدام آستان ملک آشیان شاهی در خلاف درآمده در سالی که رایات کشورگشا مرتبهٔ
ثانی بجانب شیروان توجه نموده بود جمعی از لشکریان را از بیابان ری به کرمان فرستاده خرابی
و قتل و غارت از ایشان در آن ولایت وقوع یافته بود مع ذلک خاقان سلیمان شان دو مرتبه
رسولان سخن دان بسیما شیخ زادهٔ لاهجی که از مشاهیر دانشمندان و مستعدان روزگار بود برسالت
فرستاده به ترک فتنه و ستیز دلالت نمودند او از نخوت برگشتگی بخنان خشونت آمیز در جواب
نوشته لافهای گزاف زده اظهار نموده بود که گذاردن حج اسلام در دل رسوخ دارد ایا نه وعده
ملاقات در کدام محل از محال عراق و آذربایجان خواهد بود خاقان سلیمان شان نیز جواب مکتوب
بر نهج مرغوب نوشته فرستادند که ما را نیز طواف مرقد منور حضرت امام الجن والانس در دل رسوخ
دارد ان شاء الله تعالی وعدهٔ ملاقات در مشهد مقدس معلی است و در شهور سنهٔ عشر و تسعمائه
در ییلاق خرقان باحتضار عساکر نصرت نشان فرمان داده بدل قوی و املی فسیح روی توجه بخراسان
آوردند چون از سمنان عبور نموده دلیرانه قدم بولایت خراسان نهادند حکام اوزبک که در آن ولایت
خراسان بودند تاب توقف نیاورده هر یک مرکز دولت خالی گذاشته بهرات جمع شدند شاهی بیک
خان که از یورش مرو عود نموده در هرات بود از جرأت و دلیری خاقان سلیمان شان و بی خوف
و هراس درآمدن بخراسان خایف هراسان گشته در بحر تفکر و اندیشه فرو رفت و روز بروز رعب
و هراس از خاقان سلیمان شان در دلش زیاده تر میشد چون خبر رسیدن رایات فیروز آیات

بحد و مشهد مقدس مسموع گشت اصلا با خود قرار مقابله و مقاتله با آن حضرت نتوانست داد جانوقا
میرزا را از قوم خود در قلعه هرات گذاشته خود بجانب مرو شاهیجان در حرکت آمد جانوقا میرزا
نیز تاب توقف نیاورده متعاقب بمرو رفت خاقان سلیمان شان مبتهج و مسرور با دلی آسوده و
خاطری از توزع دور بمشهد مقدس معلی درآمده جبههٔ نیاز بر آستان ملایک آشیان سلطان احسان
نهاده بلوازم دعا و زیارت پرداختند و سادات و مجاوران آن عتبهٔ کعبه مرتبه را
بنوازشات ارجمند محظوظ گردانیدند و از روح مقدس آن سلطان سریر ولایت و امامت
استمداد همت کرده متعاقب شاهی بیک خان روی توجه بمرو نهادند غازیان عظام که منقلای
لشکر فیروزی اثر بودند بجایگاه مرو رسیدند جانوقا میرزا با جمعی کثیر از بهادران نامی اوزبک
بمقاتلهٔ ایشان درآمده در ظاهر آباد مرو بین الفریقین محاربهٔ صعب اتفاق افتاد با وجود آنکه
دانه محمد سردار لشکر قزلباش در آن حرب بشهادت رسید جانوقا میرزا شکست عظیم خورده
روی بهزیمت نهادند و لشکر قزلباش تا پای قلعه اوزبکان را دوانیده جمعی کثیر از طبقهٔ اوزبک
بر خاک هلاک افتادند مقارن این حال چتر همایون فال خاقان بیهمال سایهٔ وصول بر ظاهر مرو
انداخته در برابر قلعه سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه برافراختند شاهی بیک خان بیشتر از
خوفناک گشته در قلعه مرو متحصن گردیده در ضبط شهر و قلعه شرایط مبالغه بجای آورد و کسان بماوراءالنهر
فرستاده باحضار سلطانان و طوایف اوزبک فرمان داده بین الجانبین همه روزه در پای قلعه محاربات
وقوع یافته از طرفین جمعی کثیر نابود گشتند چون چند روز بدین منوال گذشت و صورت فتحی نقش
نبست خاقان سلیمان شان که همیشه صف آرایی و جنگ رو برو را با دشمن دوست تر از جنگ قلعه میداشتند

خواستند که بحسن تدبیر شاهی‌بیک خان را که چون روباه از صولت شیر در سوراخ خزیده بود بیرون کشند طبل
ارتحال کوفته از پای قلعه کوچ کردند و بمحمد خان مکتوبی نوشته فرستادند که تو با ما وعده ملاقات در عراق
و آذربایجان کرده بودی بآن وفا ننمودی و ما بوعده خود وفا نموده بخراسان آمدیم مع هذا در اینجا
هم بمقابله ما در نیامدی الحال بعضی قضایا در آذربایجان روی داده که بازگشتن ما لازم شده بنابر آن کوچ
کرده میرویم هرگاه ایشان اماده پیکار گردند و تقدیر الهی شده باشد ملاقات است و چون شاهی‌بیک خان
ارتحال خاقان سلیمان شان را بر عجز و زبونی حمل کرده خواست که فی الجمله آبی بر روی کار آرد و اندکی از
عار فرار و تحصن جستن از صولت سپاه قزلباش خود را خلاصی بخشد عزم تعاقب جزم کرده با سواری سی
هزار کس از جنود اوزبک و امرا و سرداران نامی که در آن وقت در ملازمتش حاضر بودند از قلعه بیرون
آمدند امیرخان موصلو که حسب الفرمان قضا جریان با سیصد کس یزاقه لشکر بود از مشاهده ورود جنود اوزبک
بر طبق اشاره همایون فرار نموده بموکب ظفرقرین پیوست از فرار امیرخان محمد خان بکمال اضطرار در لشکر
قزلباش تصور نموده در تعاقب دلیرتر گردید خاقان سلیمان شان چون از آمدن او خبر یافت
چندان صبر نمود که او از جوی آبی که در سه فرسخی شهر است گذشت جمعی را بتخریب پل آن جوی
مامور فرموده عطف عنان کرده با هفده هزار کس که در رکاب نصرت انتسابش بودند در محمود
آباد مرو در برابر جنود اوزبک صف سپاه آراست شاهی‌بیک خان ناچار دل بمحاربه نهاده روی
بمعرکه کارزار آورد و از طرفین بهادران اوزبک و دلیران لشکر قزلباش در هم آویختند
چنان کارزاری وقوع یافت شعر بنیروی اقبال شاه جهان ٭ نگونسار شد رایت اوزبکان
زخون یلان گشت گلگون زمین ٭ فلک خواند آیات فتح مبین ٭ جانوقا مرا و قنبر بی و اکثر امرای

اوزبکیه بشومی و رای معرکه کشته شدند شاهی‌بیک خان با جمعی از منهزمان جنود اوزبکیه سراسیمه وارد بر محوطه
که راه بیرون شد نداشت جا بنده در سیاه آبی بر زبر یکدیگر می افتادند و بصد حسرت و خواری جان بسختی
میدادند جسد شاهی‌بیک خان را یکی از غازیان بوزچلو عزیز آقا نام مشهور به آدی بهادر از زیر چندین
کشته بیرون آورده سرش را که از غایت غرور و نخوت سر بهیچ سروری را قابل افسر نمی دانست
از بدن جدا کرده در سایه علم اژدها پیکر برسم سمند جهان پیما انداختند خاقان سلیمان شان
سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده هر عضوی از اعضای او را بولایتی فرستادند و سر او را
پوست کنده پر کاه کرده بسلطان بایزید بن سلطان محمود غازی پادشاه روم فرستادند
و استخوان کاسه سر را بطلا گرفته بقول مؤلف احسن التاریخ قدح مثال در بزم حریفان باده نشاط
در گردش بود و این بیت مناسب حال اوست بیت آصفی کاسه سر شد قدح از گردش دوران مرا
وار داین دیر خراب آباد سرگردان مرا ٭ خواجه کمال الدین محمد ساغرچی مشهور را وزیر شاهی‌بیک خان
بود که از قلعه مرو آمده در دوستی گران کاسه سر زراندود در شهریار کامکار بدست گرفته جرعه مثال
از آن باده عشرت و دوستکامی می نوشیدند خواجه محمد را بر آن مظهر اقبال در صف گرفتاران
ایستاده بود خاقان سلیمان شان با او خطاب کرد که خواجه این کاسه سر را می شناسی
پادشاه لت گفت سبحان الله چه صاحب دولتی بوده که هنوز دولت دگر باو باقیست که با
این حال بر روی دست چون تو صاحب اقبالیست که دمبدم از آن باده نشاط می نوشند این نکته
موجب انبساط خاطر اشرف گشته خواجه را منظور نظر التفات گردانیده بوزارت خراسان
معزز و سربلند گردانید آقا رستم روزافزون که بتغلب بر ولایت مازندران استیلا یافته بود

نسبت بملازمان سدهٔ اقبال شاهی خلاف ورزیده بمیدهٔ شکیفت که دست منت و دامان شاه بیک خان
درین وقت خاقان سلیمان شان یکدست او را بریده بیکی از یساولان بهرام صولت داده فرستادند
که بمازندران برده در دامن اقا رستم انداز و بگوید که دست تو بدامان او نرسید حالا او دست
بدامان تو زده و آن یساول وقتی که اقا رستم با سرداران طبرستان مجلس عالی داشت با خشم
درآمده بیخوف و هراس بخدمت مرجوعه قیام نموده فی الفور بازگشت هیچ آفریده را مجال دم زدن نشد
آقا رستم از خوف آن پیغام سراسر تهدید زهره اش آب شده دلش از واهمه و بیم قصور یافت
روز بروز ضعف بر بدنش مستولی گشته بعالم عقبی شتافت القصه بعد از وقوع این فتح مبین فتحنامها
باطراف و جوانب ممالک فرستاده در تمامت ولایت خراسان خطبه و سکه بالقاب مطهر
ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم الملک الاکبر و نام نامی همایون آرایش یافته تا کنار آب جیحون
در تحت تصرف امرای قزلباش قرار گرفته شعار مذهب هدایت آثار امامیه در تمامت ولایت
خراسان شیوع یافت و رایات منصوره بدار السلطنه هراه رسیده تختگاه خاقان منصور از فر
وجود آن زیبندهٔ تاج و سریر رفعت آسمانی یافت و تاریخ این سانحه غریبه فتح شاه دین پناه است
آن زمستان بلدهٔ فاخره هراة محل نزول و قشلاق آن کامل الصفات بود و ولات و حکام
اطراف بآستان اقبال آشیان شتافته زبان بتهنیت و مبارکباد فتح خراسان میگشادند
از انجمله سلطان اویس میرزا مشهور بخان میرزا ابن سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابوسعید کورکان
از بدخشان بپایه سریر سلطنت نشان آمده منظور نظر خاص و انیس بزم اختصاص گردیده و نشان
ایالت حصار شادمان و بدخشان گرفته مقضی المرام بازگشت و همچنین محمد بابر میرزا ابن عمر شیخ

ابن سلطان ابوسعید کورکان از کابل ایلچیان سخندان فرستاده اظهار اخلاص نموده و در اول بهار
رایات کشورگشای بعزم تسخیر ماوراء النهر از هراة بیرون آمده چون بمیمنه و فاریاب رسید
سلاطین اوزبکیه و محمد تیمور سلطان که بعد از قتل پدر در سمرقند رایت سلطنت افراخته بود و عبدالله
خان که در بخارا حکومت مینمود و جانی بیک سلطان و سایر سلطانان ماوراء النهر بیکدیگر پیوسته
بکنار آب آمدند و کسان بپایه سریر اعلی فرستاده اظهار اخلاص نموده پیشکشهای لایق ارسال
داشته و تعهد نمودند که اگر عنایت شهریاری انطرف آب را برایشان مسلم دارد مدت العمر
از جادهٔ خدمتکاری قدم بیرون ننهند خاقان سلیمان شان اجابت ملتمس ایشان نموده آهنگ
عراق کرد و ایلچیان از مصر و شام و روم بجهة تهنیت فتح خراسان بپایه سریر اعلی آمدند حکام
مازندران بپایه سریر خلافت مصیر آمده نصف مازندران بمیر عبدالکریم که از اولاد میر بزرگ بود عنایت
شد و نصف دیگر باقا محمد روزافزون شفقت شد و هر یک فراخور حال تفقدات کرده مقضی المرام
روانه شدند و حکام گیلانات و شیخ شاه والی شیروان باج و خراج بر ذمت خود و غاشیه
طاعت گذاری بر دوش گرفتند اما سلاطین اوزبکیه بعهد و پیمان وفا نکرده در زمان غیبت همایون
دست درازیها بحواشی مملکت مینمودند حسب الاستدعای ظهیر السلطنه محمد بابر میرزا حکم همایون عز
صدور یافت که انچه از مملکت ماوراء النهر بسعی خود فتح نماید برو مسلم باشد و او از کابل عزیمت
ملک موروث نموده و بدخشان خان میرزا را مصحوب خویش گردانیده متوجه حصار شادمان شد
حمید سلطان و مهدی سلطان اوزبک که حکومت ولایت شادمان می نمودند بمحاربه لشکر
جغتای شتافته محمد بابر میرزا بر ایشان ظفر یافت و سرداران اوزبک در معرکه کشته شده

ولایت حصار شادمان و بدخشان بر طبق نشان همایون بنجان میرزا تعلق گرفت و حقیقت این حال را
بپایهٔ سریر اعلی عرض نمودند که اگر مددی از جانب همایون برسد امیدست که سایر بلاد ماوراء النهر
مفتوح گردد خاقان سلیمان شان احمد سلطان صوفی اغلی و شاهرخ سلطان افشار را با جمعی از دلیران
معرکهٔ کارزار بمدد و کومک ایشان مامور فرمودند و محمد بابر میرزا با امراء عظام ملحق شده متوجه سمرقند
شدند چون سلاطین اوزبک از آمدن بابر میرزا و موافقت جنود قزلباش خبر یافتند مرکز دولت را
خالی گذاشته بجانب ترکستان رفتند و بابر میرزا در بلدهٔ سمرقند و تختگاه اجداد و فیروزمند پای بر مسند
جهانبانی نهاده دران بلدهٔ فاخرهٔ فردوس مانند خطبهٔ اثنی عشر بنام نامی آن حضرت خواندند و امرای
قزلباش را رخصت انصراف داده پیشکشهای لایقه بخدمت اشرف فرستاد اما بعد از رفتن امرا
دیگربار سلاطین اوزبک با حشری انبوه و لشکری کوه شکوه بماوراء النهر آمدند و بابر میرزا با
اندک مردمی که داشت بمقابلهٔ اعدا اشتافته صف قتال آراست و فیما بین حربی عظیم بوقوع پیوست
و بسیاری از ملازمان جناب بابری دران معرکه بقتل آمده منهزم گردیدند و بابر میرزا در ماوراء النهر
مجال اقامت نیافته بحصار شادمان آمد و سلاطین اوزبک متعاقب او بحصار آمدند بابر میرزا در قلعه
متحصن شده کس به بلخ نزد بیرام خان قرامانلو فرستاده استمداد و مدد نمود و بیرام خان جمعی از جنود
قزلباش بامداد او فرستاد اوزبکیه چون از وصول لشکر قزلباش اطلاع یافتند دست از محاصره
باز داشته بماوراء النهر مراجعت کردند و حقیقت این حال و طغیان اوزبک بعرض عاکفان سدهٔ جاه و جلال
رسیده امیر نجم ثانی که بوکالت دیوان اعلی سرافراز بود و عظمت کامرانی و بزرگی و اعتبار و اقتدار
او در درگاه بین الجمهور مشهورست و شمهٔ از آن در حبیب السیر مسطور با انتظام مهمات خراسان و دفع

شر اوزبکان مامور گردیده با جمعی از امرا و سرداران روانهٔ خراسان شد چون بحدود بلخ رسید بی
امر و اشارهٔ همایون کمر تسخیر ماوراء النهر بسته باتفاق حسین بیگ لله حاکم هراة و امراء عظام خراسان و بیرام خان
حاکم بلخ از آب عبور نمود و از طرف حصار شادمان محمد بابر میرزا رسیده بسپاه قزلباش ملحق شد اول
قلعهٔ خزار و بعد از ان قلعهٔ قرشی را فتح نمودند امیر نجم در قرشی حکم قتل عام کرد و شیخم میرزا اوزبک با قریب
پانزده هزار کس از سپاهی و رعیت بقتل آمدند میرزا بابر التماس خون جمعی از اهل قرشی که از قبایل جغتای بودند
نمود و درجهٔ قبول نیافت بدین جهة بین الجانبین غبار نقاری ارتفاع یافت امیر محمد یوسف صدر نیز درخواست
خون جمعی از سادات که بمسجد جامع پناه برده بودند نمود و درجهٔ قبول نیافت جمعی کثیر از سادات بقتل آمدند
و این معنی بر امیر نجم مبارک نیامد و بعد از ان بتسخیر قلعهٔ غجدوان که محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان
اقامت داشتند آمده چهار ماه آن قلعه را محاصره نموده ماکولات در اردوی قزلباش روی بنقصان
آورده سپاهیان بجهة آذوقه و علیق الدواب تنقص میکشیدند عبدالله خان و جانی بیگ سلطان در بخارا
بودند چون از عسرت احوال قزلباش خبر یافتند با لشکر آراسته بر سر امیر نجم آمدند محمد تیمور سلطان
نیز از قلعه بدیشان پیوست در روز یکشنبه سیوم ماه رمضان بظاهر غجدوان رسیده فیما بین محاربهٔ
عظیم وقوع یافت دران معرکه تیری جان فرسای بیرام خان قرامانلو که جرچی قزلباش بود رسیده از اسب
در افتاد و این معنی سبب انهزام جرچیان و دلیری اوزبکان گشته جنود اوزبکیه یکبار هجوم آوردند امرا
قزلباش متلاشی گشته قول بهم برآمد محمد بابر میرزا پهلو از محاربه خالی کرده با لشکر خود راه حصار پیش گرفت
امرا قزلباش که از نخوت و بزرگی امیر نجم بتنگ آمده بودند در محافظت او سعی ننمودند او در معرکه
بدست درآمده بقتل رسید بعضی از امرا و اعیان خراسان راه فرار پیموده از گذار کرکی عبور نموده

بخراسان آمدند واین واقعه در شهور سنه ۹۱۸ ثمان عشر وتسعمایه روی داد وبعد از آنکه سلاطین اوزبکیه را با شاه
فتح وظفر عقد مواصلت دست داد وبعزم تسخیر خراسان از آب عبور کرده چندگاه ساحت ملک خراسان
لگدکوب اوزبکان بود وچون این اخبار در قشلاق قم بعرض عاکفان سدهٔ آسمان مقدار رسید دیگر باره
یورش خراسان تصمیم داده عنان عزیمت بدان صوب معطوف داشتند وچون کالپوش محل نزول
لشکر بحر جوش دریا خروش گردید از امرا وافواج از جنود ظفر ورود بجانب طوس فرستادند سلاطین
اوزبک از آوازه وصول موکب ظفر قرین شاهی تزلزل تمام یافته پای اقامتشان سست گردید عنان
بصوب مراجعت انعطاف داده بماوراء النهر رفتند ومرة بعد اخری آن ممالک در تصرف دولت اولیای
ارجمند سعادت مند شاهی قرار گرفت خاقان سلیمان شان چندگاه در خراسان اقامت
فرموده بعضی امرا را که در محاربهٔ اوزبکیه مداهنه وسستی کرده بودند وخصوص ده ده بیگ حاکم مرو را
معجر پوشانیده تنبیه بلیغ فرمودند جمعی فتنه انگیزان که در زمان غیبت موکب همایون شعار
دولتخواهی اوزبک ظاهر ساخته مردم شیعه مذهب اثنی عشر مضرت وآزار رسانیده بودند باتش
قهر قهرمان زمان سوخته ساحت آن ولایت را از خس وخاشاک معاندان پاک کردند وحکومت
هراة وزمام مهام خراسان را بکف کفایت زینل خان شاملو نهاده مراجعت فرمودند محاربهٔ
خاقان سلیمان شان با سلطان روم در چالدران در شهور سنه ۹۲۰ عشرین وتسعمایه که خاقان سلیمان
شان در ییلاقات همدان ومنزهات آن ولایت دلگشای عیش پیرا بودند خبر آمدن سلطان سلیم
خواندکار روم شایع شد بیان این واقعه بر سبیل اجمال آنست که سلطان بایزید که در هنگام خروج
خاقان سلیمان شان فرمان روای ممالک روم بود با آن حضرت اظهار محبت ودوستی نموده همواره

لوازم خصوصیت واتحاد بجای آورده فیما بین طریقه وداد مسلوک بود واو در شهور سنه سبع عشر وتسعمایه
باتفاق معارف لشکر خصوص طایفه ینکیچری از سلطنت معزول گشته سلطان سلیم را پادشاه کردند
واو از این غصه بیمار گشته در شهور سنه ثمان عشر وتسعمایه بعالم بقا پیوست وولد امجدش سلیم سریر
آرای تخت ودیهیم گشت از نبایر سلطان بایزید بن سلطانمراد بن سلطان احمد بن سلطان بایزید
که پدرش در اناطولی خطبه بنام خود خوانده بود وامرا ووزرا الجیلاور ابا ستنبول طلبیده بقتل
آورده لشکر بر سر پسرش فرستادند واو از لشکریان عم خود سلطان سلیم منهزم گشته [illegible]
اشرف آمده در اردوی همایون که در صفهان بود فوت شد سلطان سلیم بگمان تقویت
سلطان مراد وجهت آنکه نورعلی خلیفه روملو حاکم آذربایجان باتفاق سلطان مراد مذکور با رومیان
جنگ کرده بود وسنان پاشا را با جمعی کثیر بقتل آورده بودند با آنحضرت سالک طریق عداوت
خصومت آغاز نهاد وقلعه کماخ وبعضی قلاع دیار بکر را نیز با دعای این که بعلاء الدوله ذو القدر
تعلق گرفته بود مادهٔ کلفت ساخته رفته رفته بجهات مختلف فیما بین اسباب وحشت آماده
گردید ودر سنه مذکوره با لشکر پرخاش جوی زیاده از چند وچون روی توجه باذربایجان نهاد
ونامه بخاقان سلیمان شان نوشته از آمدن خود اعلام نمود وآن حضرت در ییلاقات همدان
بی آنکه خیال محاربه ونزاع رومیان در خاطر انور داشته باشد از آمدن بی هنگام او آگاه گشته
از غایت حمیت بی تقیید بجمعیت عساکر منصوره ممالک ایران نشده با معدودی که در ظل لوای فلک
فرسا حاضر بودند بمقاتله اعدا اشتافته در اوایل شهر رجب سنه مذکوره در صحرای چالدران
از اعمال خوی با بیست هزار کس در برابر لشکر نامحصور صف قتال آراست ورومیه چنانچه شیوه

وشعار ایشانست پس پیش خود را بعراده و زنجیر حصار ساخته و دوازده هزار ینکیچری تفنگ انداز را در درون
عراده با فروختن آتش بکار مامور گردانیده و آن قلعهٔ آتشین را حصار خود ساخته قلب و جناحین آراست
و ازین طرف خاقان سلیمان شان خان محمد استاجلو را که از دیاربکر با قشون آراسته آمده بود چرخچی
لشکر ظفر قرین گردانیده بودند سارو پیره قورچی باشی استاجلو رفیق او شد و از امرای عظام دورمیش
خان شاملو را و نور علی خلیفهٔ روملو و خلفا بیگ و چایان سلطان و حسین بیگ لله و خلیل سلطان ذوالقدر را
در دست راست و جمعی را در دست چپ قرار داده قبهٔ قول همایون بفر وجود آن حضرت آرایش
یافت سید محمد کمونه که در سلک امرا منتظم بود و میر عبدالباقی وزیر و میر سید شریف صدر
با آن حضرت در قلب بودند دلاوران طرفین پای جلادت پیش نهاده آتش حرب مشتعل گردید
بالقوج اوغلی که از دلاوران نامی رومیه و از شجعان روزگار و از جملهٔ چرخچیان رومیه بود همیشه
در میان عظمای رومیه خودستایی کرده میگفت که در میانهٔ سپاه حریف محاربهٔ من جز شاه نخواهد بود
و در اثنای گیرودار آن مخذول بدکردار کمر محاربهٔ خاقان سلیمان شان بسته از صف سپاه بمقابلهٔ
قلب همایون شتافته آن حضرت را بمبارزت خواند هر چند آن خون گرفتهٔ مخذول العاقبه قابل
آن نبود که چنان پادشاه عالیجاه بمبارزت او التفات نماید اما آن حضرت از وفور غیرت
بی رضای امرای دولتخواه و امداد سپاه اسب جلادت بمبارزت او تاخته و شمشیر ذوالفقار
آثار حیدری آخته چنان پرخشم و کین بآن بی عاقبت حمله نمود که از صولت و سطوت پادشاهانه بیخود
گشته مجال حرکت نیافت و آن شیر بیشهٔ پردلی بزور بازوی حیدری چنان ضربتی باو زد که سرش را
با یکدست و دوش و درع و خفتان فولادی از یکدیگر شکافته پاره پاره از جثهٔ خبیثه اش بیکطرف انداخت

غریو از هر دو لشکر برآمده کروبیان عالم بالا بآن دست و بازو آفرین خوان شدند القصه دلیران
هر دو گروه با یکدیگر آویخته از کثرت گرد و غبار روی هوا تیره و تار گشت خاقان سلیمان شان
دران معرکهٔ هولناک بنفس نفیس مباشر حرب گشته کارزاری کرد که ناسخ داستان سام و اسفندیار
بود و میان رومیه مشهور است که دران مصاف شاه عالیجاه دو مرتبه سمند سعادتمند تا کنار عراده
و زنجیر راند زنجیر عراده را از یکدیگر شکافتند و چون دلاوران سپاه قزلباش بعراده نزدیک
شدند ینکیچریان و توپچیان بافروختن آتش بکار مشغول شدند از بسیاری دود توپ و ضربزن و تفنگ
عالم روشن تیره گشت بسیاری از بیباکان لشکر قزلباش که بی وهم و هراس خود را دران
دریای آتش زده بودند از آسیب تفنگ ناچیز گشته خرمن حیوة ایشان سوخته گردید خان محمد استاجلو
که چرخچی بود توپی خورده با گروهی از طایفهٔ استاجلو دران معرکه راه عدم پیمودند بر رومیان معلوم گشته
بود که قول همایون از وجود پادشاه عالم پناه خالیست بانطرف هجوم آورده از اشتعال
نایره بکار انداختن ضربزن و توپ شعار قول بهم برآمد سید محمد کمونه و میر عبدالباقی
و میر سید شریف در قول درجهٔ شهادت یافتند از امرای عظام سارو پیره قورچی باشی استاجلو
و حسین بیگ لله شاملو نیز درین جنگ کشته شدند و سلطانعلی میرزا افشار نیز بدست رومیه
گرفتار گردیده بود و رومیان او را بتصور خاقان سلیمان شان کرده نزد سلطان سلیم بردند
او نام خود گفته در همانجا بقتل رسید چون حضرت خاقان سلیمان شان کثرت اعدا و بهم برآمدگی
لشکر مشاهده نمود بالضروره عنان از معرکه برتافت اسب خاقان سلیمان شان بسیاه [illegible]
فرو رفت خضر آقا استاجلو بارگی خود را کشیده آن حضرت سوار شده و خود بقتل رسید القصه

آن حضرت با جمعی از مخصوصان بیرون آمدند و از الخابد رجزین آمده عساکر منصوره را جمع نمودند که بار دیگر
از روی اقتدار و استظهار بمحاربه عساکر رومیان کمر بندند و سلطان سلیم بجهة افتخار رومیان تاب
نابلده بتبریز آمد اما زیاده از شش روز مجال اقامت نیافته از شدت محاربه قزلباش و تهور و دلیری
خاقان سلیمان شان اندیشه نموده از آن جرأت و جسارت که بظهور آورده بود پشیمان گردید و حدیث
العود احمد بر زبان آورده راه دیار خویش در پیش گرفته آنچه در السنه و افواه معلوم شده قتیلان
معرکه چالدران بسیار زند اما حسن بیک مورخ نوشته که بقول اصح درین جنگ پنجهزار کس بقتل آمدند
سه هزار رومی و دو هزار قزلباش و زیاده ازین نبوده خاقان سلیمان شان بدار الملک آذربایجان
خرامیده بجبر اختلالی که از ورود لشکر روم دران مرز و بوم واقع شده بود پرداخته همواره در اندیشه
تدارک آن قضیه بودند و سلطان سلیم متنازع فیه دیار بکر و کماخ را متصرف شده دیگر مخاصمتی از او بظهور
نرسید همانا حکمت بالغه الهی اقتضای آن کرده بود که آن حضرت را از اصابت عین الکمال جهانیان
چشم زخمی رسد که اگر درین معرکه نیز آن حضرت ظفر یافتی بیم آن بود که ارادت و اعتقاد ساده
لوحان طوایف قزلباش در شان آن حضرت بحدی انجامیدی که پای اعتقاد شان از مسلک مستقیم
دین و ایمان لغزیده گمانهای غلط بردندی القصه بعد از وقوع واقعه چالدران حکومت دیار بکر را
بقراخان برادر خان محمد استاجلو تفویض فرمودند و بدان صوب فرستادند و او در ماردین قرار
گرفته بود اهالی شهر آمد که بقرا احمدیه شهرت دارند بیوفایی کرده رومیان را آورده شهر را بدیشان دادند
قراخان از ماردین متوجه دفع این حادثه شده رومیان پنجهزار کس بمقابله او فرستادند و او با ایشان
جنگ کرده غالب آمد چنانچه اکثر رومیه بقتل رسیدند و چون نظام شهر رسید مردم شهر را بارو و هیمه

متفق یافت از تسخیر حصار بایکس گشته مملکت در تصرف او و شهر در تصرف رومیه بود و در اثنی عشرین
و تسعمایه که سال دویم حکومت او بود رومیه با بیست هزار پیاده و سوار متوجه بکار او شدند و او
باتفاق قورمیش سلطان قاجار کمر بکار ایشان بسته در النک قورق ماردین بین الفریقین
محاربه اتفاق افتاد و قراخان با آن جیش موفور غالب آمده در هنگام تعاقب از قضای آسمانی
گلوله تفنگی بر او خورده از اسب غلطید و درگذشت قزلباشیه از ینحال از هم پاشیده رومیه
بعد از شکست فاحش و مغلوبیت غالب آمدند و از خواندکار ردیافته دیار بکر را متصرف
شدند و دست تصرف قزلباش از آن ولایت کوتاه شد و چون این اخبار بسمع خاقان
سلیمان نشان رسید جمعی را که بمدد قراخان تعیین نموده بود بعد از خبر کشته شدن او فسخ فرمود
القصه بعد ازین وقایع خاقان سلیمان شان با وجود مشاغل ضروریه ممالک شب و روز در فکر
و اندیشه سپاه آرایی و لشکرکشی دیار روم بودند که در سنه ست و عشرین و تسعمایه سلطان
سلیم بعالم بقا پیوسته پسرش سلطان سلیمان قایم مقام شد و چون از جانب او مخالفتی ظهور
نیافت و علمای اسلام لشکر بدیار اسلام کشیدن جایز ندانستند چون سلطان سلیمان
در بدایت جلوس لشکر بدیار فرنگ و روس کشیده بغزا و جهاد مشغول بود آن حضرت را
نیز بغزو کفار تحریض نمودند بنابر آن خاقان سلیمان شان چند سال بجهة کسب مثوبات غزا عساکر
منصوره را بغزا گرجستان مامور ساخته خود بعیش و حضوری پرداخت رای جهان آرا اقتضای
آن کرد که یکی از شاهزادگان کامکار را بایالت خراسان موسوم گردانیده بآن دیار فرستند
در اول حال شاهزاده جوان بخت کامکار طهماسب میرزا که پسر بزرگتر و آیین جهانداری از ناصیه همایونش

نمایان بود و فرستاده امیرخان موصلو ترکمان لله و رتق و فتق مهمات گشت بعد از چند گاه آن حضرت را
بپایه سریر اعلی آورده سام میرزا را با دورمش خان فرستادند و تا آخر ایام حیات ممالک خراسان
مهبط امن و امان بود و در شهور سنه ۹۲۹ تسع و عشرین و تسعمائه شیخ شاه والی شیروان روی ارادت
و اخلاص باستان اقبال آشیان آورده ما یعرف خود پیشکش کرده خود را از زمره بندگان این
آستان شمرد و صبیه که در حجله عفت دودمان شیروان شاهی پرورش یافته بود در سلک
پردگیان تتق عصمت درآورده بدین نیکو خدمتی ولایت شیروان مجدداً باو مسلم گردید و در
شهور سنه ۹۳۰ ثلثین و تسعمائه چنانچه عادت قدیمه روزگار غدار است هادم اللذات ربقه حیات
آن خسرو عهد و کیقباد زمان تاختن آورده در عالم جوانی و عین لذات نفسانی که سی و هفت سال از دور حیات
زندگانی طی کرده در مرحله سی و هشتم تخت سلطنت و کامرانی را وداع نموده در شفق طای که نام محلی از محال
سراب است بعالم بقا خرامیده در روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا مدفون گردید و طاب مضجعه موافق
تاریخ آمد خسرو دین نیز تاریخ وفات آن سلطان سلطان نشان است و ظل نیز دیگری یافته و بدین
طریق در سلک نظم کشیده **نظم** شاه گردون پناه اسمعیل ٭ آنکه چون مهر در نقاب شده ٭ از جهان رفت و
ظل شدش تاریخ ٭ سایه تاریخ آفتاب شده ٭ از آن حضرت چهار شاهزاده نامدار یادگار ماند و همگی
در صغر سن بودند طهماسب میرزا و بهرام میرزا از صبیه مکرمه یکی از امرای موصلو ترکمان متولد شدند و القاص میرزا
و سام میرزا از خواتین مختلفه در سرای عصمت زاده شده آن حضرت در نظم اشعار طبیعت عالی داشته اما
بشعر ترکی بیشتر رغبت میفرمود و تخلص خطایی میکردند بجهة آنکه سلطان سلیم معاصر بود مولانا امیدی این مطلع را
گرده **شعر** قضا در کارگاه کبریایی ٭ فکنده طرح اسلیمی خطایی ٭ **ذکر احوال خجسته مآل حضرت شاه غفران پناه**

جنت مکان ابوالبقا شاه طهماسب علیه الرحمة و الغفران از جمله شاهزادگان عالیشان شاه جمجاه جنت
مکان اعز و ارشد اولاد و الائق و شایسته تخت فیروز بخت کسری و کیقباد بود و ولادت فرخنده
آن حضرت روز چهارشنبه بیست و ششم ذی حجة الحرام سنه تسع و عشر و تسعمائه در قریه شهاباد از اعمال
صفاهان روی داد و در پیشانی بساط آگاهی تولد آن حضرت را در محل موسوم شاه آباد مبارک
و میمون دانسته بپادشاهی و جهانداریش فال گرفتند و اسطرلاب دانان دقیقه شناس از زایچه
طالع فرخنده مطالعش استدلال نمودند که عنقریب وجود شریفش زینت افزای اورنگ خسروی
و آفتاب دولتش عالم افروز خواهد بود و از الهامات غیبی آفتاب عالم افروز تاریخ آن مولد کرامت
و در زمان خاقان سلیمان شان در صغر سن سلطنت ملک خراسان از سایر اخوان امتیاز
یافته در بلده فاخره هراة نشو و نما یافت و بعد از آنکه امیرخان موصلو لله آن حضرت اطوار ناپسندیده
بظهور آمد از حکومت معزول گردید آن حضرت را بپایه سریر اعلی طلب فرمودند و در خدمت
والد بزرگوار معزز و گرامی بود و در بدایت حال آثار سلطنت و پادشاهی از اطوار همایونش لایح
و پیدا و انوار ظل اللهی از ناصیه میمونش لامع و هویدا بود و بعد از واقعه نازله خاقان فردوس مکان
قامت با استقامتش بطراز کسوت سلطنت و شاهنشاهی آراسته گشته در سن یازده سالگی
بحکم ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها مسند نشین اورنگ شاهی و سریر آرای تخت
پادشاهی گردید جلوس همایونش روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب بیچی ئیل موافق ثلثین و
تسعمائه اتفاق افتاد و بجای پدر بزرگوار قرار گرفت از الهامات غیبی جای پدر گرفتی موافق
تاریخ افتاد **نظم** طهماسب شاه عالم که نصرت الهی ٭ جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفتی

جای پدر گرفتی گردی جهان مسخّر ٭ تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی ٭ چون از غایت اخلاص و حسن اعتقاد
بحضرت شاه ولایت پناه محرم اسرار لی مع الله خود را بندهٔ شاه ولایت می‌نامید از اتفاقات حسنه
بندهٔ شاه ولایت طهماسب تاریخ اولین سال جلوس همایون شده خاتم فرمان واجب الاذعانش
برین نقش مختتم گردید بیت شرف بندگی شاه نجف ٭ یافته چون ز بدایت طهماسب ٭ نقش
مهر گشته تاریخ جلوس ٭ بندهٔ شاه ولایت طهماسب ٭ و آن حضرت پادشاهی بود دیندار شریعت
پرور و شهریار معدلت سرای دادگستر مؤید بتأییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی دانشش
دانش رموز خود پروران روزگار خلاصهٔ نتایج هشت چهار در حکمت و دانش از ارسطو و اسکندر
پیش بود در این جهانداری از جم و کسری و رشش در اوایل ایام سلطنت و فرمان روایی آن حضرت
امور دولت از چند جهت اختلال پذیرفته بود و اعادی مخذول العاقبه که از روی چنین روزی بودند
شرقا و غربا طمع در ملک ایران که خلاصهٔ معمورهٔ جهان و تختگاه کیانست نموده آغاز فتنه کردند میانه
امرا و ارکان دولت بجهة امر وکالت و تعصب اویماقیت منازعه پدید آمده منجر بقتال و جدال گردید
و هرچند گاه یکی از اعاظم امرا درگاه و ریش سفیدان دولتخواه متکفل امر وکالت و صاحب اختیار
امور دولت بودند و آن حضرت در اوایل حال مدتی بجهة حداثت سن درین امور تغافل ورزیده گاهی
تماشای و گاهی بفطرت عالی و تعلیم خرد علت طبیعت داده عیار جوهر اخلاص ارباب عقیدت و وفا
میگرفتند و ایام وجود شریف خود را از شر دولت طلبان ناقص عیار صیانت مینمودند و بنیروی اقبال
و همنونی بخت با وجود کثرت اعادی و قلت انصار رسم حفظ حال فرخنده مآل و سیم حراست دولت
بی زوال میکردند و چون نهال طوبی مثال اقبالش در چمن دولت و کامرانی بالا کشید و بدرجهٔ رشد

و تمیز رسید بتأییدات الهی و متانت رای صایب و وفور دانش و عقل کامل امرای صاحب داعیه و سرکشان
خود رای را بحسن تدبیر از میانه برداشته بنفس نفیس متکفل مهام سلطنت و فرماندهی گردیده و دشمنان
دولت که در کمین مملکت بودند از شعشعهٔ لوای تیغ آبدارش پا برگشته غنچهٔ مرادش در چمن همیشه
بهار کامکاری شکفتن آغاز نهاد و اعلام جهانداریش ارتفاع آسمانی یافته شقهٔ لوای جهان
گشایش سر بفلک افراخت از عهدهٔ امر خطیر سلطنت و فرمانروایی کما ینبغی بیرون آمده بنوعی
تمکن و استقلال یافت که هیچ آفریده را از فرمان واجب الاذعانش مجال تخلف نبود و اوصاف
پسندیدهٔ آن برگزیدهٔ الهی از حیز احصی بیرونست و تحریر شمه‌ای از آن از قدرت قلم و بیان کاتبان
دارالانشاء امکان افزون تفصیل وقایع زمان دولت ارجمند سعادت پیوند و بیان محاربات
و تسخیر ممالک و بلاد و دیگر حوادث عظمی که در زمان فرخنده نشانش بظهور آمده بنوعیست که حسن بیگ
مورخ در کتابی که در زمان آن حضرت تألیف نموده و باحسن التواریخ موسوم ساخته مرقوم کلک بیان
گردانیده و ذرهٔ حقیر را قابلیت تحریر آن نیست نظم چه شایستهٔ محفل شاهی ٭ که در وصف قدر
در مانم ٭ چه نویسم ثنای ذاتش را ٭ که یکی از هزار نتوانم ٭ و چون سویدای خاطر تسوید وقایع زمان
دولت ابد پیوند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است و عذر واضح رفع اطالت و اطناب بنابر
آنکه این نسخهٔ عالم آرا از شرح حالات آن شهریار جهان پناه بالکلیه خالی نبوده باشد کمیت
خامهٔ عباسی رقم بقدر الطاقه در مضمار سخن پیرایی تکاپوی مینماید القصه چون جلوس همایون
آن مرکز دایرهٔ جاه و جلال بفرخی و فرخندگی وقوع یافت سریر فرمان روایی بذات ملک
صفاتش آراستگی پذیرفت زمام امر وکالت بقبضهٔ اقتدار دیو سلطان روملو که از بلخ آمده

بود بعد از فوت چاپان سلطان استاجلو که امیر الامرا شده بود درآمده مصطفی سلطان مشهور بکوپک سلطان
برادر چاپان سلطان امیر الامرا شد چون یکسال گذشت کوپک سلطان که معظم امرای درگاه
و سر من سپاه بود در باب وکالت و قطع و فصل مهام سلطنت با او بکفش درآمده فیمابین
نقار خاطری بهم رسید درین اثنا خبر آمدن کوچم خان و عبید خان بخراسان در اردو شایع
گشته دیو سلطان بمصلحت وقت بر وفق رضای کوپک خان وکالت با او گذاشته رفتن خراسان
و دفع فتنه اوزبکان را بهانه کرده روانه آن صوب شد فرامین مطاعه بامرا عظام فارس و عراق
صادر نمود که بر سر دیو سلطان جمعیت نموده بدفع خصمان پردازند و او در ییلاق لار اقامت
نموده در اندک روزی امرای نامدار ایسناجه سلطان تکلو حاکم اصفهان و قراچه سلطان تکلو حاکم
همدان و علی سلطان حاکم شیراز و غیرهم با جنود بیشمار بر سر او جمع شدند و او همگی عظمای
لشکر را بدانه مردمی و احسان و هدایا و تکلفات پیش از پیش با خود رام گردانیده در انتزاع
منصب وکالت از کوپک سلطان از ایشان استعانت جسته عهد و پیمان گرفت و چون مهم خراسان بنیروی
اقبال و امداد جنود آسمانی کفایت شده بود دیو سلطان با غلبه و ازدحام تمام باردوی خسرو گردون
اعلام روانه شد و هرچند امرا و اعیان استاجلو خصوص قارنجه سلطان و کوپک سلطان را بدفع خصمان
و افروختن آتش جنگ بمصال التحریص نمودند قبول نکرد و گفت حیف باشد که میانه دو لشکر جرار که ملازم
یکدرگاه و از محبان حضرت شاه باشند بجهة امور مستعار دنیا نزاع و قتال واقع شود رضاجوی خاطر
دیو سلطان گشته از تبریز تا ترکمان کندی باستقبال او آمده با یکدیگر دوستانه ملاقات کردند
و باتفاق روانه درگاه معلی گشته و چند ذات تربت بسجده شهریار کامکار نامدار کامیاب مشرف شدند

و امر وکالت را بدیو سلطان گذاشت دیو سلطان و قارنجه سلطان خندکس را که ماده فساد میدانستند بقتل
آورده و کوپک سلطان را با تمامی ایل و اویماق استاجلو بغزای گرجستان فرستاده از درخانه دور انداختند
و بدین اکتفا نکرده در غیبت ایشان بجهة رضای امرای تکلو قطع تیولات ایشان کرده در مقام [illegible]
درآمده و الحق این معنی لایق دولتمندی و درویش عقیدی نبود و باعث آن شد که از انطرف نیز در نفاق
و شقاق گشوده ابواب اتفاق و وفاق مسدود گردانند و در سنه اثنی و ثلثین و تسعمائه با خیل و سپاه بسلطانیه
آمده و در آنجا سایر امرا و اعیان استاجلو خصوص منتشا سلطان و قازوق سلطان و قلیج خان و قوم محمد خان
و غیرهم بر سر او جمع شده کمر محاربه دیو سلطان و اتباع او بستند و ازینطرف دیو سلطان و چوهه
سلطان با سایر امرا و قورچیان عظام و ملازمان درگاه که در پایه سریر سپهر اشتباه بودند در موکب همایون
نواب سپهجاه متوجه دفع آن طایفه شدند دیو سلطان و چوهه سلطان سخن از صلح و صلاح گفته قاسم خلیفه
ورساق را فرستادند که ایشان را نصیحت نموده از مقابله جمعی که در سایه چتر فلک فرسای شاه جمجاه
باشند منع نماید و او در تسکین نایره فتنه و اطفاء آتش پیکار سعی بسیار نمود و ایشان اعتبار
بر قول دیو سلطان نکرده چون اراده ازلی بمحاربه ایشان تعلق گرفته بود اثری بر رسالت او مترتب
نشد و از جانبین بتسویه صفوف قتال پرداختند ارباب اخلاص از مشاهده این دو لشکر آراسته
با دل خونین و دیده اشکبار تاسف میخوردند که چرا این دو گروه در رکاب همایون خسرو گردون
شکوه بدفع اعادی قیام نمایند الحاصل میانه ایشان حربی عظیم بوقوع پیوست و امرای
تکلو مغلوب استاجلو شده بران سلطان و قراچه سلطان تکلو کشته شدند و چون کوپک سلطان
و منتشا سلطان بر قول همایون نزدیک شده چشم ایشان بر ماهچه لوای آسمان فرسای و چتر زرنگار

خورشید آسای همایون افتاد دست از کارزار کشیده عنان تاب شدند و امرا و قورچیان عظام شاهی
که در رکاب ظفر انتساب پادشاهی بودند بفرموده دیو سلطان متعاقب ایشان در حرکت آمده
جمعی کثیر از صغیر و کبیر و برنا و پیر بقتل آوردند و استاجلو منکوب و مغلوب با بهر آمده از انجا بگیلان
رفته بمظفر سلطان والی رشت پناه بردند و او هفت هشت هزار پیاده بمدد ایشان فرستاد امرای استاجلو
دیگر باره بعزم نبرد متوجه اردوی همایون شدند و این حرکت پسندیده طبع اشرف نیامده شعله غضب
قیامت نهیب زبانه کشیده بنفس نفیس بر سر ایشان ایلغار کردند دیو سلطان و جوهه سلطان و محمد خان
ذوالقدر اغلی را با جمعی کثیر پیشتر فرستادند چون منقلای سپاه منصور بنجیل و خرزپیل رسید امرای استاجلو
از جنگل گیلان بیرون آمده دیگر بار آتش قتال التهاب یافت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات امرای
شاهی وزیده جمعی کثیر از گیلکان مقتول شده کوپک سلطان و منتشا سلطان و قزاق سلطان
مغلوب و منهزم بمشقت تمام بگیلان رفتند و کوپک سلطان شب و روز درین اندیشه و فکر بسر می‌برد
که آیا بچه طریق انتقام از دیو سلطان و جوهه سلطان کشیده متصدی امر وکالت شود و در شهور سنه
ثمان و ثلثین و تسعمائه دیگر باره از گیلان بیرون آمده متوجه دار الارشاد اردبیل شد و بادنجان
سلطان روملو که مرد نود ساله بود بجهة کبر سن و شیخوخیت خرافت او را دریافته دران وقت
دار اردبیل بود و سه چهار هزار کس از طایفه روملو و چکنی و طالش فراهم آورده بعزم جنگ و جدال استقبال
امرای استاجلو شتافت و در قراوزه فیمابین محاربه بوقوع یافته بادنجان سلطان از ان فوج قلیل
منهزم گشته در اثنای فرار در دست احمد آقا جاوشلو که تواجی کوپک سلطان بود کشته گردید و امرای
استاجلو مظفر و منصور بشهر درآمده بزیارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام صفویه خیفت بالانوار

القدسیه مشرف شده از انجا روانه تبریز گشتند شاه جمجاه جنت بارگاه از آمدن ایشان آگاه گشته
دیو سلطان و جوهه سلطان و محمد خان ذوالقدر را با هشت هزار کس و یکهزار نفر از قورچیان
بدفع ایشان نامزد نمود و کوپک سلطان و رفقا از آمدن دیو سلطان و امرا و قورچیان شاهی
خبر یافته بطرف خوی و سعد رفتند و امرا و قورچیان در شرور بایشان رسیده صف قتال آراستند
و امرای استاجلو با اندک مردمی که داشتند در برابر آن گروه انبوه درآمده فیمابین حربی عظیم درپیوست
و الحق دلیران طایفه استاجلو دران روز کارزاری کردند که روح دستان سام از ایشان آفرین
خوان شد در اثنای طعن و ضرب محمد خان ذوالقدر اغلی با جنود ذوالقدریه پس پشت سپاه استاجلو
درآمده بر ایشان حمله آورد و کوپک سلطان زخم قوی یافته در گذشت و جوهه سلطان با جنود
تکلو از پیش جلو انداختند از کشته شدن کوپک سلطان شکست بر طایفه استاجلو راه یافته
طریق فرار پیش گرفتند منتشا سلطان و قازوق سلطان صف سپاه را شکافته مردانه از ان
معرکه بیرون رفته بمشقت تمام خود را بگیلان رسانیدند ذوالقدریان با انتقام وقایع دیار بکر
که طایفه ذوالقدر مغلوب استاجلو شده کور شاهرخ و پدر او و برادران بقتل آورده بودند
درین معرکه تقصیری نکردند القصه بقیة السیف استاجلو ایامی در گیلان روزگار گذرانیده
در سال دیگر که سنه اربع و ثلاثین و تسعمائه بود دیو سلطان جوهه سلطان کشته شده منصب
وکالت باو قرار گرفت و در شهور سنه ست و ثلاثین و تسعمائه که توقف استاجلو در گیلان
قریب سه سال شده بود رایات ظفر آیات شاهی مرتبه دوم جهة دفع فتنه عبید خان اوزبک
متوجه خراسان بودند بدر خان و مسیب سلطان و قاروق سلطان و قرا خان سلطان

و سایر عیسان استاجلو که در گیلان بودند روی ارادت و اخلاص بدرگاه گردون مناص آورده با تیغ و کفن
بدرگاه شهریار زمین شتافتند و در شرف آباد قزوین بسعادت آستان بوس سرافراز شده نوازش
و استمالت یافتند و ملازم رکاب اقدس گردیدند اگرچه چوهه سلطان در مقام رعایت و تربیت آن طایفه
در نیامد اما خصومت و عناد اظهار نمیکرد و ایشان نیز با او مدارا مینمودند تا چوهه سلطان رضای
خاطر مبارک نمود بظاهر اعمال و افعالش بر وفق رضای اشرف بود و روز بروز اختیار و اقتدارش می
افزود اما طایفه تکلو زیاده روی و خودرایی را از حد اعتدال گذرانیده از اطوار ایشان باطنا
غبار نفار بر خاطر مبارک نشست و در شهور سنه ۹۳۷ که حسین خان شاملو از شیراز آمده درکنار
صفهان بپایه سریر سلطنت نشان رسیده بنوازشات شاهانه سرافراز شده چوهه سلطان با او
در مقام عناد در آمده قصد کشتن او کردند و او از مواضعه تکلو خبردار گشته با قشون و لشکر خود
جبه و یراق پوشیده بر سر خیمه چوهه سلطان آمد و او مضطرب گشته خود را بخیمه دیوانخانه همایون
انداخت در حریم دولتخانه میانه شاملو و تکلو جنگ شد یار قورچیان ذوالقدر که در کشیک بودند
قیصر نامی از شاملو بچوهه سلطان زخمی کاری زده ناچیز گردانید تکلو مرگ او را مخفی داشته همچنان
در مدافعه می کوشیدند حسین خان در آن شب تا ربعی بسیار نمود اما از هجوم امرای تکلو که صبحی فوج
فوج و قشون قشون رسیدند مغلوب گشته راه فرار پیمود و از حصول مقصود مایوس باصفهان رفته
و در آن واقعه جمعی کثیر از جوانان شاملو بقتل رسیدند و امرای تکلو شاه قباد نام پسر بزرگ چوهه سلطان را
بجای او وکیل کرده با کل اویماقات شاملو و استاجلو و ذوالقدر و افشار در مقام عناد و انتقام
در آمدند بالضروره مردم اویماقات مذکوره نیز با ایشان خصومت و نزاع آغاز نهاده در حوالی مزار

امام زاده سهل علی میانه ایشان جنگ شد امرای تکلو خواستند که بطریق زمان چوهه سلطان اختیار
و اقتدار داشته باشند بهیات اجتماعی بدولتخانه آمدند که شاه جنت مکان را از میانه خود برده
بدفع خصما پردازند شاه جنت مکان را که آغاز جهان آرایی بود از اطوار ناپسندیده آن طایفه ازرده دل
گری بهم رسیده بدفع آن خودسران خودرای فرمان داد و قورچیان عظام در دولتخانه
همایون ایشان را تیرباران کردند تکلویان از موافقت شاه جمجاه مایوس گشته راه فرار پیمودند
و از بخت برگشتگی غبار مذلت بر روی دولت ایشان نشسته بسیاری از آن طایفه بقتل
رسیدند آفت تکلو تاریخ این واقعه عبرت افزا است ۹۳۷ بعد از این واقعه حیرت برایشان
غلبه کرده راه بغداد پیش گرفتند محمدخان شرف الدین اغلی تکلو حاکم بغداد قند وز
سلطان و حسین سلطان ولد برن سلطان تکلو و جمعی از مفسدان بی ادب تکلو را بقتل
آورده سرهای ایشان را بدرگاه عالم پناه فرستادند و بعد از آن آن حضرت منشور عاطفت نشان رفیعه
باسم حسین خان شاملو فرستاده او را طلب داشتند و منصب امیر الامرایی طایفه قزلباش
باو و عبدالله خان استاجلو که هر دو خواهرزاده حضرت خاقان سلیمان شان بودند عنایت شد
و کعکوها و اویماقات بر طرف شدند ارباب اخلاص رضای خاطر مبارک مرشد کامل را بر مطالب
خود راجح داشته پای در دامن ادب پیچیده و آن حضرت بنفس نفیس متوجه مهام سلطنت و جهان
داری گشته لوای استقلال و استعدادش ارتفاع آسمانی یافت اما الامه تکلو که از مرتبه ادنی بدرجه
اعلی ترقی نموده و درآنوقت امیرالامرای آذربایجان بود متنبه نشده اراده کرد که بجای چوهه سلطان
وکیل و معتمد السلطنه باشد و باین خیال تباه با خیل و سپاه متوجه اردوی همایون گشت شاه



جنت مکان از اراده فاسد او آگاه گشته بر سر او ایلغار فرمودند مشار الیه از مهابت آن حضرت
اندیشیده بسرعت برق و باد بجانب آذربایجان گریخته خود را بقلعه وان انداخته متحصن شد
و از آنجا روی از این دولت تافته و از جانب سلطان سلیمان پادشاه روم باستنبول
روانه استنبول شد و در آنجا تحریک باده فساد نموده سلطان سلیمان را بتسخیر بلاد
عجم و تختگاه کسری و جم ترغیب کرد و سلطان سلیمان چهار مرتبه لشکر بدیار عجم کشیده
با جنود نامعدود آمد و هر مرتبه شاه جمجاه جنت مکان از جنود غیبی و عواطف لاریبی
مدد یافته بمتانت رای صایب و تدبیر کامل دفع فتنه او میفرمودند مرتبه اول باغوا
و تحریک اولامه و مرتبه دویم بشرارت و اغوای غازی خان تکلو ذوالقدر اغلی و مرتبه سیوم
باقاویل کاذبه القاص میرزا و مرتبه چهارم بشیطنت و فساد اسکندر پاشا حاکم ارض روم
حقایق این احوال برسبیل اجمال بعد از تحریر قضایای خراسان رقمزده کلک بیان میگردد

ذکر وقایع خراسان و آمدن خواقین اوزبکیه بآن دیار زهرت بخش سعادت نشان بعد از
ارتحال خاقان سلیمان شان علیه الرحمة والغفران سخن پرداز این شیرین حکایت چنین
گرد از سخن دانان روایت که عبید خان بن محمود سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ
اغلن که از نژاد شیبان بن جوجی خان بن چنگیز خان و عم زاده حقیقی شاهی بیک خان بن
بوداق سلطان بن ابوالخیر خان مذکور است همیشه در آرزوی بدست آوردن بلده فاخره هراة
بود و از بیم شعله شمشیر عالمگیر حضرت خاقان سلیمان شان و ظهور واقعه غریبه شاهی بیک خان
در ملک بخارا خزیده دم نمی زد و گوشه گزیده بود و بعد از واقعه نازله خاقان سلیمان شان و جدا نشین

حضرت شاه جمجاه جنت آشیان و اخبار منازعه و مجادله امرای قزلباش بگمان آنکه ممالک ایران
بی صاحب و در دست چند متغلب است دندان طمع بملک خراسان تیز کرده شش مرتبه بعزم تسخیر لشکر
بخراسان کشید و از سروش عالم غیب این ندا بگوشش میرسید که نظم خاکساران جهان را بحقارت
منگر ✿ تو چه دانی که درین گرد سواری باشد ✿ معهذا استقاعد نگشته در هر مرتبه که حضرت شاه
جنت بارگاه جهة دفع فتنه او در حرکت آمده آفتاب شقه رایت فتح آیتش بر ساحت ملک
خراسان میتافت انجم صفت ناپیدا گشته راه فرار بر قرار اختیار می نمود و با آنکه بکرات و مرات
این حرکت کرده خود را می آزمود باز در غیبت موکب جهانگشا روی بدان صوب آورده
بتسخیر قلاع و خرابی مملکت میپرداخت مجملا از خون ریختن و فتنه انگیختن دلگیر نگشته تا ده دوازده
سال خراسان لگدکوب اوزبکان بود و ضعفا و زیردستان پایمال سم ستوران و مردم
ولایت از جور اوزبکان رسیده آسودگی ندانستند آمدن عبید خان مرتبه اول در همان سال که
خبر واقعه ناگزیر حضرت خاقان سلیمان شان بماوراءالنهر رسید عبید خان خانان و سلاطین چنگیز را
بمعاونت خود استدعا نموده باتفاق کوجم خان بن ابوالخیر خان که در سمرقند رایت سلطنت برافراخته
بتوره و یاسای چنگیزی صاحب سکه و خطبه کل ممالک ماوراءالنهر و ترکستان بود و ابوسعید سلطان ولد
او و سالجک محمد سلطان تاشکند با لشکر جرار اوزبکان خونخوار از جیحون عبور نموده
بخراسان آمدند و دورمش خان شاملو که لله سام میرزا و بیگلربیگی خراسان بود برج و باره
هراة را استحکام داده بتحصن و قلعه داری پرداخت و سلاطین اوزبک با غلبه تمام بهراة
آمدند و شهر را احاطه نموده هر کدام در طرفی فرود آمده همه روزه جنگ پیش آورده فیما بین

آتش حرب و پیکار التهاب داشت و غازیان شاملو آثار جلادت و مردانگی بظهور آورده در مدت محاصره
نگذاشتند که احدی نزدیک قلعه آید روزی در باغ مراد عبید خان و سونجک محمد سلطان بزمی آراسته
بصحبت مشغول بودند و باغ سفید محل پاسبانان اوزبک بود و دورمش خان جمعی از مبارزان
شاملو را بدان صوب فرستاده در باغ سفید فیما بین قتال عظیم بوقوع پیوسته جنود اوزبک مغلوب
شدند و غازیان تا در باغ مراد رفته خبر بعبید خان رسید نشاط صحبت درهم نوردیده بنوعی سراسیمه
شدند که سونجک محمد سلطان در آب افتاد و عبید خان بصد تشویش خود را بابوی رسانیده
بمعسکر خویش گریخت القصه از طول محاصره و جنگ و جدال ملول و از تسخیر قلعه مایوس شده کوچ کرده
راه دیار خویش پیش گرفتند ذکر آمدن عبید خان مرتبه دوم بخراسان در سال دیگر که مطابق سنه
احدی و ثلثین و تسعمائه بود دورمش خان وفات یافته بود و زینل سلطان تکلو حاکم مشهد مقدس
بود و جنگی که میانه تکلو و استاجلو واقع شده بتقل آمده خبر بمشهد مقدس رسید از نتیجه پریشانی
باحوال خراسان راه یافته سردار صاحب وجودی که با اعدا مقاومت تواند نمود در اردوی معلی
میانه امرای درگاه کلفت و نزاع بهم آمده منجر بقتال و جدال گردیده و این اخبار بماوراء النهر رسیده
عبید خان دیگر بار متوجه خراسان شده بهیچوجه قطع تعلق نمیکرد چنانچه این ابیات در هوس ملک
خراسان از نتایج طبع موزون اوست نظم باز جانم هوس ملک خراسان دارد ۞ تن بیچاره‌ام
من هوس جان دارد ۞ روح بخش است شمالش چو دم روح الله ۞ مگر او نیز هوای پل مالان دارد
فرصت غنیمت شمرده دیگر بار کمر همت بتسخیر آن ولایت بسته در شهور اثنی و ثلثین و تسعمائه از معبر
چهارجو گذشته بمرو آمد و از آنجا با سلطانان و بهادران اوزبکیه بمشهد مقدس معلی رسیده آن

بلده شریفه را دایره وار در میان گرفت خانه کوچ تورن سلطان در شهر بود و غازیان
قزلباش که از محال غربیه بدانجا جمع آمده بودند چند گاه حفظ و حراست نموده آثار جلادت
و مردانگی بظهور آوردند و از قلت آذوقه کار محصوران بجان رسیده علت جوع شیوع یافت
و از هیچ طرف نسیم امدادی نمی وزید عبید خان بران بلده مستولی شده یکی از امرای معتمد خود را
دران بلده گذاشته روانه استراباد شد چون بدان حدود رسید زینل خان شاملو که
حاکم استراباد بود جمعی از شجاعان کاردیده جنگ آزموده را برسم قراولی باستقبال
فرستاد و میانه غازیان و قراولان اوزبکیه که اضعاف مضاعف ایشان بودند محاربه عظیم بوقوع
پیوسته جنود قزلباش غلبه جنود مخالف را مشاهده نموده دست در نطاق الفرار ما لا یطاق
زده تا چهار فرسخ جنگ کنان عود نمودند زینل خان و غازیان خانه کوچ خود را برداشته
بولایت ری آمدند و عبید خان استراباد را بعبد العزیز سلطان پسر خود داده بجانب بلخ توجه
نمود و چون خبر طغیان اوزبکیه و استیلای ایشان بر ولایت استراباد باردوی سپهر بنیاد رسید
اخی سلطان تکلو و دمری سلطان شاملو و پیر اغزیوار خان و شاه علی سلطان استاجلو را
با جمعی از جنود قزلباش بمدد زینل خان فرستادند و ایشان در ری بزینل خان شاملو ملحق گشته باتفاق
روی توجه بجانب استراباد آوردند عبد العزیز سلطان تاب مقاومت ایشان نیاورده از استراباد بیرون
رفته بپدر ملحق شد و امرا اعظام بشهر در آمده عبید خان زاده غیرت در کاخ دماغ متقاعد گشته بجانب
بسطام باز گردید اخی سلطان و دمری سلطان و شاه علی سلطان برسم منقلا از استراباد
بیرون رفته در چمن بسطام بعبید خان دوچار شدند جنود قزلباش بسه هزار نفر رسیده و لشکر

اوزبکیه از بیست هزار کس متجاوز بود هرچند محاربه آن فوج قلیل با پادشاه اوزبک موافق نیفتاد اما اوزبکان
دست و گریبان رسیده امرای قزلباش بجز محاربه چاره نیافته بالضرور صف قتال آراسته شدند و فیمابین
جنگی عظیم و نبردی قوی دست داد و الحق آن روز دلاوران قزلباش در آن معرکه هولناک کارزاری
کردند که زمانه انگشت حیرت به دندان تعجب گرفت صعوبت جنگ بسطام در میانه اوزبکیه زبان زد
خواص و عوام است و اخی سلطان خود را بر قلب عبیدخان زده نزدیک بآن رسید که قلب منقلب گردد
بهادران قول شروع در شیشه تیر کرده اخی سلطان و بسیاری از مبارزان تکلو بزخم تیر از پای در آمده
عبیدخان ظفر یافت و دو مرتبه سلطان بدست در آمده کشته شد زینل خان از رسیدن این خبر در شهر اقامت
نتوانست نمود و بیرون آمده بفیروزکوه رفت عبیدخان درین مرتبه استراباد را برئیس بهادر که از امرای
نامدار اوزبکیه بود داده روانه هرات شد و باطراف و جوانب شهر تاولان فرستاده در آن سال در
غوریان قشلاق کرده و در سال دیگر مطابق اربع ثلثین و تسعمایه بر سر قلعه هرات رفت حسین خان
شاملو که بعد از فوت برادرش دورمش خان حاکم هرات شده بتعمیر قلعه و استحکام برج و باره پرداخته
اسباب قلعه داری آماده کرده و مکرر جنگهای مردانه از جانبین وقوع یافته مدت محاصره هفت ماه
کشید حسین خان شاملو جمیع رعایا و مردم شهر و بلوکات را که در قلعه بودند بیرون کرده
از آذوقه ایشان چند روزه اوقات گذار غازیان حاصل نموده درین اثنا خبر قتل زینل خان
در میان اوزبکیه شایع شد که در دامغان باتفاق چکورکه سلطان حاکم سبزوار بر سر رئیس بهادر
آمده جنگ کردند و از قضای الهی رئیس بعد از آنکه مغلوب شده بود غالب آمده زینل خان و
چکورکه سلطان نبرد و بقتل آمدند عبیدخان ازین واقعه مسرور و فرحناک گشته در همان روز

یاری بیک ولد جانو قا میرزا که امیر الامرای عبیدخان بود هجوم عظیم نموده از همه طرف یورش بر قلعه
آوردند و غازیان شاملو صدمات دلیرانه اوزبکان را بسرپنجه تهور و مردانگی دفع نموده خلقی
کثیر در حوالی قلعه بخاک هلاک انداختند تفنگی بر پای یاری بیک خورده تفنگچی مجهولی سر او را بریده نزد
حسین خان آورد عبیدخان از کشته شدن او بسیار متألم شده سور و سروری که داشت
بالم و سوگواری تبدیل یافت و معلوم او شد که با وجود این همه سعی و اهتمام که بظهور آورد تسخیر هرات
تیسیر پذیر نیست و درخلال این حال آوازه توجه رایات نصرت آیات شاهی بجانب خراسان
و جنگ رئیس بهادر با منقلای سپاه نصرت نشان و خبر کشته شدن رئیس بهادر باو رسیده بالم
فراوان و اندوه بی پایان از پل مالان عبور و کوچ کرده راه بخارا پیش گرفت که از خانان چنگیزیه
استمداد نموده دیگر باره یورش و انقلاب بملک خراسان اندازد

ذکر آمدن عبیدخان با خواقین اوزبکیه مرتبه سیوم بخراسان و توجه موکب همایون شاهی ظل الهی و محاربه نمودن در چهره جام و ظفر یافتن حضرت شاه والا مقام بامداد حضرت ذو الجلال و الاکرام

قلم چون عندلیب نغمه پرداز ۞ چنین دستان سرایی میکند ساز ۞ که چون حضرت شاه جمجاه جنت مکان
در ایام سلطنت ابد بنیان جمیع امور دین و دولت را بمشیت حضرت رب العزة حواله نموده
بالطاف الهی واثق بوده اند لهذا همیشه از درگاه واهب العطایا بمرام کام روا گشته در معرکه
کارزار بر اعادی ظفر یافته از محاربات زمان دولت ابد پیوند جنگ جام که آنحضرت در آغاز
جلوس همایون با عبیدخان و خواقین اوزبک اتفاق افتاده و بلطف و نصرت اختصاص یافته اند
مشهور عالم و مذکور السنه و افواه بنی آدم است تبیین این مقال علی سبیل الاجمال آنکه چون

متواتر و متعاقب قاصدان خراسان بدرگاه سعادت نشان رسیده استغاثه مینمودند که دران دیار طوفان
بلا بالا گرفته سکنهٔ آن ملک از طغیان سیلاب فتنهٔ اوزبکان غریق بحر اضطرارند بنابرین حضرت
شاه جمجاه با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته رای همگنان بتوجه خراسان
و دفع فتنهٔ اوزبکان قرار گرفت افواج قاهره بموکب همایون جمع آمده اعلام جهانبانی
بصوب خراسان در حرکت آمد چوهه سلطان و کچل والامه سلطان تکلو و محمد خان ذو القدر
اغلی با گروهی از غازیان ظفر پناه منقلای سپاه گشته پیشتر روانه شدند و رستم بهادر که در قلعه
تحصن نموده بود امرا عظام بر قلعه محیط گشته حاله ترتیب داده اوزبکان را به تفنگ گرفتند
هر روز فوجی از بهادران عرصه نبرد دبیرون آمده با غازیان حرب مینمودند و آباکی زاغ امتداد یافته
چند روز پس از آنجا پس آتش محاربه و قتال اشتعال داشت بسیاری از بهادران نامی زخم
تفنگ و شمشیر خونریز نا چیز شدند کار بر محصوران تنگ شده آوازهٔ قرب وصول موکب همایون
ایشان را سراسیمه کرده از همه طرف راه خلاص و نجات مسدود شده طریق فرار جسته شبی رستم بهادر
با تنی چند بقصد فرار ریسمان بمیان بسته از قلعه فرود آمدند غازیان پاسبان قلعه خبردار
گشته همگی را دستگیر کرده همان لحظه بیاسا رسانیدند روز دیگر قلعه بیک حمله مفتوح گشته اوزبکان
طعمهٔ شمشیر غازیان شدند و رایات خورشید اشراق خسرو آفاق با لشکر بحر جوش دریا خروش از
راه کالپوش بمشهد مقدس معلی رسیده بشرف طواف آستان ملایک آشیان حضرت امام
الجن و الانس سرافراز شده از روح مطهر سلطان روضهٔ رضا علیه التحیة و الثنا استمداد
همت نموده بعزم دار السلطنه هراة اعلام ظفر فرجام بجانب جام افراختند اما عبید خان

بنوعی که مذکور شد از هرات کوچ کرده چون ببخارا رسید از کوچم خان و جمیع خانان و سلطانان
چنگیزی نژاد استمداد نموده از تمامی ولایت ماوراء النهر و حسن و اندجان و امراد
و قلماق و کاشغر و قزاق و قراق تا دشت قبچاق گروهی انبوه و حشری کوه شکوه جمع آورده
باتفاق کوچم خان و براق خان و فولاد سلطان و عبد العزیز سلطان و عبد اللطیف سلطان
و جانی بیک سلطان و کلدی محمد سلطان و ابو سعید سلطان و سونجک محمد سلطان
و کسکن سلطان و سایر سرداران اوزبکیه و امرای معتبر قبیله چون دریای پرموج فوج فوج با دلهای
چون آهن و فولاد روی توجه بخراسان نهادند نظم همه گرگ زادان درنده خوی * سبک رو و شان
جله از بار موی * ز اطوار ایشان بتر خویشان * پر از چین همه روی ابروشان * مجملا از
آغاز خروج چنگیز خان تا آن زمان لشکری بدان کثرت و ازدحام از آب آمویه عبور نکرده
بود و در حینی که اردوی همایون شاهی در باخرز جام نزول سعادت فرجام نموده خانان اوزبکیه
نیز از آن طرف آمده بزور آباد رسیدند قراولان جنود قزلباش چند نفر اوزبک را آورده
حقیقت جمعیت سلاطین اوزبک و کیفیت کمیت آن لشکر بعد معلوم شد که عدد آن گروه
در هیچ نسخه که اعتماد را شاید بنظر کمترین نرسید میر یحیی سیفی مولف لب التواریخ یکصد و بیست
هزار نوشته اما بین الجمهور مشهور است که در جنود اوزبکیه سوی ریتادل و الماجی هشتاد هزار
جوان بهادر کاری بودند و سپاه قزلباش سوار مواجب خوار سوی خرجینلو بیست و چهار هزار
القصه در روز تاسوعا که عبارت از نهم شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلثین و تسعمایه است سلاطین
اوزبکیه در سیاروقمش جام در حوالی اردوی خسرو سپهر احتشام فرود آمدند آن شب

از جانبین پاس داشته صبح روز عاشورا از هر دو طرف بتسویه صفوف پرداختند معظم امرای
قزلباش چوهه سلطان تکلو وکیل و الامه سلطان تکلو و حسین خان شاملو و حمزه سلطان چاوشلو
و ذوالقدر و محمد خان ذوالقدر اغلی تکلو که قراحمد خان استاجلو و یعقوب سلطان قاجار و
محمد خان شرف الدین اغلی تکلو که دران وقت سلطان بود و حسن سلطان روملو و احمد سلطان
افشار و سایر امرا و قورچیان عظام بودند حضرت شاه جنت بارگاه مغفر ظفر بر سر و درع
و خفتان فتح در بر مکمل و مسلح بر آهوی تیزگام آسمانی خرام بر آمده با قورچیان نصرت فرجام
در قلب قرار و آرام گرفت میمنه و میسره جنود مسعود را با امرای نامدار و مردان کار آراسته
عرابه‌های پر ضربزن و تفنگی و انکار روانی استاد شیخی بیک توبچی باشی در پیش صف باز داشته
با جهان جهان جنود توکل و امداد غیبی روی بمعرکه نبرد آورده و در برابر آن دو لشکر خونخوار
و بحر زخار قرار گرفت و از طرفین صدای کورکه و نفیر و کرنای در گنبد گردون پیچیده علمها کشودند
و سورن کشیده جوانان پیش جنگ از هر دو طرف بیکدیگر تاختند از این طرف دلاوران قزلباش
سنانهای ثعبان مثال بر بناگوش تازی نژادان آتش نهاد باد پیما خوابانیده اوزبکان نابکار را
بر خاک هلاک می انداختند و از آن طرف بهادران اوزبکیه سپاه منصور را چون شهاب
رجوم تیرباران کرده بنوک ناوک دلدوز زرک بر تارک دلیران می دوختند مبارزان
هر دو گروه داد مردی و مردانگی داده از کثرت کشتگان کوه و هامون تساوی پذیرفت
نظم
ز یکسو هزبران پرخاش جوی ❀ ز سوی دگر اوزبک کینه جوی ❀ ز یکسو دلیران آهن قبا
ز سوی دگر اوزبکان دغا ❀ دلیران جنگ آزما پیش و کم ❀ نهادند پر خشم و کین رو بهم

ز بس کشته‌ها پشته‌ها شد پدید ❀ دگر آن چنان روز گیتی ندید ❀ زمین شد ز خون یلان لاله زار
فلک خواست از جور شان زینهار ❀ مجملا میانه آن دو گروه رزم خواه حربی بوقوع پیوست
که سپهسالار فلک پنجم تیغ خون آشام از دست گذاشته انگشت تحیر بدندان ترحم گزید و
چشم روزگار محاربه بآن شدت مشاهده ننموده و در بسیط غبرا میانه ایرانیان و تورانیان
دیگر چنین حادثه وقوع نیافته از تک و تاز ستوران چنان گرد و غباری انگیخته شد که آفتاب
عالمتاب در نقاب حجاب مستور گشت آثار ضعف و انکسار در ناصیه احوال قزلباش
پدید آمد و در بین‌ها سلطانان اوزبکیه جوهه سلطان و امرای تکلو و شاملو و سایر نامداران
میمنه جنود قزلباش هجوم آورده شکست دادند امرای میسره نیز تزلزل یافته تاب صدمات
پی در پی جنود مخالف نیاورده راه انهزام پیمودند سپاه اوزبک بتعاقب منهزمان لشکر
قزلباش در حرکت آمده دران دشت و صحرا چون مور و ملخ آفت مزرع دلها شدند
چنانچه شاعر گفته نظم علمهای پیکان زر پرندگی ❀ شده آفت مزرع زندگی ❀ حضرت شاه
شاه جمجاه جنت مکان در عالم رؤیا مشاهده نمودند که حضرات عالیات ائمه معصومین علیهم السلام
آن حضرت را درین معرکه بفتح و ظفر مژده دادند آن حضرت از کمال وثوق و حسن اعتقاد
و وفور جلادت و شجاعت و دلاوری مطلقا از موقف خود حرکت نکردند و اصلا آثار
تزلزل در ناصیه همایونش نمایان نبود با هشت هزار کس از مبارزان رزم آزمای نظم
همه چون نهنگان مردم ربای ❀ همه چون ستون فلک پا بجای ❀ چون قطب فلک مردانگی پای
تهور و وقار استوار گردانیده در مکان خود آرام داشتند و حضرت رب العزة بعنایات ازلی

گویا آن فوج قلیل را از نظر مخالف پنهان داشته صیانت می‌نمود بعد از لحظه که گرد و غبار اندکی
فرو نشست علم سعیدی بنظر شاه جنت مکان درآمد که با گروه انبوه در معرکه ایستاده و آن
حضرت چنان معلوم شد که عبید خان و کوچم خان اند که با سپاه خاصه در قلب ایستاده اند
بهادران اوزبکیه که فوج فوج از تعاقب قزلباش بازگشته تهنیت فتح و ظفر بخوانین مذکور می
گفتند عبید خان از ایشان پرسیده بود که سیاهی از دور بنظر می‌آید و مدتیست که برجای
مانده همانا سیاهی بقیه سپاه قزلباش است چند کس را مقرر کرده بود که رفته خبری از ایشان
آورند جماعت اوزبک باو گفته بودند که بنوعی شکست و پراکندگی بحال جنود قزلباش راه یافته
که درین صحرا نشانی از ایشان مانده باشد و آن سیاهی چهارپایان اردوی قزلباش است و دیده
بصیرت ایشان از مشاهده آن سپاه پوشیده گشت درین حال شاه جنت مکان مبارزان موکب
اقبال را که در آن مکان توقف داشته امر فرمودند که مردانه وار بر سر آن گروه تاخته تا پای
علم سعید خان اشهب تیزگام باز نکشند و بجز تیغ تیز و خنجر خونریز دست بهیچ حربه نبرند و بهر
کس زخمی زنند باتمام کارش نپرداخته متوجه دیگری شوند که از غلامان حیدر کرار همت
ننگ و عار و مردی گشته شدن نیکنامی روزگارست بیت یا بر مراد بر سر گردون نهیم پای
یا مردوار بر سر همت کنیم سر از آن گروه عقیدت گزین جان سپار اول قورچیان شاملو
و ذوالقدر فرمان مرشد کامل را بجان پذیرفته شمشیرهای مصری آخته و سپرهای فراخ دامن بر سر
آخته بدین عزم درست و رای صواب متوکل علی الله از دست راست جلو انداخته و دلیران
دست چپ نیز حرکت کرده جملگی فدایی وار بهمراهی جنود غیبی بر سر آن گروه غدار اوزبکان خونخوار

تاخته به زخم شمشیر صاعقه کردار بیکبار فرود آورده بهر کس زخمی زدند چنانچه مرشد کامل اشاره
نموده بود از وی گذشته بدیگری پرداختند جنود اوزبک که زیاده از چند و چون بودند
از ضربات پی در پی تیغهای الماس فعل غازیان اکثر مجروح و ناتوان گشته فرصت مدافعه
نیافتند قلب بهم برآمده از یکدیگر پاشیده کوچم خان و عبید خان سراسیمه شدند و جز فرار
چاره نیافتند بیک حمله دلیرانه آن فداییان جان نثار شکست بر آن لشکر بیشمار افتاده و
پراکندگان جنود قزلباش که چون بنات النعش متفرق بودند بعد از یأس و ناامیدی بفتح و ظفر
امیدوار شده ثریا مثال مجتمع آمدند سلاطین اوزبک بعد از چنان فتحی چنین شکستی یافته بکام
ناکام راه انهزام را بقدم سعی پیمودن گرفتند گویند یکی از قورچیان عظام بعبید خان رسیده شمشیری
بر پشت او زد که از ضرب آن بیخود شد و از حقارت جثه که داشت متوجه گرفتن او نشده درگذشت
که بهتر اندی بدست آورد و بعضی گویند توپوزی بر خود و مغفرش زد که سامعه اش قصور یافته بین الجمهور
بکر عبید مشهور گشت چهل نفر از علماء ماوراء النهر و تاشکند همراه آورده بودند که در پای علم بجهة
فتح و نصرت ایشان دعا کنند چون حق با ایشان نبود دعا رجعت کرده همگی در پای علم کشته شدند القصه
کوچم خان و عبید خان بعد تشویش و تعب از آن ورطه خونخوار جان بسلامت برده بطرفة العینی چند هزار
کس از آن فرقه اشرار بتیغ شمشیر صاعقه کردار سوخته و رقعه واقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم
بر گریبان جان آن خاکساران دوختند از حضرت شاه جنت مکان منقولست که از جمله آن سه هزار کس
که با آن حضرت بقلب سلاطین اوزبک تاخته اند یکهزار و هفتصد نفر قورچیان عظام و تتمه امرا بوده اند از
سلاطین اوزبکیه جانی بیک سلطان با بسیاری از اتباع خود جنود اوزبکیه از تعاقب منهزمان لشکر

قزلباش بازگشته هنگام شام چراغهای لشکر اردوی قزلباش را تصور اردوی عبیدخان کرده در پشت
اردوی همایون فرود آمدند صبحی که یازدهم شهر محرم بود سیاهی ایشان بنظر درآمده مشخص شد که لشکر
اوزبکست که بهکی بقصد یغما سوار شده بودند شاه جنت مکان نیز سوار دولت شده بر سر آن بخت
برگشتگان رفتند جوهه سلطان مانع میشد که چون لشکر قزلباش پراکنده شده اند تا جمع نشوند
بنابر رعایت حزم و احتیاط رفتن مصلحت نیست مبادا چشم زخمی رسد آن حضرت از غایت دلیری
و دلاوری آن سخن عاقلانه را مسموع نداشت و بر آن مخاذیل تاخت و بیک حمله دلیرانه کار آن قوم را ساخته
بسیاری از آن طبقه طعمه شمشیر غازیان شدند جانی بیک سلطان لحظه ثبات قدم ورزیده مردم او جنگهای
مردانه کردند آخر الامر راه فرار پیمودند و به نیروی بخت بلند و دولت ارجمند چنین فتحی که در ازمنه سابقه
کمتر وقوع یافته باشد قرین حال اولیای دولت بیزوال گردیده و چنان لشکر بیشمار که در برابر نفری از
جنود اقبال ده نفر از فرقه ضلال بودند منهزم گشته بدیار ادبار شتافتند و مضمون صدق مشحون
ان یکن منکم صابرون یغلبوا مائتین بابلغ وجهی سمت ظهور یافت بمحامد شکر الهی قیام نموده فتحنامها
باطراف و اکناف ممالک فرستادند و مهمات خراسان را انتظام داده چون درین جنگ از حسین خان
شاملو مردانگیها بظهور رسیده بود ایالت و دارایی هراة بدستور بدو تفویض یافته عنان عزیمت بصوب عراق
منعطف ساختند و چون ذوالفقار ترکمان در بغداد یاغی شده بود نهضت همایون بجانب عراق عرب
واقع شد و شرح آن مرقوم کلک بیان خواهد شد **ذکر آمدن عبیدخان بخراسان نوبت چهارم**
عبیدخان چون از مراجعت موکب نصرت قرین شاهی آگاهی یافت باز در همان سال مطابق سنه خمس و ثلثین
و تسعمایه لشکر را از جانب بخارا و حصار شادمان فراهم آورده بخراسان آمد سونجک محمد سلطان و عبدالعزیز

سلطان را پیشتر بجانب مشهد مقدس معلی فرستاده از امرای قزلباش اغزیوار خان شاملو که
در آنوقت سلطان بود و احمد سلطان افشار و یعقوب سلطان قاجار در مشهد مقدس بودند چون باروی
مشهد مقدس تمام نشده بود شهر را کوچه بند کرده بمحاربه مشغول شدند و تا دو ماه بین الفریقین آتش
حرب افروختگی داشت و عبیدخان خود نیز با سپاه بهرام قهر از ماوراء النهر بظاهر شهر آمده هجوم آورد
و در سر کوچه بندها محاربه عظیم بوقوع پیوست قزلباشیه از آن زیاده تاب و توقف و توانایی
حرب نیاورده صلاح در جنگ ندیدند و شبی از مشهد بیرون آمده احمد سلطان افشار بفراه که از
الکاء او بود رفت و قلعه فوره را قایم کرده نشست و اغزیوار خان و یعقوب خان بجانب سبزوار
و مزینان رفتند صبحی اوزبکیه از رفتن قزلباش آگاه شده بتعاقب رفته اما بایشان نرسیدند عبیدخان
مشهد را بیکی از امرای معتمد سپرده متوجه هراة شده شهر را محاصره کرد حسین خان و غازیان شاملو بمدافعه و قلعه
داری قیام نموده چند ماه بین الجانبین آتش محاربه و مضاربه افروختگی داشت چون در آن سال
در شهر و بلوکات غله نایاب بود حسین خان و غازیان شاملو بوسیله فقدان ذخیره و عدم
اسباب قلعه داری صلاح در بیرون رفتن دیده گفتگوی صلح در میان آوردند و بعد از آمد شد
قرار یافت که عبیدخان چند کوچ پس نشیند تا قزلباش با عیال و اطفال و احمال و اثقال بیرون
روند و احدی از سلاطین اوزبکیه تعاقب نکند عبیدخان بمصالحه راغب گشته چند کوچ عقب نشست
حسین خان بعد از تاکید معاهده و پیمان تمامی غازیان و مردم شیعه مذهب سالما غانما بیرون آمده
بطرف سیستان رفتند ملک سلطان محمود والی سیستان تواضعات آدمیانه بظهور آورده
و حسین خان بر سر مردم پشت زره که یاغی و قطاع الطریق بودند رفته اموال ایشان را غارت کرد

واز انجا بولایت کیچ ومکران درآمده تاخت وغارت بسیار کرده ازان راه بشیراز آمد شرح
احوال او عنقریب نگاشته کلک سوانح نگار خواهد شد القصه عبید خان بر تمام ملک خراسان
استیلا یافته باز لوای جور وطغیان دران ملک افراخت از جمله او زبکیه ظلم وستم بسیار
باهل خراسان رسید بسی از مردم بطمع مال بهانه رفض وتشیع مقتول گشتند یکی از کشتگان مولانا
هلالی شاعر است که در چارسوق هراة بقتل آوردند بهانه قتل او آنکه بعبید خان رسانیده بودند
که جناب مولانا هلالی هجو کرده واین رباعی را بمولانا اسناد کردند رباعی تا چند عبید از پی لالان باشی
تاراج کن ملک خراسان باشی ۞ غارت کنی ومال یتیمان ببری ۞ کافر باشم اگر مسلمان باشی ۞ باوجود آنکه
در مدح عبید خان قصیده غرا در سلک نظم آورده بود که این دو سه بیت ازان جمله است بیت
خراسان سیه روی زمین بد بهر آن آمد ۞ که آمد جان در و یعنی عبید الله خان آمد ۞ سمند شد زرین
نعل او خورشید را ماند ۞ که از مشرق بمغرب رفت ویکشب در میان آمد ۞ خطا در شعر می باشد مکش خط
برخطای من ۞ که سهوی از قلم افتاد یا سبق اللسان آمد ۞ هیچ فایده بران مترتب نگشته بجهت آب و جای
که داشت مقتول گشت وچون خبر استیلای اوزبکیه بخراسان بسمع همایون رسید ومهمات بغداد
حسب الاراده شهریار بادین وداد صورت انجام یافته بود در اول سال سنه ست وثلثین وتسعمایه
بجهت دفع فتنه اوزبکان عنان فیروزی عیان بصوب خراسان معطوف داشته شد ودر اندک روزی
قورچیان قمر سیر باطراف واکناف قلمرو همایون رفته جنود نصرت شعار افواج قاهره فوج فوج
وجوق جوق روی ارادت واخلاص بعتبه علیه کرده ومناص آورده بمعسکر همایون پیوستند چنین
مورخ نوشته که دران سفر هشتاد هزار کس در اردوی ظفرقرین جمع شده بود واما عبید خان چون بلده

فاخره هراة را متصرف شد خود را مالک خراسان دید بعزیمت تسخیر قلعه فراه بر سر احمد سلطان
افشار رفته قلعه را محاصره کرد ودر گرفتن آن سعی بسیار کرده کاری از پیش نرفت ترک
محاصره کرده بهراة باز گردید آوازه طلوع آفتاب موکب اقبال دران ولایت شایع شده تزلزل
در بنیان انبساط وقرارش افتاده از هراة بجانب مرو رفت ورسولان چرب زبان نزد
خانان چنگیز نژاد فرستاده استمداد نمود که بتعجیل بمدد او آیند وازانجا کتابت ناهمواری بحضرت
شاه جنت مکان نوشته فرستاد ودر مرو منتظر مدد وکومک نشست وسلاطین توران
در مرو جمع آمده مکرر در باب محاربه قزلباش با اتالیقان وعقلای هر سلسله کنکاش
نمودند رای اکثر ایشان بجنگ قرار میگرفت کوچم خان که بزرگترین سلاطین ودر سمرقند
فرمانروا بود دران سال فوت شده ابوسعید خان پسرش قایم مقام پدر شده بود او
نقیض مطلق عبید خان گرفته گفت که در بغدت هرچند بخراسان آمده بمحاربه قزلباش کمر
بستیم بجز خسارت وخفت چیزی ندیدیم اگر معاودت میتوانی کرد مختاری والا ما در جنگ
قزلباش رفیق تو نیستیم اولی آنست که تو هم بمملکت خود قناعت نموده دست ازین تلاش
بی فایده بازکشی اکثر سلطانان جوجی نژاد سخن او را راجح داشته در مقام معاونت ومدد نیامدند
عبید خان از امداد سلاطین مایوس شده فرستاده او نیز از خدمت اشرف آمده خبر جمعیت
وکثرت لشکر وجواب کتابت که بهمان اسلوب نوشته شده این بیت مندرج بود در عنوان
آورد بیت تو کری وهست ترا بخت کور ۞ کور وکری را چه بود دست زور ۞ الی اصل
بادلی پرحسرت وخاطری نالان قطع تعلق از بلاد خراسان کرده روانه بخارا شد وحضرت

شاه جنت مکان بسعادت و اقبال بخراسان درآمده ماهچه طوق پر فروغش بر ساحت آن ولایت تافت و در
دار السلطنه هراة نزول سعادت نموده مرهم راحت بر جراحت ناسور دل سوختگان آن دیار نهاد
و حکومت خراسان از ابرار و اعیان خود بهرام میرزا عنایت فرموده غازی خان تکلو را لله میرزا و امیر
الامرائی خراسان فرمودند و محل بمحل امرا و حکام تعین نموده مهام جمهور انام را تازگی نظام
و انتظام بخشیدند و چون از عبور و نزول سپاه غارتگر اوزبکیه خرابی بآن دیار راه یافته بود و توقف
عساکر ظفر شعار موجب ضیق معاش سپاهی و رعیت آن دیار بود مراجعت بصوب عراق لازم آمده عنان
نصرت نشان شهریار آفاق بدان صوب منعطف گردید

ذکر آمدن عبید خان بخراسان نوبت پنجم

چون خبر مراجعت شاه جمجاه جنت مکان در بخارا بعبید خان رسید و در سال دیگر مطابق سنه سبع و ثلاثین
و تسعمائه قمش اغلان را با بعضی امرای اوزبکیه بطریق ترناولی و خبرگیری بخراسان فرستاد و ایشان از آمویه عبور
کرده از راه سرخس بمشهد مقدس معلی آمدند منتشا سلطان استاجلو حاکم مشهد و اغزیوار خان شاملو لد
دمری سلطان حاکم نیشابور بیکدیگر ملحق شده بر سر قمش اغلان و اوزبکان آمدند و فیمابین اندک دست
بازی شده غازیان چند نفری از مخالفان را مقتول ساختند و اوزبکان تاب مقاومت در خود ندیده
از محاربه کشیده باز گردیدند و امرا هر یک بمکان خود رفتند و در سنه ثمان و ثلاثین و تسعمائه عبید خان
دیگر باره جنود نامعدود بهم آورده روی توجه بخراسان نهاد و ظاهر شهر هراة را معسکر گردانیده بامر محاصره
پرداخت و امرا باطراف و جوانب ولایت خراسان فرستاده عبد العزیز سلطان پسر خود را بمشهد مقدس
و قمش اغلان را باسترآباد و خان کلدی بهادر را بسبزوار و جمعی دیگر بتاخت ولایت بسطام فرستاد
منتشا سلطان و اغزیوار خان و سایر امرای خراسان صلاح در توقف ندیده همگی جایگاه خود را خالی

گذاشته بیرون رفتند اما ذو القدر سلطان که حاکم دامغان بود از آمدن اوزبکیه خبردار شده کس بیلمان
گرایلی فرستاده مدد طلبید میرزا علی خلیفه گرایلی با جنود موفور باو پیوسته در ظاهر بسطام
با اوزبکیه دوچار شده جنگ در پیوست غازیان غالب و منصور و اوزبکان مغلوب و مخذول
گشته جمعی قتیل و برخی دستگیر شدند اما قمش اغلان که برفتن استراباد مامور بود پای جسارت
و بهادری پیش نهاده با گروه انبوه تا محوطه ساوخ بلاغ رانده در آنجا بر سر اردوی محمد خان
ذو القدر اغلی که بحکومت استراباد منصوب گشته بود ریخته اغروق او را غارت نموده باز
گردید و عبید خان در پای قلعه هراة لنگر اقامت انداخته در لوازم قلعه گیری اهتمام مینمود
غازیان بقدر قدرت و توان بمدافعه اوزبکیه قیام مینمودند چون در آذربایجان امیر خان تکلو
یاغی شده بروم رفته فتنه انگیخته بود و در آن سرحد نایره شورش و آشوب اشتعال یافته
حضرت شاه جنت مکان از مشاغل عظیمه پیش آمده فرصت یساق خراسان نداشته شد بدین جهة
عبید خان فارغ البال در پای قلعه نشسته و در تضییق محصوران میکوشید تا آنکه مدت محاصره یکسال و
نیم امتداد یافت کار محصوران از فقدان ذخیره و نان بجان رسید غازیخان خلایق را از
شهر بیرون کرده آنچه ذخیره داشتند غازیان گرفته و بقدر دفع غلبه جوع از آن میگذرانیدند از
طایفه تکلو در آن واقعه ستم و تعدی بسیار برعایا و بیچاره رسیده نقود و اسباب ظاهری را از
ایشان گرفته بیرون میکردند بلکه بجست و جوی اسباب نهانی هم می پرداختند بعد از بیرون کردن
شهریان بیوت و مساکن ایشان را کنده اگر دفینه یافت میشد می بردند القصه رفته رفته ماکول
بمرتبه معدوم شد که غازیان لحوم سگ و گربه اوقات میگذرانیدند آنهم [illegible] گرفت

مشهور است که میانه دو آقای معتبر غازی خان بر سر سگی نزاع شده داوری پیش خان بردند هر یک را
مدعا آن بود که زخم من افتاده عبید خان آخر غازی خان لاشه آن سگ دو پاره کرده به هر کدام نصفی داد
هر روز یک قاب برنج با گوشت اسب جهت بهرام میرزا و خان ترتیب میدادند نصف آن قاشق قاشق در مجلس
با آقایان معتبر قسمت میشد و نصفی ایشان با خدمه خود بکار میبردند از عدم قوت چنان سستی
گرفت که مردم بعضی تردد مینمودند عبید خان کس بقلعه فرستاده سخن صلح بمیان آورد غازی خان
راضی شده که عبید خان یکدو کوچ پس نشیند تا بهرام میرزا و جنود قزلباش بسلامت بیرون رفته
شهر را بسپارند عبید خان راضی نشد و میگفت که ایشان آمده از زیر طناب خیمه من بگذرند
و بروند و بهرام میرزا و غازی خان تن بدین مذلت نمیدادند بعد از چند روز آتالیق ابوسعید خان
بن کوچم خان که پادشاه سمرقند بود بشهر آمد که قرار صلح دهد صورت نیافت و غازیان بکمال
ناتوانی با دشمنان دین و دولت زد و خورد کرده در قلعه داری میکوشیدند و چون حقیقت این
اخبار در آذربایجان بمسامع جاه و جلال رسید و فتنه ذالام فی الجمله تسکین یافته بود
شاه جنت مکان توجه بجانب خراسان جزم فرموده در شهور تسع و ثلاثین و تسعمائه رایات
فیروزی آیات بدان صوب در حرکت آوردند و قاصد سریع السیر جهت رسانیدن بشارت
بهراة فرستاده در حینی که شراره آه گرسنگان هراة آتش در خرمن روزگار انداخته بود قاصد
خجسته پیام رسیده مژده فرح بخش ورود موکب ظفر فرجام رسانیده قوت جان و قوت جان
گرفته غلغله مسرت و شادمانی غازیان باوج آسمان رسیده نقاره شادیانه بنوازش درآوردند
عبید خان خود شاعر پیشه بود دران چند روز این ابیات نوشته نزد خواجه امیر بیگ مهردار مشهور

که وزیر غازی خان بود بشهر فرستاده بیت ای باد اگر بر اهل خراسان گذر کنی ٭ زنهار عرضه
ده بر ایشان پیام ما ٭ وانکه ز روی لطف بگو آن گروه را ٭ کی گشته کینه خواه شما خاص و
عام ما ٭ کلک غرور و جهل شما کرده است ثبت ٭ در رقعه که بوده دران رقعه نام ما ٭ کی خواجه
بعد ازین طمع از زندگی ببر ٭ زان رو که گشت سکه خانی بنام ما ٭ خواجه مرد سخنور قابل و از
مستعدان روزگار بود در جواب این ابیات نوشته فرستاد بیت ای مدعی مگر نشنیدی
که در رسید ٭ شاه ستاره حشمت جم احترام ما ٭ ما بندگان حضرت شاهیم و از ازل ٭ ثبت است
بر جریده هستی دوام ما ٭ باشد جواب دعوی خانی که کرده ٭ بیتی ز شعر حافظ شیرین کلام ما
چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان ٭ کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما ٭ کپک قرا سلطان
و جانی بیگ سلطان که از بلخ بمدد عبید خان آمده بودند با قزلباش نهانی طریقه دوستی ظاهر
ساخته جهت بهرام میرزا گیره اسپ بره شیر مست و یک راس اسب فرستاده مردم او در خفیه شبها
یابوهای لاغر به کنار خندق آورده بهای تمام بغازیان میفروختند و حضرت قاسم الارزاق
چندگاه از گوشت اسپ بها روزی غازیان مهیا می نمود القصه چون حضرت شاه جنت مکان عزم
خراسان جزم فرمودند القاص میرزا را با بندر خان استاجلو بصوب استراباد فرستادند و ایشان چون
به بسطام رسیدند بندر خان با رفقا جانقی زده مصلحت دران دیدند که بجانب استراباد ایلغار
فرموده بر سر قمش اغلان روند بمضمون حرب خدعه عمل نموده در موکب عالی حضرت میرزا با سه هزار و
پانصد نفر از مبارزان عرصه نبرد از بسطام ایلغار نموده بگاه که اوزبکیه اکثر در حمام بودند بشهر درآمده
نقاره شادیانه بنوازش درآوردند و بهر اوزبک که میرسیدند تنش را از بار سر سبک میساختند

و هر کدام برهنه و عریان از حمام بیرون می آمدند خود را غرقه بحر بلا دیده راه عدم می پیمودند شمش
اغلان از حدوث این واقعه سراسیمه و حیران در شهر سرگردان شده بود بصد تشویش با هفت
هشت نفری بیرون رفته بطرف مرو گریخت و چهار برادر او با موازی پانصد نفر بقتل آمده
سرهای ایشان را باستقبال موکب همایون فرستادند صوفیان خلیفه روملو را با سیصد نفر از قازان
روملو و بعضی تکلو بسبزوار ارسال فرموده بودند و اوبرسه خانکلدی بهادر که با چهار هزار اوزبک
در سبزوار بود شبیخون آورده جمعی را بقتل آورد و اوزبکان به نیشابور رفته در آن اثنا حضرت شاه
جمجاه از کثرت جنود اوزبک اطلاع یافته حسین خان شاملو و آغزیوار خان شاملو را بمدد صوفیان
خلیفه فرستادند و در حدود نیشابور بیکدیگر ملحق شده در آنجا با اوزبکیه جنگ کرده غالب آمده
متوجه مشهد مقدس گردیدند عبدالعزیز سلطان که با شش هزار کس در مشهد بود از آوازه ورود
موکب همایون و قرب وصول امرا تاب توقف نیاورده بجانب هراة گریخته به پدر ملحق شد عبیدخان
از قرب وصول رایات آفتاب اشراق خسرو آفاق و جنود عراق آگاه گشته بطریق هربار قرار بر فرار
اختیار نموده راه بخارا پیش گرفت سلاطین اوزبک هر یک بمقر حکومت خود شتافته آفتاب
زرنگار چتر همایون شاهی از افق دار السلطنه هراة طالع گشته در بیست و دویم شهر جمدی الثانی
موافق تسع وثلاثین وتسعمایه در باغ شهر نزول سعادت فرموده بر مسند جهانبانی قرار گرفتند
اکابر و اشراف که پراکندگان دیار پریشانی بودند به پایه اقبال همایون استظلال جسته بودند
عاطفت یافتند و غازیان بجهة اخذ اموال مظلومان معاتب گشته فقرا و ضعفا را از خزانه
عامره رعایتهای کلی فرمودند و در آن سال قشلاق در هراة قرار یافته بعد از چندگاه بقصد یورش

ماوراء النهر و گوشمال عبیدخان و تادیب اوزبکان از شهر بیرون آمده در النگ نشتین معسکر خسرو
بداد و دین گردیده آوازه وصولش در ماوراء النهر و خراسان افتاده حسین خان و دمدمه سلطان را
با بعضی امرا بتسخیر غرجستان مامور فرموده و ایشان آن ولایت را فتح کرده معاودت نمودند
و امرای نامدار عالی مقدار ساختگی یورش ماوراء النهر نموده بسرانجام یراق توبخانه و اسباب مشغول
بودند که از آذربایجان و عراق اخبار موحش ورود و شیوع یافت که حرکت لشکر روم و ادمن
سلطان سلیمان بدان مرز و بوم واقعیت و آن امر لایق را عایق گشته معاودت موکب
همایون بجانب عراق الیق نمود چون در جماعت تکلو قدرت و قوت قلعه داری نمانده بود
و رعایا و عجزه از سلوک ناهموار غازیان و مردم او متشکی بودند حکومت دار السلطنه
هراة را بشاهزاده کامکار سام میرزا تفویض فرموده آغزیوار خان شاملو را الله و اتالیق
میرزا و امیرالامرای خراسان فرموده عنان عزیمت بطرف عراق معطوف داشته بسرعت و استعجال
روانه شدند

ذکر احوال خراسان و آمدن عبیدخان مرتبه ششم بدان دیار سعادت نشان و توجه موکب همایون و اختتام احوال عبیدخان و وقایع متنوعه بر حسب اقتضای ملک بوقلمون

از سخن سرایان انجمن اخبار و روایت سرایان آثار چنین بتحقیق پیوسته که بعد از مراجعت شاه جمجاه
جنت بارگاه سام میرزا و آغزیوار خان چندگاه در هراة اقامت نموده بنظم و نسق ملک
خراسان و جبر حال و اختلال عجزه و زیردستان پرداختند و عبیدخان در بخارا پای در دامن
خمول پیچیده متفحص احوال خراسان می بود تا آنکه خبر کشته شدن حسین خان و تزلزل احوال طایفه
شاملو بهراة رسیده موجب توهم سام میرزا و آغزیوار خان گشته بتحریک جمعی مفسدان

خیال محال مخالفت و سرکشی کرده دست تعدی باموال متمولین دراز کردند و مبلغها بتعدیات و شکنجه
از مسلمانان گرفته باراده قندهار در انصوب در حرکت آمدند و در فراه مراد سلطان افشار را
بخود ملحق ساخته بظاهر قندهار رسیده قلعه را محاصره کردند خواجه جغتای که از جانب میرزا کامران
برادر همایون پادشاه حاکم قندهار بود بمدافعه و قلعه داری قیام نموده چند ماه از جانبین هنگامه جنگ
و جدال و معرکه حرب و قتال گرمی داشت و دست آرزوی ایشان بدامن مقصود نرسید تا آنکه
میرزا کامران در لاهور هزار کس بهم آورده باستخلاص محصوران قندهار شتافته سام میرزا و اغرلوار
خان از قرب وصول میرزا کامران آگاه گشته از پای قلعه کوچ کرده یکمنزل پس نشستند بر میرزا
کامران ظاهر شد که شاهزاده عالی تبار بی رخصت شاه کامکار اراده تسخیر قندهار نموده
بر آن جهت کمر محاربه و مدافعه آن گروه بسته متوجه معرکه قتال شد سام میرزا و اغرلوار خان
با ده سه هزار کس که همراه داشتند در برابر میرزا کامران صف قتال آراسته فیمابین محاربه
عظیم و نبرد قوی بوقوع پیوست قزلباشیه داد جلادت و مردانگی داده جرانغار و برانغار
سپاه جغتای را تار و مار گردانیدند و در اثنای گیرودار دست اسب اغرلوار خان بسوراخی
رفته بسر در آمده از اسب غلطید مجهولی از سپاه جغتای بسر وقتش رسیده او را دستگیر کرده چون
دانسته شد که اغرلوار خان است فی الفور بقتلش پرداختند لشکر جغتای دلیر شده قزلباشیه
افسرده شدند بنابران سام میرزا عنان از محاربه پیچیده بطرف گرم سیر رفت و از کرده نادم
و پشیمان گشته در انجا چند مفسد که او را بمخالفت شاه جمجاه ترغیب نموده بودند بقتل آورده سرهای
ایشان را بدرگاه شاه جهان پناه فرستاده التماس عفو جرایم خود نمود و چون خبر اختلال سام میرزا

و قتل اغرلوار خان در بخارا بعبید خان رسید اول سیدم میرزا را با بعضی امرای اوزبکیه و پنج
شش هزار کس بتاخت خراسان فرستاد سیدم میرزا بطرف جام رفته جمعی دیگر از سرداران
اوزبکیه بجانب دیگر رفتند صوفیان خلیفه که حاکم مشهد مقدس معلی بود با فوجی قلیل متوجه دفع
سیدم میرزا گشته در جام میانه هر دو گروه نبرد قوی دست داده اوزبکیه مغلوب شدند
صوفیان خلیفه بعد از شکست و دفع ایشان بر سر اوزبکان خاف رفته آن گروه نیز مغلوب
گشته جمعی کثیر از اوزبکیه بقتل رسیدند پیرام اغلان که از جانب کسکن قرا سلطان بن
جانی بیک سلطان حاکم غرجستان بود بتاخت هراة آمد خلیفه سلطان شاملو که مردی هشتاد ساله
مبهوط بود از جانب سام میرزا و اغرلوار خان در هراة بود جمعی از مردم شهر و بلوکات
و سپاهیان متفرقه بر سر خود جمع نموده باستقبال اوزبکیه شتافت و تا ده فرسخ رفته باوزبکیه
رسیدند و فیمابین جنگ در پیوست لشکر هراة چون مردم هر جایی و اکثر تاجیک بودند و از
سردار جاهلی بهم گرفتند کاری نساخته مغلوب شدند خلیفه سلطان را که در هنگام مخاطره از مردان
کارزار می شمردند بسبب اینکه از معرکه بیرون رفتن متعذر بود بقتل رسید بقیة السیف هزیمت
غنیمت دانسته بشهر آمدند پیرام اغلان غنایم موفور بدست آورده از همانجا مراجعت نمودند
و جماعت قزلباشیه که در هرات مانده بودند چون هراة بی صاحب بود باستصواب سرداران
از خوف اوزبک کس بمشهد مقدس نزد صوفیان خلیفه فرستاده او را بهراة طلب نمودند خلیفه
پسر خود را در مشهد مقدس گذاشته خود بهراة آمد صوفیان خلیفه مرد شجاع و دلیر مردانه
و صوفی و نجابت این دودمان مقدس بود اما جنونی بر طبیعتش غالب و اعمال و افعال دیوانگان

از وسیاری بظهور میرسید بعضی عقلا او را مردم مزوّر ابله طرار میدانستند در هرات سخن جمعی
اشرار اوباش جور و اعتساف بر روی خلایق گشوده استشفاع والتماس را در بست و بهر کس
از مردم شهر و بلوکات را که اندک تمولی بود بمصادره و مواخذه او گرفتار گشت از غایت
جنون با کمال تزویر و ابله طراری اظهار میکرد که دوشینه در خواب از حضرات دوازده امام
علیهم السلام اشاره شد که از فلان شخص مبلغ کذا گرفته بغازیان ده و دفع دشمنان
ماکن و حکم امام را چاره نیست اکثر رودستان خود که بهوس حکومت او گرد شهر آورده بودند تحمیلات
حکمی کرده گریان گریان در مجمع سرویان میگفت که هر چند در خدمت حضرات ائمه معصومین در
خواست کردم که فلان شخص دوست منست ازین تکلیف مرا معاف دارید در معرض قبول انقیاد
ونفرمودند اما ما را از حکم وزیاد چاره نیست القصه بدین حیله با جنون سرشار زر بسیار بحصول
پیوسته مردم از جور او بجان رسیدند و درین اثنا عبید خان با جنود بلا اشتها از آب آمویه
عبور کرده در شهور اثنا و اربعین و تسعمائه بحدود مشهد مقدس رسیده بامر محاصره آن
بلده شریفه پرداخت متعلقان صوفیان خلیفه با مردم مشهد برج و باره شهر را استحکام داده
کمال مردانگی در حفظ و حراست آن بجای آوردند هر چند اوزبکان در لوازم قلعه گیری اهتمام
بیشتر کردند کمتر نتیجه داد اصلا راه تسلط بر آن بلده نیافتند و چون صوفیان خلیفه در هراة
از محاصره مشهد آگاه گردید بمردم خود می نوشت که مردانه باشید که اینک من رسیدم و عبید خان را
گرفته پوست او را کنده پر کاه کرده بشاه میفرستم الحاصل خضر چلبی وکیل خود را که در ملازمت از
خلیفه در پیش بود در هراة مبلغی معتدبه از حرام و تحمیلات بالقوه تحویل کاشتکان خود نوشت

که بفعل آورند و دیوانه وار با سه هزار کس بعزم رزم پادشاه اوزبک روانه مشهد مقدس شد
در راه خرمن کاهی بنظرش آمد خود رفت و در انجا ایستاده جوالی را پر کاه کرده همراه بر داشت
که جهت انباشتن پوست عبید خان ضرورتست و در حوالی مشهد مقدس از نزول اوزبکیه کاه
نمانده عبید خان چون از آمدن خلیفه واقف شد بجر تکمز و رفت زیرا که عارش می آمد که با
شکوه پادشاهی با یکی از امرای شاهی مقابله نموده جنگ کند و چنین مسموع او شده بود که خلیفه را
در وقت جنگ جنونی عارض میشود که از بسیاری جیش و لشکر اندیشه نمیکند و مکرر دیوانه وار خود را
با فوج قلیل قزلباش بر گروه انبوه اوزبکیه زده و غالب آمده و در جنگ اوزبکیه دلیر شده مبادا
چنین صورتی روی نماید امرای اوزبکیه هیچکدام بی وجود خان متوجه حرب او نمیشدند بالضروره
عبید خان بمحاربه او کمر بسته جمعی را پیشتر برسم قراولی فرستاده عبدالعزیز سلطان پسر خود را
با علی سلطان والی خوارزم و ارش سلطان و سونجک محمد را منقلای سپاه گردانیده خود متعاقب
در حرکت آمده و صوفیان خلیفه بمقدمة الجیش اوزبکیه دو چار خورده بعد از جنگ غالب آمد سردار جنود
اوزبک گرفتار غازیان شده بخلیفه گفت بچه عقل با سه هزار کس بمقابله پادشاه اوزبک که لااقل
سی هزار کس همراه دارد میروی زنهار که الحال باز گشته خود را بقلعه هراة انداز خلیفه از غایت غرور
و نهایت سودا و جنون بمحاربه اصرار نموده در آن شب ساختگی جنگ کرده صبحی که منقلای سپاه
اوزبک نمایان شد صوفیان خلیفه صف قتال آراسته در عبدالآباد خیابان بر سر دو لشکر بهم رسیده معرکه
از جانبین دست بآلت کارزار بردند والحق قزلباشیه خود را بر آن دریای لشکر زده و زین
کارزاری کردند که نظارگیان افلاک بدیده تعجب و تحیر در آن می نگریستند عبید خان برا همه آنکه

مبادا اغلبه از جانب قزلباش وقوع یابد خود از قلعه حرکت کرده با گروه انبوه بر صف سپاه زد
غازیان چند اگر قوت و قدرت داشتند دفع صدمات بهادران اوزبک نموده آخر الامر از
مقاومت عاجز آمده راه فرار پیمودن گرفتند صوفیان خلیفه دیوانگی تر از آن کرده خود را
با چند نفر از غازیان که بمرافقت او مقید شده بودند بحصار رویرا که در حوالی جگاه بوده انداخته
خود را بی زاد و ذخیره محصور دشمن گردانید و عبید خان در پای حصار نشسته غازیان
تا سی و پنج روز بگوشت اسب که زینها شکسته نیم طبخی میپختند معاش کرده با اوزبکیه مقاومت
کردند و اوزبکان سیبها پیش برده و حوالها ترتیب داده آخر بران ویرانه مستولی شدند
و صوفیان خلیفه را گرفته بقتل آوردند مؤلف احسن التواریخ آورده که صوفیان خلیفه در اندک زمانی
که در خراسان بوده و حکومت میکرد تا موازی چهار هزار و هشتصد اوزبک را در معارک کارزار
بقتل آورده بود القصه چون این خبر بهراة رسید خضر چلبی وکیل خلیفه باتفاق قزلباشیه که در شهر
بودند مردم شهر و بلوکات را احضار نمودند که بسرانجام اسباب قلعه داری پردازند مردم
بلوکات راضی نشده چون از جور و تعدی خضر چلبی و عمال او بجان آمده بودند با شهریان مخالفت
نموده در خفیه کس بعقب عبید خان فرستادند و خان نظام شهر رسیده بامر محاصره غازیان پرداختن
و مردم شهر در کمال بی سامانی تا پنجاه با عبید خان مقاومت نموده شهر را نگاه داشتند
عاقبت یکی از اعیان شهر بمواعید کاذبه عبید خان از راه رفته شبی بی خبر سیصد نفر اوزبک را
از برجی که بحراست او متعلق بود بالا کشیده اوزبکان بشهر ریخته غازیان بعد از محاربه بسیار
و سعی بی شمار مغلوب گشته بقلعه اختیار الدین گریختند اوزبکیه بران بلده فاخره مستولی شده

و در میان خلایق طوفان بلا بالا گرفته دست تعدی باموال مسلمانان دراز کرده ذخایر و دفاین بضرب
شکنجه میگرفتند عبید خان کس بقلعه اختیار الدین فرستاده شرط نمود که چون خضر چلبی قلعه را
باموال و اسباب صوفیان خلیفه و زری که از خواجگان بالدار گرفته تسلیم نماید او و رفقا از
قتل و غارت ایمن اند بعد از معاهده و پیمان محصوران بیرون آمدند و اوزبکان ایشان را
برهنه و عریان کرده همگی را بصوب بخارا روانه نموده در راه مقتول گردانیدند بعد از خراب
البصره اوزبکیه را از قتل و غارت منع نموده بملکت داری پرداخت و تا چهارده ماه در دار
السلطنه هراة بر مسند حکومت تکیه زده کامروای دولت بود اما هر روز چند نفر بیگناه
بتهمت رفض و تشیع گرفتار آمده بشهادت در سر چارسوق فایز می شدند جور و بیداد آن
سفاک بی باک روز بروز در افزایش بود آه و ناله جگر سوز دلخستگان و فریاد و فغان ناحق
کشتگان باوج آسمان میرسید تا آنکه این اخبار در آذربایجان بمسامع جلال شاه جمجاه جنت مکان
رسید دفع شر اوزبکیه را پیش نهاد همت والا گردانیده در شهور سنه ثلث اربعین و تسعمایه
با امرای عالی مدار و عساکر فیروزی شعار بجانب خراسان در حرکت آمدند کوچ بر کوچ روانه شده
در حینی که عبید خان از هراة بیرون آمده بعزم تسخیر مشهد مقدس معلی که تا غایت در تصرف قزلباشیه
مانده بود روانه آن صوب شد آوازه ورود موکب همایون شاهی در ان دیار بلندی گرفته
باخبار محقق گشت که حضرت شاه به نسا و ابیورد رسیده عنقریب با سپهر رایت اژدها پیکر همایون نشان
از افق دار السلطنه هراة طالع خواهد شد در همان روز ازین خبر بجانب هراة بازگشته
سلطانان خورد و بزرگ چنگیز را که همراه بودند جمع نموده مجلس کنگاش منعقد ساخت و در رفتن

وایستادن مشورت نموده میگفت که قزلباش درین زمستان مشقت سفر اختیار نموده از راه دور آمده و زحمت
بسیار کشیده اند و ما در عدد و عدت از ایشان بیش و در پیشیم اگر توقف کرده جنگ کنیم
یحتمل درین مرتبه غالب گردیم و سلاطین و عظمای قوم بمکی متفق اللفظ گفتند که ما را طاقت محاربه
حضرت شاه نیست هرچند عبید خان ازین مقوله سخن گفت بجایی نرسید بالضروره در قلب
زمستان که آفتاب در برج دلو بود گریان و نالان وداع پل مالان کرده از راه بلخ متوجه
بخارا گردید و ظل خورشید اشراق خسرو آفاق بر مفارق آمال سکنه هراة گسترده شده در کمال
عظمت و اجلال در بلده ارم بنیان هراة نزول فرمودند و بیچارگان کشور ملال و پریشانی
در سایه الویه معدلت و جهانبانی آرام گرفته از زحمت ابتلای اوزبکان آسودگی یافتند چون
سام میرزا التجا برده در قلعه می بود شاه قلی خلیفه مهردار ذوالقدر حسب الفرمان شهریار دادگستر
با بعضی از امرا التجا برده او را بدرگاه عالم پناه آوردند و در خدمت اشرف سر خجالت در پیش
افگنده اشک ندامت از دیده باریدن گرفت حضرت شاه جمجاه جنت مکانی تقصیرات او را
بعفو و اغماض خسروانه مقرون گردانیده بعضی ملازمان او را که ماده فتنه و فساد بودند بیاسا
رسانیدند و حکومت خراسان بشاهزاده جوان بخت کامکار سلطان محمد میرزا تفویض
یافته محمد خان شرف الدین اغلی تکلو لله میرزا و امیر الامرا گردیده و چون در فصل شتا با پایان رسیده
بهار دلگشا بطراوت و خرمی جلوه ظهور نمود هرچند سام میرزا باد به خلاف نموده بخودسری
بسر قندهار رفته کاری نساخته بود اما آن حضرت را بجهة نسبت فرزندی عرق حمیت بحرکت
در آمده با جماعت جغتای که بجنگ قزلباش دلیری کرده بودند متوجه قندهار و زمین داور گشتند

و از کنار آب هیرمند امیر سلطان روملو را با جنود موفور بشتر فرستاده و خواجه کلان حاکم قندهار از
نهضت همایون شهریار کامکار خبردار گشته بنیان ثبات و قرارش تزلزل یافت گنجی خواجه نامی
از اقربای خود را در قلعه گذاشته خود بجانب سند رفت و چون آفتاب چتر شاهی از افق دیار
قندهار طالع گشت گنجی خواجه از نهیب صولت و سطوت شاهنشاهی جز اطاعت و متابعت چاره ندیده
بدرگاه جهان پناه شتافته کلید شهر و قلعه بخدام بارگاه سپهر اشتباه سپردند و حضرت شاه ملایک سپاه
ایالت آن ولایت را به بوداق خان قاجار رجوع نموده مظفر و منصور عنان عزیمت بصوب هراة منعطف
ساختند و چون چتر سعادت آن حضرت از یورش قندهار بهراة رسید عظیم واهمه بر عبید خان
و سلاطین اوزبکیه استیلا یافته ایلچیان سخندان با تحف و هدایا از بلخ و سمرقند و بخارا بدرگاه سلطنت
آشیان خسرو والامکان فرستاده تهنیت فتح قندهار را بعرض رسانیدند و آن حضرت روزی
چند بانجاح مطالب و مرام ارباب حاجات پرداخته مهمات ضروری آن ولایت را حسب صلاح
دولت قاهره نظام و انتظام داده در شهور سنه اربع و اربعین و تسعمایه بهمراهی قاید تایید مالک
الملک علی الاطلاق روانه جانب عراق گشتند و محمد خان شرف الدین اغلی در خدمت شاهزاده
نامدار کامکار بجبر پریشانی احوال محرومان و خاطر شکستگان خراسان پرداخته در ترفیه حال رعایا
و برایا کوشیدن گرفت و عبید خان بعد از آن پای در دامن ادب پیچیده از آمدن بیفایده معاقد گشته
یکدو سال ازو حرکتی واقع نشد تا آنکه در شهور سنه ست و اربعین و تسعمایه از اثر آه مظلومان و ستم دیدگان
ملک خراسان بپهلو بر بستر بیماری نهاده و مرضی صعب بر او مستولی گشته در بخارا از آرزوی هراة و تسخیر
کنار پل مالان جان داده بعالم عقبی شتافت و سکنه خراسان از جور و طغیان آن سفاک بی ایمان

نجات یافته چون برخی از احوال خراسان درین صحیفه رقم نگارش یافته بنابر ارتباط سخن متعرض سوانح گونا
گون که در طی وقایع خراسان بظهور رسیده بود نشد اکنون وقت آنست که سوانح غریبه چتر
آذربایجان و لشکرکشی سلطان روم را بدان مرزبوم بر صفحه بیان نگاشته بر سر تتمه احوال خراسان رویم

ذکر لشکر کشیدن سلطان سلیمان خواندکار روم بدیار عجم و مشار غدا و بابر برآرای کسری و جم

در فوق اشاره بدان شد که در زمان دولت همایون شاه جم قدر ملایک سپاه سلطان سلیمان پادشاه روم
باغوا و افساد مفسدان شقاوت لزوم چهار مرتبه لشکر بدیار عجم کشیده پادشاه جمجاه جنت مکان منازعت
آغاز نهاد مرتبه اول بتحریک و اغوا اولامه تکلو که کیفیت این ماجرا بر سبیل اجمال آنست که اولامه
تکلو در زمان حضرت خاقان سلیمان شان در سلک قیاولان انتظام داشت رفته رفته
مراتب نوکری طی کرده بحسن خدمات شاهانه برتبه امارت ترقی نمود که بجای چوهه سلطان امیر الامرای
آذربایجان شده بود و بعد از کشته شدن چوهه سلطان بخار نخوت و غرور بدماغش متصاعد
گشته اراده نمود که بجای چوهه سلطان وکیل صاحب قدرت و مؤسس مراتب امور دولت باشد
چون مقصودش بحصول نپیوست چنانچه مذکور شد حقوق تربیت این دودمان را بر طاق نسیان نهاده
روی از این دولت ابد قرین برتافته بروم رفت و در آنجا انگیز فتنه کرده خواندکار را به تسخیر ولایت
عجم سرگرم ساخت خواندکار در اول حال قیل پاشا را با پنجاه هزار کس بمنصوب فرستاد شرف خان
روزکی کرد که حاکم تبلیس بود و از تابعان این دودمان سعادت نشان فیل پاشا اول بر سر او رفته
او را از آن ولایت بیرون کرد و اراده داشت که لشکر بر سر خطوان کشد شاه جنت مکان
با فوجی از افواج قاهره بر سر او ایلغار فرمودند فیل پاشا از شکوه و حشمت پادشاه گردون بسیاط ثبات

مقاومت نیاورده تو بها را انداخته گریخت بعد از فرار او که رایات نصرت آیات جهت رفع فتنه عبید خان
اوزبک بجانب خراسان در حرکت آمده از هراة عازم ماوراءالنهر بود و بتدا و لامه متواتر ایلچیان
بخدمت خواندکار فرستاده عرض کرد که پادشاه قزلباش در خراسان لشکر بماوراءالنهر کشیده
با جنود اوزبک در پیکار و دران دیار مشغول محاربه مغول و تاتار است و آذربایجان و عراق خالی
سلطان سلیمان بسخن او از استنبول با لشکر بیکران بصوب آذربایجان نهضت نمود ابراهیم پاشا
وزیر اعظم را با هشتاد هزار کس منقلا گردانیده متعاقب در حرکت آمد ابراهیم پاشا با اولامه تکلو
او را بجانب اردبیل و دیگر پاشایان بیلاد آذربایجان ارسال نمود اکثر محال را بحیطه تصرف در آوردند
و این خبر در النگ نسین بشهریار کیخسرو آیین رسیده ترک یورش ماوراءالنهر کرده بطریق ایلغار
از خراسان متوجه عراق شده بر جیت و یک کوچ به کبود گنبد ری آمدند چون خبر معاودت موکب
همایون شاهی با براهیم پاشا رسید با وجود کثرت لشکر و وفور جنود تزلزل تمام با حوالش راه یافته
بسلطان سلیمان پیغام داد که پادشاه قزلباش از خراسان بری آمده بر سر من ایلغار می
آورد و نوکر از آفتاب شکوه پادشاهان نیست **نظم** مگر هم تو آیی بنا ورد او ❊ بمیدان تو باشی
هم آورد او ❊ سلطان سلیمان بسرعت تمام به تبریز رسیده با ابراهیم پاشا ملحق گشته و از شدت ایلغار
اکثر اسبهای غازیان از کار افتاده چون از یساق خراسان برگشته بودند و چیاماتی در میانه لشکر واقع
بود غازیان بجهة سامان و سرانجام یساق آذربایجان و ساختگی حرب و میان منازل خود متفرق شدند
چنانچه در قزوین از هفت هزار کس زیاده در موکب همایون نبود بهرام میرزا و القاص میرزا و ایلچی خان
شاملو و بعضی امرا منقلای سپاه گردانیده و بجانب تبریز فرستادند و رایات نصرت آیات

متعاقب روانه شده بابهر رسیدند خبر آمد که خواندکار از تبریز متوجه جانب عراق است و میانه بهرام میرزا
و جنود قزلباش و ابراهیم پاشا که منقلای لشکر روم بود در آنطرف آب قزل اوزن جنگ
واقع شده بهرام میرزا و امرا جنگ کنان خود را بکوه کشیدند و عسکر نامعدود روم هجوم آورده
کوچ بر کوچ می آیند از ورود اخبار تزلزل بسیار در معسکر ظفر شعار پدید آمد ارباب اخلاص را نیروی اقبال
این دولت بی زوال دل قوی بود اما اهل نفاق و اصحاب شقاق دل دگرگون کرده بودند درین اثنا
الوندخان افشار حاکم کوه گیلویه با سپاه جرار رسید و قشون آراسته بنظر اشرف رسانید و جمعی
از هر طرف باردوی همایون ملحق گشته شاه جنت مکان اراده نمودند که بمدد بهرام میرزا و امرا
ایلغار نمایند که خبر رسید که سلطان سلیمان با سپاه بیکران از میانج گذشته بسلطانیه رسید
و بهرام میرزا و امرا بازگشته باردوی همایون ملحق شدند درین اثنا محمدخان ذوالقدر اغلی پسر کور
شاهرخ ولد علاءالدوله ذوالقدر که در خدمت اشرف تربیت یافته بسمت فرزندی داشت عناد
باطنی خود که جهته واقعه پدر با قزلباش داشت ظاهر ساخته با حسین خان شاملو و غازیخان تکلو
و ملک بیک خویی بی اعتماد بودند لهذا چند روزی جنگ را تا جمعیت مبارزان جان سپار در حیز
تاخیر انداختند تا آنکه آیه کریمه ولله جنود السموات والارض ظهور یافته جنود غیبی بدفع سپاه روم
پرداخته در بیست و سیم عقرب در سلطانیه برف عظیم بارید چنانچه کمال اسمعیل صفهانی گفته بیت
مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است * اجرام کوهسارت نهان در میان برف * در آنجا اجرام خیام
روم در میان برف نهان گردید خلق بسیار از جنود رومیه در زیر برف مانده از صولت سرما
هلاک شدند چنانچه یکی از شعرا در آن واقعه گفته بیت رفتیم چو بسلطانیه آن طرفه چمن * دیدیم دو هزار مرده

بی گور و کفن * گفتیم که که کشت این همه عثمانی را * باد سحر از میانه برخاست که من * سلطان سلیمان را
مجال اقامت در عراق نمانده چون معاودت از راه آذربایجان بجهة قلت آذوقه متعذر بود از راه
شهر که آباد آن بود روانه شد که درین زمستان در حدود موصل قشلاق نماید و اولامه را با ذوالقدر
اغلی بجانب تبریز فرستاد و شاه جنت مکان بر سر ایشان ایلغار نموده غازی خان تکلو نیز حرام
نمکی کرده از اردوی همایون گریخته به تبریز رفت و اولامه و رفقا را از ایلغار شهریار کامکار خبردار
گردانیده ایشان بجانب وان گریخته در قلعه وان متحصن شدند و شاه جنت مکان حسین خان شاملو را
که بدوستی سام میرزا متهم بود و با او بدظنه بودند و درین وقت اراده فرار داشت بقتل آورده بطرف
وان نهضت نمودند و ایشان از قلعه وان محاصره نموده آن زمستان در پای قلعه گذرانیدند
اما چون سلطان سلیمان روانه موصل گشت ابراهیم پاشا کس نزد محمدخان شرف الدین اغلی
حاکم بغداد و طایفه تکلو فرستاده ایشان را باطاعت خواندکار و سپردن قلعه بغداد دلالت نمود
محمدخان ازین معنی ابا نمود اما اعظمای و ریش سفیدان تکلو بجهة کشته شدن جوهه سلطان و فرار نمودن
اولامه و غازی خان که امرای تکلو بودند از شاه جنت مکان متوهم گشته همگی بدوستی و اطاعت خواندکار
اتفاق نموده کلید قلعه را بر خواندکار فرستاده او را طلب نمودند و خواندکار ترک قشلاق موصل
نموده روانه بغداد شد محمدخان شرف الدین اغلی که مرد صوفی و نیکبخت و دولتخواه بود حسب الامر شاهی دست از شهر و قلعه
باز داشته جسر را بریده با سعید نفری که ماکشش از آنها و اتباع که شاهی سون بودند از راه بصره بدزفول رسید
و از آنجا بشیراز آمد و بقیه جنود تکلو استقبال سلطان سلیمان کرده او را ببغداد آوردند و در آن قشلاق در بغداد کرد
ذکر آمدن سلطان سلیمان خواندکار روم بدیار عجم مرتبه ثالث سال دیگر که احدی و اربعین و تسعمایه بود سلطان

سلطان سلیمان نوبت ثانی از بغداد لشکر بعراق عجم کشیده قدم بملک عراق نهاده تا درجزین
آمد و شاه جنت مکان بنجیه از پای قلعه وان کوچ کرده متوجه تبریز گردید و در انجا ملک بیک
خویی نیز که در سلک امرای معتبر و بقیه اهل نفاق بود بقتل رسید و از انجا با لشکر پرخاش
جوی بطرف معسکر رومیان در حرکت آمدند چرخچیان ظفر شعار در حدود درجزین بمقلای
سپاه خواندکار رسیده جنگ کرده غالب آمدند سلطان سلیمان چون از غلبه جنود قزلباش
و انهزام رومیان آگاه گردید برآشفته امرای خود را سرزنش کرد که هرگاه از فوجی قلیل و قراول
مغلوب شوید با پادشاه قزلباش چگونه پرخاش خواهید کرد و ازین غصه ترک مقابله و مقاتله کرده
از درجزین کوچ کرده عنان عظمت بلکه هزیمت بجانب روم منعطف گردانید رایات نصرت
آیات شاهی بتعاقب او در حرکت آمده چون بحدود قلعه وان رسیدند بهرام میرزا و بعضی امرا
بتعاقب رومیان فرستاده اردوی همایون در چمن نزول نمود رومیان که در قلعه وان بودند
از شکوه صولت و سطوت شاهی توقف فرار نمودند قبل از ان خواندکار محمد پاشا امیر الامرای
دیاربکر را همراه اولامه و بعضی امرا و پاشایان و دو هزار ینکی چری نموده بمدد مردم قلعه فرستاده
بود و ایشان بوسطان رسیده بودند که خبر وصول ایشان بشاه جنت مکان رسید با جمعی از
مبارزان رزم آزمای بر سر ایشان ایلغار فرمودند چون چهره سیاهی سپاه روم نمایان شد
اکثر لشکر قزلباش شب در خواب مانده از شدت ایلغار زیاده از دو هزار کس در رکاب نصرت
انتساب بدانجا رسیده بودند اولامه ماهیچه توق پر فروغ خاصه آن حضرت را که از اعلام ظفر و جام
شاهی بعلم کرگ مشهور است یعنی دو رنده مشاهده نموده شناخت بمحمد پاشا گفت که حضرت شاه آمد

که بنفس شریف تشریف دارد و صلاح در جنگ نیست ما طاقت صولت و سطوت آن حضرت نداریم محمد پاشا بکثرت
لشکر خود و قلت سپاه قزلباش مغرور گشته صف سپاه آراست و بیک حمله مبارزان جنود اقبال
کرفاری خان ذوالقدر حاکم شیراز و جمعی از غازیان ظفر طراز بودند شکست خورده از پیش جراحات
و بطرفة العینی جمعی کثیر مقتول و برخی از معتبران خواندکار گرفتار شدند و بقیة السیف بطرف
قلعه ارجیش رفتند و کس فرستاده از خواندکار مدد طلبیدند خواندکار سنان پاشا را با جمعی
کثیر از امرا و پاشایان و سنجق بیگیان بمدد ایشان ارسال نمود از دلاوران لشکر قزلباش
بوداق خان قاجار با لشکر جرار با ایشان دوچار شده جنگی در پیوست سنان پاشا در معرکه
کشته گشته جمعی کثیر مقتول و دستگیر شدند و چون خبر کشته شدن سنان پاشا بسلطان
سلیمان رسید ابراهیم پاشا را با خلاصه لشکر روم بدانجا فرستاد و او لشکر عظیم
بر سر بهرام میرزا و امرای رفیق او که بر سر ارجیش میرفتند فرستاد میانه قراولان طرفین
جنگ واقع شد رومیه منهزم شدند و ابراهیم پاشا دیگر متوجه محاربه قزلباش نشد و تمامی
مردمی که در قلعه ارجیش بودند مصحوب خود گردانیده متوجه اردوی خواندکار شده بنیروی
دولت بیزوال قلعه ارجیش نیز بدست در آمد کوتوالی آن با محمد سلطان صوفی اغلی محقق گشت

ذکر آمدن سلطان سلیمان خواندکار روم مرتبه سیم باغوای القاص میرزا

سپهداران معرکه سخن ادا
صنوف اخبار را بدین منطار آراسته اند که اولامه تکلو شاه مملکت عجم را بنوعی در نظر خواهش سلطان روم
آراسته و پیراسته بود که هیچ روز خالی از آن آرزو نبود و هیچ شب بی خیال هم آغوشی آن نمی
غنود تا آنکه شاهزاده نادان حق ناشناس شهزاده القاص از کوته خردی باغوای چندی نادان

ازو نا واثر اسباب سعادت و این خود را از دست داده روی از خدمت چنان برادر مهربان
که بزرگ کرده و او را جهان آفرین بود برتافته بروم رفت سلطان سلیمان وجود او را مغتنم
و سرمایه تسخیر ملک عجم دانسته بدین خیال محال و سخنان فریب اندود آن رحیل جبال بدین
صورت در حرکت آمد و کیفیت این واقعه آنست که حضرت شاه جنت مکان القاص میرزا را از دیگر
برادران دوستتر میداشت و اشفاق و مهربانی زیاده از ایشان درباره او بظهور می آورد چنانچه
بعد از تسخیر ولایت شیروان از میانه اخوان او را برتبه شیروانشاهی امتیاز داده بحکومت و دارایی
آن ولایت نصب نمود و همین عواطف و اشفاق شاهانه محسود برادران بود میرزای نادان باغوا و
تحریک جمعی فتنه انگیز آن حقوق تربیت آن حضرت را بعقوق مبدل ساخت و چون در شیروان
بسیاری جیش و لشکر و موجبات اسباب سلطنت و پادشاهی آماده یافت پای از دایره طاعت
و متابعت بیرون نهاد و ابواب خلاف گشوده بامور که موافق رضای آن حضرت نبود قیام
مینمود و مزاج مبارک اشرف از آن منحرف گشته متوجه دفع فتنه او شدند مشارالیه از آثار رای
توجه آن حضرت اندکی از خواب غفلت بیدار گشته از اطوار ناهموار ندامت و پشیمانی اظهار نموده
والده خود را با سلطان احمد میرزا پسرش باستشفاع بخدمت شاه جنت مکان فرستاده شرط نمود
که مدت العمر پای از جاده طاعت گذاری بیرون ننهد شاه جنت مکان عذر پذیر گشته وحید
نفر از امرای عظام و ریش سفیدان دولتخواه را مثل سید کمونه دار و سوندک بیگ قورچی باشی
و معصوم بیگ صفوی و شاهقلی خلیفه مهردار و بدر خان استاجلو با والده او فرستادند که او را
قسم دهند که دیگر مرتکب خلاف نگردد و امرا حسب الفرموده عمل نموده بازگشتند و قرار یافت که

در ان زمستان از جانبین لشکر بدیار کفر کشند بغزا و جهاد پردازند شاه جنت مکان بغزا گرجستان
توجه نموده القاص میرزا بغزا چرکس رفت اما بعد از مراجعت او در شیروان خطبه و سکه بنام
خود کرده بیشتر از پیشتر مخالفت و عصیان بظهور آورده و شاه جنت مکان بعد از مراجعت غزای
گرجستان که از خلف ایمان و سوء ادب آن بیمان اطلاع یافته تنبیه و گوشمال آن مخذول
العاقبه بر ذمت همت لازم گشته هنوز او در چرکس بود که ابراهیم خان ذوالقدر و کوکجه سلطان
قاجار و شاهوردی سلطان زیاد اغلی را با جمعی از جنود ظفر ورود بایلغار شیروان فرستادند
که آن ولایت را متصرف شوند مهتر دولتیار را که از معتمدان القاص میرزا و امیر اردوی او بود
خانه کوچ را برداشته بقلعه گلستان برده متحصن شد و امرای مذکور ولایت شیروان را متصرف شده
قلعه گلستان را محاصره نمودند القاص میرزا این خبر را شنیده از ولایت چرکس بازگشته
بدربند آمده و دو مرتبه لشکر بسر امرا فرستاد و هر مرتبه امرا بر لشکر او غالب آمده جمعی از مفسدان
و بدآموزان قزلباش درین معارک کشته شدند و چون این مقدمات بعرض اشرف رسید بعضی
از امرا را بمدد فرستاد و امرای عظام بسر او ایلغار کردند رایات ظفر آیات نیز بدان صوب
در حرکت آمد و از آوازه ورود موکب همایون شاهی و رسیدن امرا نامدار خبردار گشت
با خوف و هراس بیشمار بجانب جبال گریخت و هر دم او فوج فوج از و جدا گشته بمعسکر ظفر اثر
ملحق می شدند و امرا او را تعاقب نموده در کنار آب سمور با او رسیدند و او بجان سراسیمه
شد که فرصت موزه پوشیدن نیافته با چهل پنجاه نفر بطرف داغستان بر دو قورم بمحال رفته از انجا
بکشتی نشسته بکفه رفت و از کفه روانه استنبول گشته بخدمت سلطان سلیمان پیوست قلعه دربند

وقلعه گلستان مدتی در تصرف مردم القاص میرزا بود و عساکر منصوره بمحاصره او پرداخته بالاخره متصرف
اولیای دولت قاهره درآمد و مهتر دولتیار و بعضی از سید وقتان بیاسا رسیدند و شاه جنت مکان
شیروان را بشاهزاده نامدار اسمعیل میرزا عنایت فرموده کوکبه سلطان زاده در خدمت شاهزاده
گذاشته معاودت فرمودند و چون القاص میرزا روزی چند در استنبول اقامت نموده
و بسخنان کاذبه و اقاویل باطله سودای دماغ خواهش سلطان سلیمان گردیده در سنه خمس و خمسین
و تسعمایه گروهی انبوه و لشکر کوه شکوه از ممالک روم و شام و مصر و بلاد قرامان و دیار ربیعه و عراق
عرب جمع آورده با توپ و عراده و ضربزن بسیار و ینکی چری بیشمار از استنبول بیرون آمده روی
توجه بولایت عجم آورد و شاه عالم پناه نیز از دار السلطنه تبریز بعزم ستیز بیرون آمده یکماه
جهت جمعیت سپاه در شنب غازان اقامت فرموده و در انجا اسمعیل میرزا با لشکر شروان و سایر
امرا و حکام از اطراف و جوانب رسیده باردوی همایون ملحق شد و شاه والاجاه مردم کارآگاه
فرستاده سر راه مخالفان را از تبریز تا سرحد روم آتش زده از غله و کیاه اثر نگذاشتند و مردم تبریز
قنوات را چنان مسدود ساخته بودند که آب بجهة آشامیدن نایاب بود و ماکولات علی نهد القیاس
از امرا اعظام عبدالله خان استاجلو را باتفاق بدرخان استاجلو و حسین خان و شاهوردی سلطان
زیاد اغلی و غیرهم من معلای سپاه گردانیده بطرف مرند فرستادند و موکب ظفر قرین بییلاق اشکنبر
توجه فرموده علف زارهای آن ییلاق محل نزول آن شهریار آفاق گردید و سلطان روم چون
بدیوان مرز و بوم رسید اولامه تکلو را با جمعی از جنود رومیه بمحاصره قلعه وان فرستاد و از خوی القاص
میرزا را با بعضی از پاشایان و سنجق بیکیان با موازی چهل هزار کس بر سر امرای معلای مرند اربال

داشت و خود با بقیه سپاه رزم خواه بجانب تبریز در حرکت آمد امرای عظام که بمرند رفته بودند زیاد
اغلی را با جمعی از مبارزان جنود اقبال بقراولی فرستاده بودند بمقدمة الجیش رومیان رسیدند میانه
ایشان جنگ عظیم و نبرد قوی اتفاق افتاده از زیاد اغلی در ان جنگ مردانگیها بظهور آمد
و امرا که در چمن مرند اقامت داشتند از کثرت جنود روم که فوج فوج میرسیدند احتیاط ورزیده
بطرف کوه کشیده جمعی را بجهة خبرگیری در مرند گذاشته بودند القاص میرزا و رومیان که بمرند
رسیدند دلاوران قزلباش که بخبرگیری آمده بودند بعزم دست برد خود را بدیشان زده طرح
جنگ انداختند و عنان کشیده سپاهیانه جنگی میکردند رومیان ملاحظه آنکه مبادا آن فوج قلیل
کومک کثیر در کمین داشته باشند بجنگ دلیری نمیکردند بالاخره فیمابین حربی صعب و پیکار قوی
بوقوع پیوسته غازیان قزلباش جنگ کنان بامرا پیوستند و رومیان از جلادت و مردانگی آن
فرقه قلیل اندیشیده چون عبدالله و امرا بنزدیک ییلاق اشکنبر بموکب همایون پیوستند
و حضرت شاه والاجاه جنت بارگاه مبارزان جنود اقبال را باطراف و جوانب لشکر رومیان
تعیین نموده دستبردهای نمایان کرده شب و روز مخالفان را آسوده نمیگذاشتند و هر روز جمعی را
بدست آورده بقتل میرسانیدند چنانچه رومیه بجهة آذوقه از اردوی خود قدم بیرون نمیتوانستند
نهاد و آذوقه و علیق الدواب در اردوی رومیه حکم عنقا گرفته غنی و فقیر از فقدان نان یکسان
بودند و رومیان از استیلای جوع شروع در غارت شهر کردند اما از جنس ماکول چیزی
بدست ایشان در نمی آمد و در عرض چهار روز که سلطان در تبریز اقامت داشت چندین اسب
و شتر از بی قوتی از قوت افتاده بهلاکت عدم شتافتند سلطان سلیمان ازین نهضت پشیمان گشته

چاره بجز مراجعت ندیده و درشبی اردوی همایون از آشکنبر کلیسر کوچ کرده خبر قرب وصول لشکر
قزلباش در اردوی رومیه شایع شد سلطان سلیمان طبل ارتحال کوفته احمال و اثقال پیش
فرستاده خود تا صباح بر سر اسب ایستاده صبح راهی شد اجامره و اوباش نیز دست بقتل و غارت
رومیان بر آورده جمعی کثیر از زخم خنجر خونریز اجامره و اجلاف تبریز راه عدم پیمودند از غرایب
حالات دران چند روز که رومی در چرنداب بود از شدت صاعقه و تندباد چنان گرد و غبار
انگیخته شد و هوا تیره و تار گشت که دیده اولو الابصار و انظار دیده دوربین روزگار روز روشن
از شب تار فرق نمی کردند بعد از رفتن رومیان ظلمت و تیرگی تجلا یافته هوا اعتدال پذیرفت و جیوش
دریا خروش خسرو ایران حسب الفرمان قضا جریان تعاقب رومیان در حرکت آمده در هر مرحله
دست بردهای نمایان میکردند سلطان سلیمان بجانب وان رفته توپها و بادلیجهای قلعه کوب نصب کرده
در لوازم قلعه گیری سعی نموده گرفت شاه علی سلطان و حسین سلطان کوتوال قلعه وان از کثرت
هجوم رومیان خایف و هراسان گشته قلعه را سپرده بیرون آمد خواندکار رستم پاشا را در قلعه وان
گذاشته چون قارص را که در ما بین چخور سعد و ارض روم واقع و یکطرف از گرجستان قسق پیوسته
از آمد شد عساکر طرفین خراب بود رومیان آبادان نموده چهار پنج هزار نفر از سوقیه و ارباب
صناعت از اماسیه و ارض روم و سیواس و آق شهر و بلاد قونیه بآنجا فرستاده بودند درین وقت
سلطان سلیمان عثمان چلبی نام توار اقاسی خود را با پنج هزار سوار جرار بمحافظت آنجا فرستاده خود بجانب
موش رفت و حضرت شاه جنت مکان دست از تعاقب باز نداشته اسمعیل میرزا با کوکه سلطان
قاجار بر سر آن جماعت بقارص فرستادند ایشان بسرعت برق و باد ایلغار نموده در حدود قلعه بتوار

آقاسی مذکور و جنود رومیه رسیده و فیما بین جنگ در پیوست و عساکر ظفر فرجام بر جنود رومیان غالب آمده
تا دو سه هزار نفر از رومیه و چهار پنج هزار نفر از سوقیه و مردم اطرافین که بجهة آبادانی قارص جمع آورده
بودند طعمه شمشیر غازیان گشته خشک و تر باتش قهر سوخته گردیدند بقیة السیف از بیم جان خود را
بقلعه انداختند افواج قاهره قلعه را مرکز وار در میان گرفته در عرض سه روز کار بر محصوران تنگ شده
که غریو الامان الامان بر آوردند عثمان چلبی توار آقاسی و سایر محصوران که قریب سیصد نفر بودند
امان یافته بیرون آمدند توار آقاسی در حین ملاقات شمشیری دیوانه وار بر دوش طوفان بیگ
قاجار زده رومیه باجمعهم دست بشمشیر برده بر شاهزاده و حضار مجلس حمله کردند بدین جهة قتل عام
بوقوع پیوسته احدی از ان گروه نجات نیافت و غازیان بفرموده خسرو کامکار قلعه را ویران
کرده باردوی همایون پیوستند دران هنگام بهرام میرزا با لشکر جرار و گروهی از دلیران معرکه
کارزار از همدان که الکاء او بود رسید حضرت شاه جنت مکان او را بطرف پاز فرستاده
اسمعیل میرزا را رفیق او گردانیده فوجی از افواج قاهره را باخلاط و گروهی بعادلجوز فرستاده
خود بفیروزی و اقبال الکاء حمص و پاسین را تاخت نموده متوجه ولایت موش آباد شدند سلطان
سلیمان چون مشاهده نمود که حضرت شاه عالیجاه جنت مکان با عساکر نصرت قرین ظفر نشان
قزلباش که روز بروز از اطراف و جوانب میرسیدند دست از تعاقب باز نمیدارند و القاص
میرزا را خواندکار گفته بود که طوایف قزلباش بالطبع خواهان منند و هرگاه قدم بولایت عجم
نهم فوج فوج بر سر من جمعیت مینمایند تدبیر رومیان بدین قرار گرفت که القاص میرزا و امرا
هر یک بطرفی فرستند که قزلباش متوجه دفع ایشان شده اردوی خواندکار بسلامت بیرون رود

بنابران القاص میرزا را با پنجهزار کس از باکرگو و شهرقول بجانب عراق و اولامه را با ده هزار کس باتفاق
پاشای ارض روم بطرف ولایت مذکور فرستادند و خواندکار با آغا غور خود از راه تبلیس عبور نموده
خود را بدیار بکر انداخت و شاه جنت مکان تا ولایت موکش آباد رفته آن حدود را تاخته و سوخته
و ویران و یار از آبادانی دیار زنکذاشته شد و چون بمسامع جلال رسید که اولامه تکلو از اردوی
خواندکار جدا شده با فوجی از جنود رومیه و ترخان ارض روم مرو دشاه والا جاه بکمیت صبا
رفتار را بطریق ایلغار بدان صوب در حرکت آورده در نزول و ارتحال بر سبیل پیشی میکرفتند
و عساکر منصوره کروه کروه از عقب میرسیدند اولامه و جنود رومیه که همراه بودند از ایلغار
خسرو کامکار خبردار کشته رعب و هراس بقیاس بسرداران سپاه راه یافته از خوف جان
بی استعمال سیوف و سنان ترخان را انداخته راه فرار پیمودند و موکب همایون فال بفیروزی و اقبال
بترخان رسید چون رومیان فرار نموده بودند غازیان چند روزه راه از عقب رفته سر بریده و اخترمه
می آوردند از انجا لوای توجه بجانب ارزنجان افراخته چندگاه ساحت آن ولایت مضرب خیام ظفر
و اقبال بود و امرای نامدار که بهر طرف مامور شده بودند شاهقلی سلطان افشار و رفقا الوس و احشام
اغلاطرا تاخته موازی پنجهزار اسب و یکصد هزار گوسفند و پنجاه هزار گاو بدست آورده سالما غانما
بازگشته و محمودخان افشار حاکم کوه کیلویه و کچل شاهویردی و غیرهم که بقراولی رفته بودند با گروهی
از خلق و قراولان خواندکار بازخورده جنگ عظیم فیما بین بوقوع پیوسته شکست بر رومیان افتاد
و علی سلطان ذوالقدر اغلی که با ده هزار کس از سپاه ظفر پناه بتاخت عادلجوز روان رفته حدود
بود در کوزل دره با فوجی از پاشایان و عظمای رومیه که از اردوی خواندکار جدا شده بودند دوچار

خورده و برایشان ظفر یافته شاهزادگان کامکار بهرام میرزا و اسمعیل میرزا که با فوجی از
دلاوران عرصه کارزار بطرف ماره رفته بودند … اغلی رسیده آهنگ محاربه را ساز
دادند و جنود بهرام انتقام خاک عرصه نبرد را بخون مبارزان رومیه گلگون ساخته جمعی کثیر بقتل
آوردند القصه سرداران لشکر قزلباش همگی مظفر و منصور متوجه اردوی کیهان پوی گشته بسیار
بسیار و اختر مها و الایها که درین معارک بدست آمده بود در آذربایجان بنظر خسرو کامکار
کامران در آورده هر یک فراخور خدمت بنوازشات شاهانه سرافراز شدند و چون
نقصان و خسران و خرابی از آمدن سلطان سلیمان بدیار عجم راه یافته بود یکی در دو تدارک
شده درین نهضت تا قریب بیست هزار کس از رومیه بتیغ انتقام غازیان ظفر فرجام راه عدم
پیمودند و از آذربایجان عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده بار دیگر روان آمدند و از
ایران بجانب قراباغ رفته از انجا اسمعیل میرزا و عبدالله خان و کوچه سلطان را بشیروان
فرستاده سوندک بیک قورچی باشی را با فوجی از قورچیان عظام بتاخت ولایت شکی ارسال
داشتند درین اثنا خبر رسید که القاص میرزا که خواندکار بعراق عرب فرستاده بود
از راه دزفول بهمدان آمده فرزندان بهرام میرزا که در انجا بوده بدست آورده و در ملک
عراق از آمدن او آتش فتنه و آشوب اشتعال دارد بنابران اسمعیل میرزا و قورچی باشی و [illegible] حیان
باردوی ظفر نشان بازگذاشته رایات نصرت آیات باردوی سپهر اساس جهت دفع
فتنه القاص میرزا بصوب عراق در حرکت آمد **ذکر آمدن القاص میرزا با کومک روم بعراق و باز
گشتن بدیار روم** اما احوال القاص میرزا آنکه چون بهمدان آمد کوچ بهرام میرزا را بدست آورده

از انجا روانه قم گردیده بران بلده مستولی گشت و از انجا جمعی از اکراد بدنهاد را بتاخت ولایت
ری فرستاد از قم بکاشان آمده بران بلده نیز دست یافت از انجا بهوای ملک صفاهان
روانه آن دیار جنت نشان گردید اکابر و اهالی اصفهان ابواب آشنایی مسدود ساخته
برج و باره شهر را مستحکم کرده بجنگ آمدند حضرت شاه جنت مکان از راه طارم و خلخال
بقزوین تشریف آوردند از انجا بهرام میرزا و ابراهیم خان ذوالقدر حاکم شیراز
بر سر القاص میرزا فرستادند آن شاهزاده حق ناشناس از آوازه فصول و وصول
و ورود موکب ظفر قرین شاهی و خبر قرب وصول بهرام میرزا و ابراهیم خان آگاهی
یافته احوالش تزلزل پذیرفت و از موافقت صفاهانیان مأیوس گشته عازم دیار فارس گردید
سر راه بر قلعه یزدخاص دست یافته بجهة آنکه رعایا در قلعه بر روی او در بستند در انجا
قتل عام فرمود و جمعی کثیر از عجزه و رعایا بتیغ انتقام گذرانید مع هذا دروازهای بند
امیر را بر روی او بسته به شیراز راه ندادند از ده علی ارتکاف عبور نموده بپای
قلعه سفید رفت جمشید بیک برادر ابراهیم خان با خانه کوچ ذوالقدریان در ان
قلعه چون تسخیر آن قلعه اشکال تمام داشت در انجا کاری نساخته از راه شولستان
و بهبهان بطرف شوشتر رفت میر عبدالوهاب شوشتری و اهالی انجا دروب شهر و
قلعه را بر روی او بسته ابواب نزاع و جدال گشودند از موافقت ایشان نیز مأیوس گشته
بندر قول آمده و در انجا نیز کاری از پیش نتوانست برد در کمال یأس و نومیدی روی
توجه بجانب بغداد نهاد و چندگاه دران حدود بود تا آنکه در سال دیگر موافق سنه خمسین

تسمار حکم سلطان سلیمان بطلب او رسید چون از همه طرف کفران نعمت دامن گیر گشته
ادبار باو روی آورده بود با خواندکار نیز آغاز حیله و شعبده بازی کرده از رفتن ابا نمود
و خانه کوچ بهرام میرزا را که همراه برده بود باز فرستاد و علمای روم دانستند که از او کاری
نمی آید و بودن او درین ولایت موجب شورش و فساد و عدم امنیت و استقامت
بلاد و اختلال احوال عباد است رقم خلاف بر ناصیه احوال او کشیده سلطان
سلیمان را بدفع او اغوا نمودند و خواندکار لشکر عظیم بر سر او فرستاد که او را بدست
آورند رومیان علی الغفله باردوی او ریخته القاص میرزا مضطرب احوال خود را
ازان ولایت بیرون انداخته با معدودی چند بالکای اردلان آمد چون حقیقت
این حال بمسامع جاه و جلال رسید بهرام میرزا و شاهقلی خلیفه مهردار را با بیست
هزار کس بر سر او فرستادند و ایشان در حدود قلعه مریوان بدو رسیده منهزم
گردانیدند القاص میرزا سرگشته و حیران و از کرده نادم و پشیمان از دو طرف
خود را در ورطه هلاک سرگردان دید بقصد مریوان نزد سرخاب اردلان رفت
و حکم همایون در باب سپردن او با پسر سرخاب عز صدور یافت و او جز اطاعت
حکم پادشاهی چاره نداشت القاص میرزا التماس نمود که شاه نعمت الله یزدی
که شوهر خواهرش بود آمده او را بیاورد و جناب مرتضوی انتساب حسب الامر
خسرو کامیاب نزد سرخاب رفته میرزا را گرفته بخدمت اشرف آوردند و چون بنظر
همایون درآورد حضرت شاه جنت مکان بلفظ گهربار فرمودند که ای برادر نامهربان

باتوجه بدکردم که روی از خانوادهٔ پدر برتافتی خود را از اوج عزت بحضیض مذلت انداختی و بدشمن
متوسل شده باعث چندین فتنه و فساد و خون ریزش شدی جز خجالت و شرمندگی جوابی نداشت
سر ندامت پیش انداخته رقت نمود شاه جنت مکان را عرق اخوت در حرکت آمده بروی او ترحم
کرده از خونش درگذشت اما چون طوایف قزلباش فساد انگیخته بود و اعتماد در انمی شائست و ریش
سفیدان طبقهٔ علیه صوفیهٔ صفویه باستخلاص او راضی نبودند شاه جنت مکان رضای خاطر جمهور جسته او را
بقلعه قهقهه فرستادند که در آنجا بوده باشد پسرش سلطان احمد میرزا نیز مقرر شد که در آن
قلعه با پدرش باشد و بالاخره مقام سام میرزا و پسرش نیز در آن قلعه قرار یافت عمر چهار پادشاه
زاده در آن قلعه سپری گشت مجملا فتنهٔ عظیمی که آن تنگ عقل حق ناشناس انگیخته بود به نیروی اقبال
و مساعدت اختر بخت فرخنده فال مندفع گشته شعلهٔ عصیان و طغیان او بر شحات سحاب لطف
الهی فرو نشست **ذکر آمدن سلطان روم مرتبه چهارم بادربایجان و بیان قضایای سانحه و وقوع
مصالحه با پادشاه عالمیان** در شهور احدی و ستین و تسعمائه که چند سال از فتنه انگیزی القاص میرزا گذشته
فی الجمله شورش و انقلاب تسکین یافته بود اسکندر پاشا بیکلربیکی ارض روم انگیز فتنه کرده دیگر
باره سلطان سلیمان بتحریک او لشکر بدیار عجم کشید کیفیت این واقعه آنست که چون خواندکار
روم مرتبه ثالث باغوای القاص میرزا آمده چنانچه تحریر پیوست بازگردیده و شاه جنت مکان
نیز با لشکر جرار بحر جوش دریا خروش قزلباش بتعاقب او در حرکت آمده تا حدود دیار بکر
و ارزنجان لگدکوب سپاه کینه خواه گشته دقیقه از دقایق فرو نگذاشت و سلطان سلیمان
چندگاه از آمدن متقاعد گشته بغزای فرنگ رفته شاه جنت مکان نیز از لشکر کشیدن بدیار اسلام

احتراز فرموده متوجه غزای گرجستان می شدند و چهار پنج سال خلایق بعافیت گذرانیده در چیرها
فی الجمله آرامشی پدید آمده و اگر اندک بی اندامی از سرکشان اکراد واقع می شد از اسهل انگاشته
مادهٔ فساد نمی پرداختند و مکتوب دوستانه بخواندکار نوشته ترفیه حال عباد و گفتگوی صلح میان آورده
میر شمس ولیخانی که از سادات آنجا و مشهور بشمس فلک دوار بود دار سال داشت اسکندر پاشا
مرد مستعد فتنه انگیز بود در اوایل حال که حاکم وان بود زیاده اعتباری نداشت علی الغفله از
وان بخوی آمده حاجی بیک دنبلی را که از منصوبان این دودمان بود با جمعی از رعایا خوی بقتل
آورد و بدین جهة مورد تربیت گشته بیکلربیکی ارض روم شد در همان سال خواست که آوازه
شجاعت و جلادت در آن سرحد منتشر سازد بر سر حسین خان سلطان روملو بایروان
آمد حسین خان سلطان صلاح در جنگ ندیده از مقابلهٔ او بیکسو نشست او خرابی چند در
ایروان کرده جمعی را بقتل آورده بازگشت بمجرد این دو حرکت ناهنجار که از او ظهور یافت
و از این طرف بمحض ترفیه حال رعایا کسی متوجه تادیب و تنبیه او نشد با عمالی که زیاده از حد او
بود جسارت نمود و انگیز فتنه می کرد از جمله در وقتی که حضرت شاه جنت مکان بعضی از امرای قاجار را
بغزای گرجستان بطرف دادیان فرستاده بودند با لشکران ایلغار نموده در وقتی که امرا بتاخت
رفته بودند بر سر اردوی امرا ریخته جمعی کثیر از غازیان قاجار بقتل آورده زیاده روی و بی
اندامی را از حد اعتدال گذرانیده بر هم زن هنگامهٔ عافیت گردید درین اثنا جواب
کتابت اشرف مشتمل وعده و وعید از جانب سلطان سلیمان رسید بتحریک اسکندر پاشا
تهدیدات کرده اظهار آمدن بدیار عجم نموده بنابران آتش خشم جهان سوز شهریاری افروخته گشته

باجتماع سپاه فرمان داد و در اندک روزی طوایف قزلباش از اطراف و جوانب به یلاق مغان
که محل نزول اردوی ظفرشعار بود جمع آمدند رای جهان آرا بدان متعلق گشت که قبل از حرکت
سپاه روم لشکر بدان مرز و بوم کشیده در سرحد ما از آبا دانی اثر نگذارند و
اسکندر پاشا را گوشمالی بسزا داده و از خواب غفلت و غرور بیدار سپارند
عساکر نصرت نشان را بچهار گروه کرده سرگروهی را بسر کردگی یکی از امرای عالی مقدار
بطرفی فرستادند و رایت فیروز آیت متوجه اخلاط را مرکز و از درمیان گرفتند و امرای
نامدار که بهر طرف رفته بودند الکاء وان و تبلیس و پاسین و عادلجور و ارجیش را تا صحرای
موش سوخته و غارت کرده هر کس از امرای رومی و اکراد بمقابله ایشان اقدام نمود
و محاربات قوی و نبردهای عظیم کرده و بظفر و نصرت اختصاص یافتند و بسیاری از
امرا و معتبران رومیه و اکراد مقتول و گرفتار گشته باغنایم موفور بار دوی همایون باز گشتند
بعد از معاودت امرای عظام متوجه گوشمال اسکندر پاشا شده فوجی از امرای نامدار
مثل بدرخان استاجلو و شاهقلی سلطان استاجلو که حاکم محوز سعد شده بود و محمد خان
موصلو ترکمان و شاهوردی سلطان زیاد اغلی قاجار حاکم الکاء قراباغ و سایر امراء و جمعی
از قورچیان عظام و غیر ذلک را بسر کردگی شاهزاده کامکار اسمعیل میرزا بارض روم
فرستادند اسکندر پاشا از آمدن لشکر قزلباش آگاه گشته با امرای روم
و سنجق بیکان که از آذربایجان و ترخان و کماخ و برغش و طرابزون و کردستان و دادبان
و کورمال نزد او جمع آمده بودند طریق مشورت مسلوک داشته که بیرون رود و جنگ کند

یا قلعه داری نماید امرای روم صلاح در جنگ ندیده گفته بودند که پادشاهزاده قزلباش
با لشکری کوه شکوه و حشری انبوه آمده ما را طاقت محاربه ایشان نیست اسکندر پاشا
که لشکر بسیاری از کرد و رومی بر سر داشت و آوازه شجاعت و دلاوری در سر جهه
انداخته بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته بود سخن عقلا و ارباب رای و تدبیر را
مسموع نداشته رای بمحاربه قرار داد و گروه از جوانان کار آزموده را منقلای سپاه
گردانیده پیشتر فرستاد و خود نیم فرسخی شهر صف آراسته پانصد نفر تفنگچی
تفنگ انداز با بیست و هشت عرابه توپ و ضربزن و فرنگی در پیش صف باز داشته
مستعد رزم و قتال گردید و ازین طرف چرخچیان جنود اقبال پیش رفته چون قراول
دشمن نمودار گردید دلیرانه بران گروه انبوه تاختند و کار ایشان زار و فوق دل خواه
ساختند بقیة السیف لشکر روم بقول ملحق شده رعب و هراس از جنود قزلباش بر ایشان راه
یافت و چرخچیان سپاه منصور با لشکر قشون در آویخته ایشان را از برابر سرداران میمنه
و میسره از چپ و راست جنگ انداخته بازار محاربه گرم گردید و مبارزان جنود قزلباش
آثار غلبه و اقتدار ظاهر ساخته بسیاری از مخالفان را بخاک هلاک انداختند اسکندر
پاشا دلیری و دلاوری جنود قزلباش ملاحظه نموده آتش غیرت در کانون دلش شعله کشید
و با گروه انبوه از قول بیرون آمده بفوج چرخچی تاخت و فیما بین هر دو فریقین محاربه در غایت
صعوبت بوقوع پیوست و در اثنای گیرودار قول بزرگ جنود نصرت شعار که بفر شکوه شاهزاده
کامکار آرایش داشت نمایان شده چون اسکندر پاشا را نظر بران لشکر بیشمار افتاد

علامت عجز و انکسار در ناصیهٔ احوال سپاه روم مشاهده نموده دستش از کارزار باز ماندن
هزیمت غنیمت شمرده عنان از محاربه برتافته سراسیمه وار خود را بقلعه انداختند و دلاوران
سپاه منصور تا در دروازهٔ قلعه تعاقب منهزمان لشکر روم کرده قریب سه هزار کس
از رومیان و اکراد و ینکی چریان طعمهٔ شمشیر غازیان شده رمضان بیک برادر
اسکندر پاشا و محمد بیک نام تواراقاسی غلام خواندکار و چند نفر از امرای معتبر روم
خصوص حاکم برغش و حاکم ملاطیه و حاکم طرابزون و سرماسس و محمود بیک نام برادرزاده
خیربیک که از زمان سلطان قانصو پاشا و حاکم مصر و حلب بوده و با سلسلهٔ ولی نعمت
حرام نمکی کرده و نزد سلطان سلیم آمده او را به تسخیر ممالک مصر و شام و حجاز اغوا
نموده و میران اسحق اکراد دستگیر شدند شاهزادهٔ کامکار و امرای نامدار در برابر قلعهٔ
ارض روم فرود آمده خیام ظفر افراختند و چند روز افواج قاهره در اطراف و جوانب
آن ولایت آتش نهب و غارت افروخته مظفر و منصور با غنایم موفور باز گشتند و ندای
کوچ در داده روی توجه باردوی کیهان پوی آورده در حینی که شاه جنت مکان قلعهٔ
اخلاط را گرفته بمحاصرهٔ قلعهٔ ارجیس پرداخته بودند باردو ملحق گشته بسعادت بساط
بوس سرافراز شدند جمعی که مردانگیها بظهور آورده بودند خصوصا از یاد اغلی نوازش و
استحسان یافته گرفتاران را بنظر انور آورده اکثر بیاسا رسانیدند و کیفیت قلعهٔ اخلاط
آنکه چون موکب همایون بپای قلعه رسید محاصره نمودند محصوران بمدافعه و قلعه داری پرداخته
چند روز بقدر قدرت و توان کوشش نمودند بالآخره از محافظت عاجز شده شفعا

انگیخته قلعه را سپردند و حکم بتخریب قلعه نافذ گردیده چنان حصار استوار باندک توجهی
با زمین هموار شده و از آنجا عنان عزیمت بصوب ارجیس معطوف داشته ارجیس را محاصره
فرمودند حاکم قلعه بمتانت و استحکام حصار و اسباب قلعه داری مغرور گشته بتوپچیان
و تفنگچیان رومی توپ و تفنگ بمعسکر همایون ریختند و محصوران در مراسم قلعه داری کوششها
مردانه می نمودند از این جانب غازیان جلادت شعار قدم مردانگی پیش نهاده سیبها
بپای حصار رسانیدند و توپ بزرگی درویش بیک توپچی باشی خاصهٔ شریفه در پای
قلعه ترتیب داد بر بروج و باره حواله نموده تزلزل درمیان حصار انداختند القصه
تا سه ماه مردم قلعه از روی قدرت و قوت قلعه داری کرده در ماه چهارم عاجز و زبون
شدند جمعی از اکراد در قلعه بودند چنانچه عادت عامهٔ این طایفه است که در وقت کار
با همه کس مصلحت خود را منظور داشته با زمانه یار و با روزگار مساعد و سازگارند
و با یکدیگر اتفاق نموده حاکم قلعه را بقتل آوردند و قزلباشیه را بالا کشیده به نیروی
دولت قاهره قلعهٔ ارجیس بدست درآمده بفرموده اشرف اعلی ویران و خراب کردند
و از آنجا رایات فتح آیات بصوب قلعه بارگیری افراخته همت والا به تسخیر آن
حصار کیوان اعتلا که در رفعت و بلندی با قلهٔ قاف همسری و با کوه الوند برابری
گماشتند مبارزان قلعه گشا روی جلادت بتسخیر آن حصار استوار آورده باستعمال
آلات رزم و پیکار پرداختند و محصوران قلعه نیز مردانه وار بمدافعه قیام نمودند
چند روز فیمابین آتش محاربه اشتعال داشت تا آنکه خوف و هراس بی قیاس بر محصوران

مستولی کشته دست در دامن استمال زدند حاکم قلعه بیرون آمده مورد بخشش و نوازش کردید بعد
از فتح مارکری اسمعیل میرزا با سوندک بیک قورچی باشی بتاخت کردستان و بعضی امرا
بقتل و غارت متمردان محمودی فرستادند و عساکر ظفر شعار از قتل و غارت اکراد و بدنهاد
فارغ کشته باغنایم موفور باردوی همایون پیوسته سلطان سلیمان که عزم یورش آذربایجان
جزم نموده بحلب آمده بود و درین سال بجهة قلت آذوقه استعداد آمدن نیافته در حلب طرح
قشلاق انداخته بتهیه اسباب یورش سال دیگر مشغول کردید چون هنگام قشلاق بود رایات
نصرت آیات در غایت عزت و اجلال ازان یورش اقبال معاودت فرموده به نخجوان
آمدند و دران قشلاق همایون در انجا واقع شد در سال دیگر مطابق احدی و ستین و تسعمایه
سلطان سلیمان با سپاه بیکران از قشلاق حلب در حرکت آمده روی توجه بدین دیار نهاد
شاه جنت مکان از نخجوان از ییلاقات بازارچایی رفته از عساکر منصوره یک کروه را
بسرداری اسمعیل میرزا و معصوم بیک صفوی امیر دیوان و شاهقلی خلیفه مهردار بطرف
وان و آن حدود و کروهی دیکر را بسرداری سلطان حسین میرزا و لد بهرام میرزا و بکار
دانی شاهوردی سلطان زیاد اغلی بطرف دیار بکر فرستادند که سر راه سپاه روم را
سوخته آبادانی دران حدود نکذارند و جنود ظفر ورود حسب الفرموده عمل نموده سالما
غانما بازکشته در ییلاق بازارچایی باردوی همایون پیوسته شد و چون سلطان سلیمان
فصل ییلاق را کذرانیده با سپاه باران عدد بسرحد قریب شد شاه جنت مکان جمعی از مبارزان
جنود اقبال بسرداری مدبران کاردیده و شجعان جنک آزموده بقراولی تعیین نمودند

که از چهار طرف رومیان خبردار بوده در هنکام فرصت دستبردها نموده صرفه کار از دست
ندهند و دلاوران لشکر قزلباش و کهنه سپاهیان قلاش دندان طمع بمال رومیان تیز
کرده در هر محل دستبردهای نمایان نموده جمعی را کرفتار کمند کرز میساختند و هیچ روزی
نبود که سرها و اخترمها و کرفتار شدها را بنظر اشرف در نمی آوردند تا رسیدن سلطان
سلیمان بنخجوان بسیاری از جنود روم بتیغ انتقام غازیان ظفر لزوم راه فنا پیمودند و چون
خواندکار در نخجوان فرود آمد شاه جنت مکان بسان عساکر ظفرنشان پرداخته موازی چهل
هزار سوار جرار نیزه کذار مواجب خوار همه با اسبان تازی نژاد صبا رفتار و اسلحه و یراق
آراسته بمعرض درآمد سپاه پیرانالس که در اردوی همایون جمع آمده بودند علی هذا القیاس
بعد از عرض سپاه از ییلاق بازارچایی بعزم قتال مخالفان بدبدبه اکاسره و کوکبه کیانیان
در حرکت آمدند سلطان سلیمان بجهة قلت آذوقه در نخجوان مجال اقامت نیافته
شهر را سوزانیده از همانجا طبل ارتحال فرو کوفته بطرف ارض روم بازکشت و موکب
همایون شاهی در تعاقب او بحرکت آمده در هر منزل جمعی از جنود رومیه بدست
قراولان قزلباش قتیل و دستکیر می شدند در همان چند روز سنان پاشا را
که از مقربان و مخصوصان سلیمان بود با جمعی بقراولی از اردو بیرون آمده
بود بقراولان جنود اقبال دوچار شده بعد از جنک و پیکار کرفتار کردید سلطان
سلیمان از کرفتاری سنان پاشا پریشان ضمیر و از آمد شدنی فایده دلکیر شده
بمحمد پاشای وزیر اعظم که مرد سلیم النفس خیراندیش بود و همواره خواندکار را

بمصالحه ترغیب میکرد و اظهار صلح نموده بود و محمد پاشا با مرای سرحد مکتوبات نوشته اظهار
مصالحه نموده والتماس از حضرت اشرف کرده بود که سنان پاشا را آزاد نموده با رسل فرستند
و کسی بجهة تمهید امر مصالحه با او همراه نمایند و شاه جنت مکان حسب الالتماس عالیجاه محمد پاشا
و استشفاع خیر اندیشان این طرف سنان پاشا را آزاد نمودند و چون خصومت و نزاع سلاطین
موجب ویرانی مملکت و مصالحه فرمان روایان معدلت آیین باعث امنیت و استقامت احوال
سپاهی و رعیتست محض ترفیه حال عجزه و رعایا که از دو طرف لگدکوب حوادث و پایمال
ستم تهوران بودند بمصالحه راغب گشته شاهقلی بیک نامی از ریش سفیدان قاجار که از جمله
قورچیان ظفرشعار بود همراه سنان پاشا فرستادند و از جانب سلطان سلیمان
بصلح و صفا مایل شده شاهقلی بیک را مشمول انعام و احسان باز فرستاد بنابر آن شاه
جنت مکان عنان از تعاقب رومیان باز داشته با عساکر منصوره که در ظل لوای نصرت
انتمای شاهی جمع و آماده رزم و پیکار بودند بغزا گرجستان توجه نمودند و شرح غزوات
آن حضرت و تسخیر گرجستانات که فرموده اند عنقریب در ذیل این دفتر سمت نگارش
خواهد یافت القصه بعد از آمدن شاهقلی بیک و محمد پاشا وزیر اعظم مکتوب مرغوب محبت اسلوب
مصحوب فرخ زاد بیک ایشیک آقاسی قراداغلو بخواندکار فرستاد آغاز مصادقت و دوستی
فرمودند و از جانب سلطان سلیمان نیز ایلچیان معتمد با نامه محبت طراز آمده از طرفین
موافقت و دوستی و معاهده و پیمان بارسال مکاتبات مودت نشان و تحف و هدایا
تأکید یافت متنازع فیه بعضی بآن طرف و بعضی باین طرف متعلق گردیده و دستور و سرحد تشخیص

یافته مسلمانان که از آمد شد عساکر جانبین در عذاب بودند آسوده گشتند مستعدان عجم تاریخ مصالحه
مذکور را الصلح خیر یافته در رشته بلاغت انتظام دادند بیت منهی اقبال درین کهنه دیر
غلغله انداخت که الصلح خیر و تا حین حیات فیمابین محبت و دوستی مرعی و مسلوک بود در سنه
اربع و سبعین و تسعمائه سلطان سلیمان بعالم بقا رحلت نموده پسرش سلطان سلیم بر
تخت و دیهیم گردید بدستور پدر مسالک طریق محبت و پدر فرزندی گشته فیمابین ابواب
مراسله و آمد شد ایلچیان معتبر و ارسال تحف و هدایا مفتوح بود و او هشت سال سلطنت
کرده در سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه روی بجهان جاودانی آورد و پسرش سلطان مراد
پای بر مسند پادشاهی نهاد و او نیز تا حین حیوة شاه جنت مکان و ایام جلوس اسمعیل میرزا
بر منهج قویم مصالحه و دوستی مستقیم بود اما بعد از فوت اسمعیل میرزا و زمان جلوس
نواب اسکندر شان سلطان محمد پادشاه نقض عهود و مواثیق پدران کرده عالم
آرامیده را بشورش آورد و ابواب بلا بر روی برایا گشود و شرح آن وقایع
در محل خود رقمزده کلک بیان میگردد اکنون اشهب عنبرین فام قلم در مضمار شرح تسخیر
ممالک و بلاد و غزا و جهاد که با کفره ضلالت نشان گرجستان فرموده اند جولان می نماید

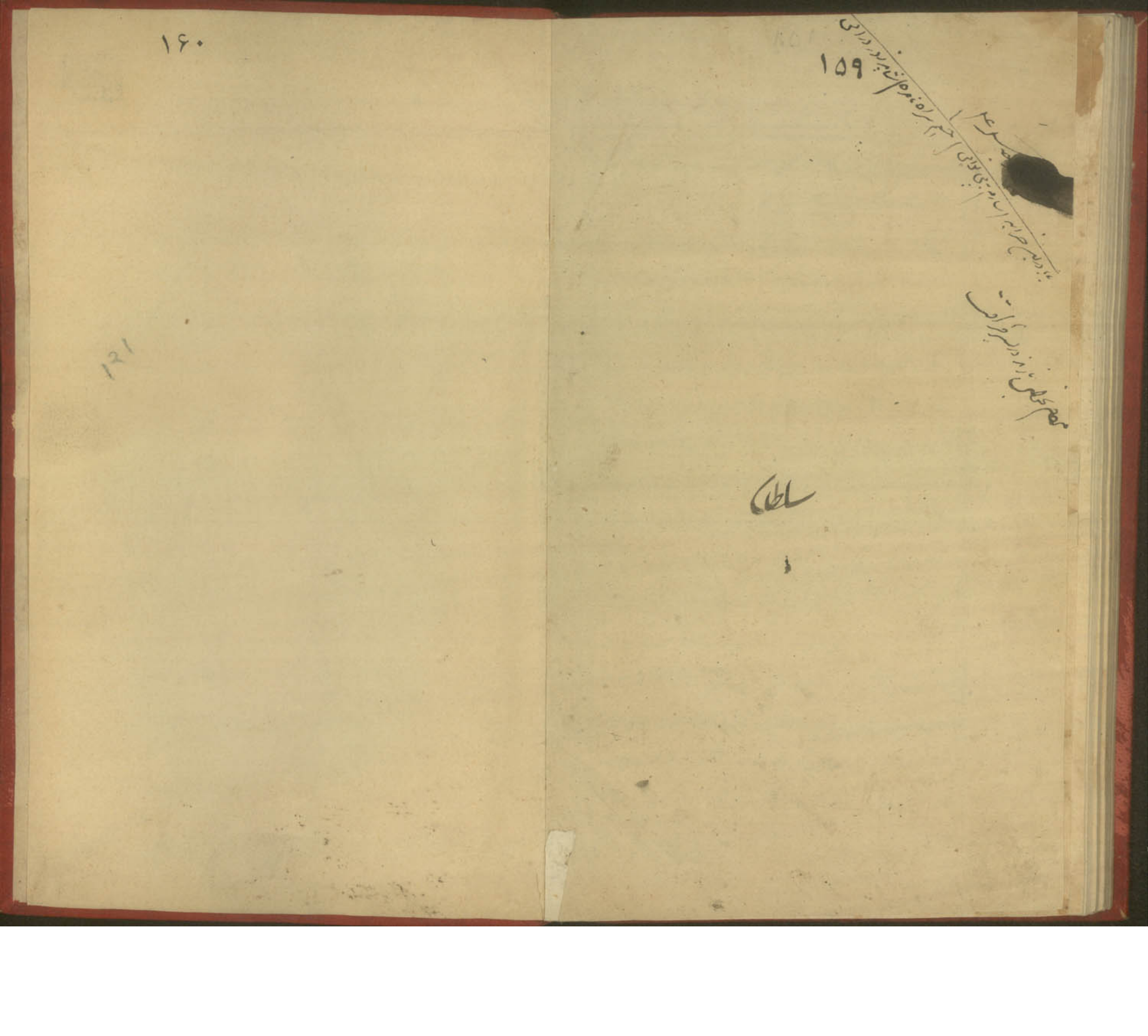
شرح تسخیر ولایت شیروان و بدست در آمدن آن مملکت موفور المنفعة باقبال شهریار جهان

از ممالکی که شاه جنت مکان علیین آشیان در حیطه تسخیر کشیده اند اول مملکت کثیر
المنفعت شیروانست که ولات آن از نژاد انوشیروان کسری بشیروانشاه مشتهرند
و از جمله ولات مذکور که ابا و عن جد در آن ولایت فرمانروا بوده اند فرخ یسار و پدرش

امیر خلیل الله بن سلطان ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد بن فرخزاد بن فرامرز بن گشتاسب
بن فرخزاد بن منوچهر مشهور بخاقان که خاقانی شاعر مادح او بود و بدین جهة خاقانی
تخلص داشته با سلسلهٔ علیهٔ صفویه در مقام عناد در آمده چنانچه در محل خود مذکور شد با سلطان
جنید و سلطان حیدر جنگ کرده بشهادت رسانیدند و بالاخره تیغ انتقام خاقان
سلیمان شان فرخ یسار گشته اختلال باحوال آن خانواده راه یافت
سلطان خلیل بن شیخ شاه فرخ یسار بدلالت خرد خرده دان بدرگاه نواب خاقان
سلیمان شان آمده طریق عبودیت و چاکری مرعی داشته مورد نوازش و تربیت
گردیده و بالطاف شاهانه و برتبهٔ بلند نظارت شیروانشاهی سرافرازی یافت
و بعد از واقعهٔ ارتحال آن حضرت بدستور منظور نظر عاطفت و اشفاق حضرت شاه جنت مکان
بوده چند سال بشوکت و اقبال گذرانید در سنهٔ اثنی و اربعین و تسعمائه که دوازده سال
از جلوس همایون اعلی گذشته بود سلطان خلیل عالم فانی را بدرود کرده بجهان جاودانی
شتافت و از و نسلی نماند امرای شیروان برادرزادهٔ او شاهرخ بن سلطان
فرخ بن شیخ شاه را که کودکی بود بر تخت سلطنت نشانیده و قانون دولت آن خانواده
بجهت خودسری و خودرایی امرای شیروان از نوا افتاده نظام و انتظامی در آن سلسله
نماند هرج و مرج در آن دیار پدید آمده درین اثنا قلندری پسری دعوی نمود که من سلطان محمد
بن شیخ شاهم لشکر بسیار بر سر او جمع شده بر سالیان مستولی گشت و از آنجا بشماخی
آمد اصحاب شاهرخ از بی ضبطی امرا و بی اتفاقی لشکر قدرت بر دفع او نیافته از شماخی

فرار نموده بقلعه برو رفتند و قلندر پسر بر شماخی که تختگاه شیروانشاهست استیلا یافت
اما چون اصحاب قلندر پسر بی سر و پا بودند و پراکنده و هر جایی و مردم عاقل کاردانی
در میان آن گروه نبود از جهل و سوء تدبیر پی جهتی شماخی را گذاشته بجانب سالیان
مراجعت نمود عظمای شیروان که در قلعه برو بودند از رفتن او آگاه گشته از موکب شاهرخ
میرزا بتعاقب شتافتند و او را در حوالی سالیان دریافته جنگ در پیوستند اصحاب
شاهرخ غالب آمده قلندر پسر مغلوب گردید بدست شیروانیان در آمد شیخ مادر
بقتلش پرداخت اما امرای شیروان پیشتر از پیشتر زیاده روی و بی اعتدالی
آغاز نهاده دست درازی بمال و ناموس مسلمانان میکردند شاهرخ را بجهة خورد
سالی قدرت بر منع نبود خلایق از ظلم ظلمهٔ شیروان بجان آمده استغاثت بدرگاه
نوشیروان زمان کردند قورچی باشی پادار و جمعی از سپاهیان برآمده فریاد برآوردند که
بیت کی سکندر معدلت از جور یاجوج الامان ٭ وی سلیمان زمان از ظلم دیوان زینهار
شاه جنت مکان تسخیر آن ولایت نزهت نشان و دفع ظلمه و ارباب بغی و طغیان را
بر ذمت همت شاهانه لازم دانسته در سنهٔ خمس و اربعین و تسعمائه شاهزاده القاص را
باتفاق منتشا سلطان و جمعی از امرای قاجار و طوالش و مردم قراباغ با چپنی هزار کس
همراه قورچی باشی پادار کرده به تسخیر آن ولایت فرستاد افواج قاهره از آب کر
عبور نموده بشیروان در آمدند و مردم شیروان در مقام تمرد و خلاف و عصیان
در آمده قلاع آن ولایت را بمردان کار استحکام داده بمدافعه و جنگ و جدال پرداختند

مبارزان قلعه‌گشا اول قلعه سرخاب کلد تکیلا را فتح نموده بعد از آن حصار قبله را مسخر گردانیدند
و از آنجا کمند همت بر کنگره تسخیر قلعه گلستان که محکم‌ترین قلاع شیروانست انداخته گروهی از
افواج قاهره بمحاصره آن مامور گشته چون شاهرخ میرزا در قلعه برو بود عساکر منصوره متوجه
آن صوب شدند حسین بیگ وکیل شاهرخ میرزا با لشکر جلادت اثر بمقابله جنود قزلباش
آمده در دره مفرد بهم رسیدند و جنگ در پیوسته مبارزان جنود اقبال دره مذکور را
از خون مخالفان مالامال گردانیده حسین بیگ شکست خورده بجانب قلعه گریخت و باستحکام
برج و باره و سرانجام اسباب قلعه‌داری پرداخت و دلاوران جنود قزلباش بمحاصره
قیام نموده همه روزه از طرفین نایره حرب و قتال و جنگ و جدال اشتعال داشت و شیروانیان
در مخالفت و عصیان اصرار می‌نمودند تا آنکه مدت محاصره بچهار ماه کشید درویش محمدخان
والی ولایت شکی بامداد شیروانیان آمده بقصد شبیخون بکنار اردوی قزلباش رسید
و نقاره نواخته سورن کشید فوجی از دلیران یامحوی و قورچیان ارمحوی بدفع آن گروه شتافته
مغلوب گردانیدند درویش محمدخان جمعی کثیر از مردم خود بکشتن داده کاری نساخت
باز گردید شیروانیان را چون اعتمادی و استظهاری نماند از مقاومت و قلعه‌داری
عاجز گشته پیغام فرستادند که هرگاه شاه عالیجاه بسعادت و اقبال تشریف آورند
قلعه را تسلیم آن حضرت می‌نماییم امرا حقیقت عرض نمودند شاه جنت‌مکان از مرند
عزیمت شیروان نموده ساحت آن ولایت را از پرتو آفتاب چتر فلکسای پادشاهی
روشنی بخشید و چون در پای قلعه نزول اجلال واقع شد روز دیگر حسین بیگ وکیل


١٦٠
١٥٩
سلطان

